

صحیفه الحسن علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان قرارداد: صحیفه الحسن . فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور: صحیفه الحسن علیه السلام / ترجمه و تنظیم جواد قیومی اصفهانی

مشخصات نشر: قم : جماعه المدرسين في الحوزه العلميه ، موسسه النشر الاسلامی ، ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری: ۴۱۲ ص.

فروست: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه ؛ ۷۶۴.

شابک: ۹۷۰۰ ریال ۵-۰۰۱-۴۷۰-۹۶۴؛ ۱۴۵۰ ریال (چاپ سوم)

یادداشت: فارسی - عربی .

یادداشت: چاپ سوم: تابستان ۱۳۷۹.

یادداشت: کتابنامه : ص . ۳۸۵ - ۴۰۴؛ همچنین به صورت زیرنویس .

موضوع: حسن بن علی (ع) ، امام دوم، ۳ - ۵۰ ق -- کلمات قصار

موضوع: حسن بن علی (ع) ، امام دوم ، ۵۰ - ۳ ق . -- خطبه ها

موضوع: دعاها

شناسه افزوده: قیومی اصفهانی، جواد، ۱۳۴۲ -

شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی

رده بندی کنگره: BP267/1/ح ۴۷ ص ۳۰۴ ۱۳۷۵

رده بندی دیویی: ۷۷۲/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۶-۵۷۱۳

مقدمه دفتر

بسم الله الرحمن الرحيم

بی شک کمال مطلق الله است، و انسان برای رسیدن به سوی کمال مطلق راهی پر فراز و نشیب و طولانی را باید پیماید.

پر واضح است که پیمودن چنین راهی، بدون رهبری پیشوای معصوم، امکان پذیر نیست، گرچه خداوند حکیم بشر را به نیروی عقل مجهز ساخته و کتابهای آسمانی برای او فرستاده، اما با این وصف باز هم ممکن است در مسیر خود، دچار لغزش گردد، مسلماً وجود پیشوای معصوم خطر گمراهی را کاهش داده و از اصالت مکتب دفاع می کند؛ از تفسیرهای نادرست از کج اندیشی ها، و تحریف حقایق دین، جلوگیری بعمل می آورد.

اینجاست که فلسفه وجود حجت الهی در هر زمان - ظاهر باشد یا پنهان - آشکار می گردد و چه زیباست این تشبیه که پیامبر و امام، قلب عالم هستی اند قلب تپنده ای که واسطه فیض الهی در کالبد جهان انسانیت است و اگر

لحظه ای از تپش باز ایستد، زمین، اهلیش را فرو خواهد برد.

از این رو، خداوند برای هدایت بشر، پیامبران را برانگیخت، و آنان با استمداد از وحی الهی، رسالت تبشیر و انذار را به عهده گرفتند. سلسله عظیم پیامبران با نبوت پیامبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پایان پذیرفت و عصر امامت آغاز گردید؛ همان امامتی که چونان نبوت، مقامی الهی است و خداست که امام معصوم علیهم السلام را با نام و نشان به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله برای جانشینی وی معین کرد بی تردید راه صلاح و تکامل به پیروی از ایشان ختم می شود و آنانکه خود را از این چشمه زلال و جوشان محروم کنند جز سقوط و هلاکت نصیبی نخواهند داشت.

ما خرسندیم که پیرو آنان بوده و راه و رسم ایشان را الگوی خود ساخته ایم و سند جاوید ما این کلمات درر بار امام خمینی رحمه الله است که فرمود:

ما مفتخریم که ائمه معصومین، از علی بن ابیطالب گرفته تا منجی بشر حضرت مهدی صاحب زمان - علیهم الاف التحیات و السلام - که به قدرت خداوند قادر، زنده و ناظر امور است ائمه ما هستند. [۱].

ما مفتخریم که ادعیه حیات بخشی که او را قرآن صاعد می خوانند از ائمه معصومین ماست. ما به مناجات شعبانیه امامان و دعای عرفات حسین بن علی علیهم السلام و صحیفه سجادیه، این زبور آل محمد و صحیفه فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است از [۲] ماست.

کتاب حاضر، مجموعه ای از دعاها خطبه ها، کلمات قصار دومین

پیشوای معصوم امام حسن مجتبی علیه السلام که از منابع مختلف گردآوری شده و تحت عنوان صحیفه الامام الحسن علیه السلام با ترجمه فارسی به علاقمندان عرضه می شود.

این دفتر، پس از بررسی، ویرایش و اصلاحاتی چند، آن را به زیور طبع آراسته و در اختیار دوستداران اهل بیت علیهم السلام قرار میدهد، امید که آن را چراغی فرا روی زندگی خود قرار دهند و مورد پذیرش حق تعالی قرار گیرد.

دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، حوزه علمیه قم

عن رسول الله صلی الله علیه و آله

و اما الحسن فانه ابني و ولدي و بضعه مني و قره عيني و ضياء قلبي و ثمره فؤادی، و هو سيد شباب اهل الجنة، و حجه الله على الامد، امره امری، و قوله قولی، من تبعه مني و من عصاه فليس مني.

فمن بكاه لم تعم عينه يوم تعمى العيون

و من حزن عليه لم يحزن قلبه يوم تحزن القلوب.

و من زاره فی بقیعه ثبتت قدمه، علی الصراط يوم التزل فيه الاقدام

امالی الصدوق: ۹۹

بحار الانوار ۴۴: ۱۴۸

عوالم العلوم ۱۶: ۲۶۹

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده:

و امام حسن، او پسر من، و فرزند من و پاره تنم و نور چشمم و روشنایی قلبم و میوه دلم است، و او سرور جوانان اهل بهشت و حجت خداوند بر مردم می باشد، فرمان او فرمان من و

سخنش سخن من است، هر که از او پیروی کند، از من پیروی کرده، و هر که نافرمانی او را نماید، مرا نافرمانی کرده است.

هر که بر او بگرید، در روزی، که چشمها کور می گردند، دیدگانش کور نمی گردد.
و هر که بر او محزون شود

در روزی که قلبها در حزن و اندوه قرار دارد قلبش محزون نمی باشد.

و هر که او را در بقیع زیارت می کند گامهایش بر روی صراط ثابت بماند، در روزی که گامها بر روی آن می لغزد.

مقدمه مؤلف

ادوار زندگی آن حضرت

پیشوای دوم و معصوم چهارم امام حسن مجتبی علیه السلام در نیمه رمضان سال سوم هجری در شهر مدینه دیده به جهان گشود.

هفت سال بیشتر نداشت که جد بزرگوارش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بدرود حیات گفت، پس از رحلت پیامبر تقریباً سی سال در کنار پدر بزرگوارش قرار داشت.

در سال چهارم هجری و پس از شهادت پدرش به امامت رسید، و به مدت ده سال امامت امت جدش را به عهده داشت.

در سال پنجاهم هجری با توطئه معاویه و به دست همسرش جعهده بر اثر مسمومیت در سن ۴۸ سالگی به درجه شهادت رسید، و در قبرستان بقیع در مدینه مدفون گشت.

امام بعد از شهادت مادر

حضرت زهرا علیها السلام روزگار غمبار خود را پس از مرگ پدر همچنان می گذرانید، و اندوه سراپای وجودش را فرا گرفته بود، و دردها پیکرش را درهم می شکست و کجروی مردم و حق ناشناسی آنان و سلب حق اهل بیت جانش را می گذاخت.

امام حسن علیه السلام در چنین حالت دردناکی با خاطری شکسته و جسمی ناتوان در حالی که شادابی و نشاط کودکی را از دست داده بود، به همراه مادرش به بیت الاحزان، می رفت و روزها را به ماتم و اندوه سپری می ساخت، تا شاید از اندوه مادر بکاهد و ناله اش را جانسوزتر و مؤثرتر به گوش مردمان بی خبر برساند، و چون شب فرا می رسید، به همراه پدر و مادرش به خانه برمی گشت، خانه ای که خیمه وحشت و سراسیمگی بر آن سایه افکنده بود، و فقدان پیامبر آن را غمکده ای اندوهبار بنظر می آورد.

فاطمه علیها السلام فرا رسیدن

مرگ را احساس کرد، برای آنکه پیکرش پوشیده بماند از اسماء بنت عمیس خواست، تابوتی برای او بسپارد و او نیز بنا بر آنچه در حبشه دیده بود تابوتی را ساخت و حضور ایشان آورد، در این هنگام برای اولین بار پس از مرگ پدر لبخندی بر لبان بی رنگ آن محبوبه خدا نقش بست.

در آخرین روز حیات حضرت زهرا علیها السلام حسنین، در کنار قبر پیامبر قرار داشتند، آنگاه که به خانه بازگشتند، او را در بستر دیدند، از اسماء علت را جویا شدند، و او خبر وفات مادرشان را به آنان داد، این دو کودک دردمند در موجی از رنج فرو رفته و فریاد کنان به مسجد دویدند و خبر جدائی مادرشان را به پدر مظلوم خود می دادند.

آن حضرت در زمان شیخین

پس از مرگ فاطمه علیها السلام علی علیه السلام تنها ماند و یگانه یاور صریح و راستین خویش را از دست داد، و مردم دنیا پرست و زبون گستاخ امام را تنها گذاردند، و حق و قدر و پایگاه بلند و آسمانیش را نشناختند و امام هم برای پرهیز از هر گونه تفرقه که وحدت مسلمانان را تهدید می کرد به ناچار به قبول چنان حکومتی تن در داد، ولی این تحمل دردناک همچنان که خود در خطبه شقشقیه اش فرمود، چنان دردناک بود که گوئی خاری در چشم و استخوانی در گلو دارد.

امام حسن علیه السلام هم با فراست خدادادی اش مرارت این حقیقتی را درک می کرد، و این زشتکاری منحوس همواره در برابرش چهره می نمود، و آن کس که در جایگاه پدرش نشسته بود دشمن می داشت، و از کردار او انتقاد می کرد.

چنانکه روزی ابوبکر بر منبر سخن می گفت و امام که در آنوقت کودکی هشت ساله بود به مسجد آمد و بر او بانگ زد و گفت: ای ابوبکر از منبر پدرم پایین بیا و از منبر پدر خودت بالا برو [۳].

همچنین اگر مشکلی برای حکومت پیش می آمد، و از گشایش آن ناتوان بودند به امام علی علیه السلام پناه می جستند، و از او یاری می خواستند و امام گاهی خود به آنان پاسخ می داد و زمانی آن را به فرزندش حسن علیه السلام وا می گذاشت.

از جمله گویند عربی نزد ابوبکر آمد و گفت: در حال احرام حج چند تخم مرغ را شکسته و خورده ام تکلیفم چیست؟ ابوبکر در پاسخ ماند و به عمر مراجعه کرد، او نیز همانند دوستش از پاسخ فرو ماند، و مسأله را به عبدالرحمن بن عوف ارجاع دادند، از او نیز پاسخی شنیده نشد، ناچار اعرابی را به خانه عالم غیر معلم امیر مؤمنان علیه السلام هدایت

کردند، آن حضرت اشاره به حسنین علیهما السلام کرد و فرمود: از این دو پسر از هر کدام که می خواهی سوال کن.

مرد عرب از امام حسن علیه السلام خواستار جواب شد، امام پرسید: آیا شتر داری؟ گفت: دارم، فرمود: به تعداد تخم مرغهایی که از شتر مرغ خورده ای، ماده شترانی را با شتران نر در آمیز و بچه های آنها را به خانه خدا هدیه کن، امام علی علیه السلام فرمود: ممکن است بعضی از شتران ماده بچه نیاورند امام حسن علیه السلام پاسخ داد: ممکن است بعضی از تخم های شتر مرغ هم فاسد باشند،

امام فرزندش را تحسین کرد و به حاضرین توجه فرمود و از مواهب علمی و آگاهی فرزندش سخنها گفت و اضافه کرد: آن کس که به حسن علیه السلام علم آموخت همان خدائی است که به سلیمان بن داود حکمت آموخت.

امام در زمان عمر دوران کودکی را پشت سرگزارده و به دوران تازه جوانی رسید و سیاست عمر اقتضا می کرد که مقام امام را بزرگ داند، و بزرگداشت پایگاه حسنین علیهما السلام را واجب شمرد و برای آنان از غنائمی که به مسلمین می رسد بهره ای قرار دهد، چنانکه گویند حله هایی از یمن به او رسید، و عمر دو حله برای حسنین علیهما السلام فرستاد و نصیب آنان را از غنائم به میزان پدرشان علی علیه السلام قرار داد و آنان را شمار اهل بدر در بهره های بیت المال به حساب می آورد، که میزان آن پنج هزار درهم بود.

هنگامی که عمر بر اثر ضربت ابولؤلؤ از پای درآمد و خطر مرگ حتمی به او نزدیک شد برای آنکه خلافت را از امام علی علیه السلام باز داشته و به امویان واگذارد، زیرکانه شورائی مجعول تشکیل داد و ترتیبی اتخاذ کرد که عثمان بزرگ خاندان بنی امیه به خلافت برسد، امام حسن علیه السلام در جلسات این شورای انتخابی شرکت داشت و

حق کشیهای ناجوانمردانه و خود پرستانه آنان را مشاهده می کرد، اندوه و خشمی شدید در ژرفای ضمیرش جای می گرفت و به درستی می دید که منتخبین خلیفه مقتول چگونه دین را بازیچه مطامع خویش ساخته اند، و اسلام فقط لفظی بر زبان آنهاست و برگرد هر محوری که

نگهبان منافع آنهاست می چرخند.

امام در روزگار پدر

در جنگ جمل

روزگار خلافت علی علیه السلام عهدی درخشان بود، که پرچمهای حق و عدالت به جنبش درآمد، و حکومت عدل و برابری بر جهان انسانیت سایه افکند، روزگاری که چون عهد پیامبر بود و معارف و تعالیم و هدفهای بزرگش به منصفه ظهور پیوست.

حکومت عثمان حکومتی بود که رهبرش مصالح مسلمین، و ثروت بیت المال آن را فدای خواسته ها و منافع نامشروع ایشان می ساخت، حکومتی که رانده شده های پیامبر را عزیز و گرامی داشت و ملعونین بر زبان پیامبر را بخود نزدیک می ساخت، و شخصیتهای بزرگ و با ایمان از اصحاب پیامبر را تبعید و تهدید می نمود، از اینرو مخالفان، عثمان با تمام نیروی خویش بر چند خلافت او قیام کردند، و بالاخره او را به قتل رساندند، پس از قتل عثمان مردم نزد علی علیه السلام آمده و گفتند: ما کسی را از تو سزاوارتر به خلافت و سابقه دار در ایمان و نزدیکتر به پیامبر نمی شناسیم.

امام در عدم پذیرش خلافت اصرار داشت و مردم نیز چون فرد دیگری را صالح برای زمامداری تشخیص نمی دادند، به پافشاری خود ادامه می دادند.

امام با اصرارهای مردم و بر اساس آنکه بتواند، حکومت اسلامی را در راه واقعی خود قرار دهد خلافت را پذیرفت، اما پس از چندی افرادی که به طمع مال دنیا و رسیدن به مقامات آن به ایشان گرویده بودند سر به مخالفت برداشتند، طلحه و زبیر که از اصحاب پیامبر بودند و رفتار پیامبر و کلمات ایشان را در حق امام شنیده بودند و دست به نبرد با ایشان زدند

و جنگ جمل را به رهبری عایشه همسر پیامبر شعله ور ساختند، امام برای جنگ با آنها مهیا می شد، و از اطراف کشور درخواست نیرو نمود، ابوموسی، که رهبری کوفه را به عهده داشت از فرارسیدن نیرو برای امام امتناع ورزید، امام فرزندش امام حسن علیه السلام و عمار یاسر را همراه با نامه اش در خصوص خلع ابوموسی به کوفه فرستاد، او باز امتناع کرد امام حسن علیه السلام در خطبه هایی که در کوفه خواند مردم را به یاری پدرش فرا خواند، و بالاخره مردم به رهبری مالک اشتر به قصر ابوموسی ریخته و او را از قصر بیرون راندند.

آنگاه که دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، امام نهایت کوشش خود، را در حفظ صلح بکار می برد ولی شورشیان تصمیم به جنگ داشتند، و سخنرانان شان مردم را به جنگ با امام تحریض می کردند، پس از آنکه عبدالله بن زبیر سخن گفت امام به فرزندش فرمود: پسرم برخیزد و با این مردم سخن بگویی، امام حسن علیه السلام برخاست و در سخنانش فرمود: اینکه پسر زبیر گفت: علی علیه السلام کار مردم را به پراکندگی کشانید، پدر خودش زبیر بیش از هر کس مسئول این حادثه است او با دستش بیعت کرد نه با دلش او به ظاهر اقرار به بیعت کرد ولی اطرافیانش را برای جنگ فراهم آورد.

در این جنگ امام حسن علیه السلام فرماندهی طرف راست لشکر را بعهده داشت، همچنان که فرماندهی، طرف چپ به دست برادرش امام حسین علیه السلام بود، با رشادت یاران امام لشکری که به رهبری عایشه و طلحه و زبیر تشکیل

شده بود، شکست خورد، اما با این اقدام عایشه در مورد جنگ با حضرت، درهای انقلاب از طرف مخالفین بر امام باز شد، و مسلمانان یکپارچگی خود را از دست دادند.

در جنگ صفین

از جمله حوادث مهمی که در تاریخ اسلام روی داد حادثه صفین است، حادثه ای دردناک که مبارزه بین حق و باطل را به روشنی مجسم می سازد، مبارزه ای بین خلافت اصیل اسلامی به رهبری امیر حق و پیشوای عدالت حضرت علی علیه السلام و بین حکومتی دنیایی که چیزی که مورد توجه او نبود حق و عدالت بود، و رهبری اش را معاویه به عهده داشت، حادثه صفین رویداد تلخی است که موجب شکست حکومت امام گردید، و چنان ایشان را به اندوه کشانید که آرزوی مرگ کرد و نیز آثار زشت این واقعه پر نیرنگ بود که امام حسن علیه السلام را وادار به قبول صلح نمود.

معاویه برای آنکه به آرزوهای طلائی خود برسد، خونخواهی عثمان را دستاویز خود قرار داد امام او را به پذیرش فرمانش دعوت کرد اما او استنکاف ورزید، و برای آنکه به هدفش نائل گردد، از عمرو بن عاص که به شهادت تاریخ مردی حیلہ گر و دغلكار بود و خودش می گفت من به هر جراحی که انگشت زدم آنرا خونین کردم، یاری خواست، مردم نیز بخاطر ترس یا طمع در مال دنیا به معاویه گرویده و کم کار او بالا گرفت و حکومتش توان یافت، در این لحظه معاویه آماده جنگ شد و به حرکت درآمد و به صفین رسید، امام هنوز در کوفه بود، و فرزندش امام حسن علیه السلام با

ایراد سخنرانیهای مختلف مردم را به جنگ تحریض می کرد، آنگاه که دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند امام برای آنکه از جنگ جلوگیری کند سعی فراوانی نمود، اما تلاش ایشان، تأثیری نبخشید و جنگ آغاز شد.

سیاست مزورانه معاویه ایجاب می کند که رهبران لشکر امام را با تهدید و تطمیع فریب دهد، و به سوی خود جلب نماید، از اینرو تصمیم گرفت امام حسن علیه السلام را نزد خود بخواند، برای اجرای این سیاست عبیدالله بن عمر [۴] را نزد امام فرستاد و او به امام گفت: با تو کاری دارم، فرمود: چه می خواهی؟ گفت: پدرت قریشیان را از اول تا آخر کشته و مردم از او کینه ها به دل دارند، آیا حضری او را از خلافت خلع کنی، تا ما ترا به زمامداری، برگزینیم، امام علیه السلام که گوئی عقرب خیانت او را نیش زده بود فریاد زد: نه به خدا قسم، چنین کاری انجام پذیر نیست، امام از گمراهی و سرکشی عبیدالله و انحراف او از طریق حق به فریاد آمد مثل اینکه مرگ او را در این جنگ می دید که به او فرمود: مثل اینکه کشته تو را امروز یا فردا در میدان جنگ می بینم، شیطان ترا فریب داده، و چنان زینت بخشیده که خود را آراسته ای و عطر زده ای تا اینکه زنده ای تا اینک زنده ای تا اینک زنده ای تا اینک زنده ای و فریفته ات شوند، ولی بزودی خداوند تو را به خاک مرگ خواهد افکند.

عبیدالله شرمسار و حیرت زده به جانب معاویه بازگشت و ماجرا را به او گفت، معاویه با اندوه جواب داد: او پسر همان پدر است،

عبیدالله همان روز به معرکه جنگ در آمد و خیلی زود به دست یکی از مردان همدان کشته شد، امام که در میدان، جنگ می گذشت مردی را دید که کشته ای را می کشد که نیزه ای در چشمش فرو رفته و پاهایش همچنان بر رکاب اسب گیر کرده است به اطرافیان گفت: ببینید، این مرد کیست؟ گفتند: مردی از همدان است، فرمود: کشته

کیست؟ گفته شد: عبیدالله بن عمر، امام شادمان شد و فرمود: خدا را از این پیروزی شکر می گویم.

حضرت علی علیه السلام چون وضع را به اینگونه دید یارانش را آماده نبردی عمومی کرد، و معاویه نیز مهیای جنگ شد، و دو گروه به هم در آویختند، امام حسن علیه السلام مردانه به سپاه دشمن حمله برد و به اقیانوس مرگ فرو رفت، چون امام علی علیه السلام فرزندش را در مهلکه مرگ گرفتار دید مضطرب شد و با ناراحتی شدید فریاد زد: جلوی این پسر را بگیرید که با مرگش مرا درهم نکوبد، من هرگز نمی خواهم این دو پسر در جنگ کشته شوند، زیرا نسل پیامبر قطع می گردد.

امام خود را به قلب دشمن فرو برد و امام حسن علیه السلام ترسید مبادا پدرش ناگهان به دست شامیان کشته شود و گفت: چه ضرر دارد که برای رساندن خود به یارانت که در برابر دشمنان تلاش کنی، امام منظور پسرش را دانست و با آهنگی محبت آمیز فرمود: پسرم برای مرگ پدرت روزی معین شده است که از آن نمی گذرد، و با کوشش نمی تواند آنرا به تأخیر افکند و نمی تواند به آن شتاب ورزد، به

خدا قسم پدرت باک ندارد که مرگ به سوی او آید یا او به سوی مرگ رود.

جنگ همچنان پیش می رفت و پیروزی امام حتمی بود که معاویه با استفاده از حيله گری عمرو بن عاص دست به نیرنگ جدیدی زد، و دستور داد قرآنها را بر سر نیزه نمودن، و مردم نادان قرآن ناطق را به خیال خام تمسک به قرآن رها ساختند و پراکندگی در لشکر باعث شد که بر خلاف رضایتش حکمیت ابو موسی اشعری را بپذیرد، عمرو بن عاص این پیرمرد ساده لوح را فریب داد و امام را از حکومت کنار زدند، پس از آنکه عمرو بن عاص ابو موسی را فریب داد، او فریاد زد: ترا چه می شود، خدایت لعنت کند، تو مثل

سگی هستی که زبان در آورده باشی، عمرو بن عاص او را به کناری زد و گفت: تو مثل خری هستی که کتاب بارت کرده باشند.

چون خبر دردناک خلع امام به وسیله ابوموسی بین مردم عراق پخش شد آتش فتنه زبانه کشید، امام در چنین موقعیت اسفناکی صلاح دید که فردی برای هدایت مردم سخن گوید، از اینرو رو به فرزندش حسن علیه السلام کرد و گفت: پسر برخیز و درباره ابو موسی، و عمرو بن عاص سخن بگو، امام حسن علیه السلام برخاست و چنین فرمود: ای مردم درباره این دو مرد که به حکمیت انتخاب شدند، سخن بسیار گفتند، ما آنان را انتخاب کردیم تا از قرآن بر ضد هوسها حکم دهند، ولی آن ها از هوس خود علیه قرآن حکم دادند، بنابراین چنین کسانی را نباید، حکم نام نهاد، بلکه آنان محکوم علیه هستند.

در جنگ نهروان

پس

از جنگ صفین آنانکه امام را مجبور به پذیرش حکمیت ابوموسی کرده بودند، بر امام اشکال گرفتند که چرا حکمیت او را پذیرفتی، تا اینکه از کوفه بیرون آمدند، و در نهروان اردوگاهی برپا ساختند، پس از آن که چند نفر را به قتل رساندند، امام به جانب آنان حرکت کرد و پس از جنگ سختی آنان را به قتل رساند، امام حسن علیه السلام در این جنگ نیز همانند جنگهای گذشته با رشادت و دلیری خاص خود به یاری امام برخاست و با سخنان آتشین خود مردم را به یاری پدرش و نبرد با خوارج فرا خواند.

در شهادت پدر

پس از جنگهای بی نتیجه خونین صفین و نهروان ارتش امام دچار ناتوانی و خستگی شد و سستی در یاران آن حضرت پدیدار گردید، دعوت او را نپذیرفته و از فرامینش اطاعت

نمی نمودند، این سختی ها و ناگواریها چنان کام امام را تلخ ساخته بود که دیگر زندگانی برایش دردناک و مصیبت بار بود و همیشه آرزوی مرگ می کرد تا از این دنیای سیاه و تاریک به جهان روشنی ها کوچ کند، و هر لحظه این آرزو را تکرار می کرد و از خدایش تمنای شهادت می نمود.

چنانکه قبل از حادثه شهادتش از این دعاها و فریادها به فرزندش حسن علیه السلام حکایت کرد و فرمود: دیشب اندکی به خواب رفتم و چشمهایم بهم آمد، رسول خدا را دیدم که به نزد من آمده است، گفتم: ای پیامبر خدا می بینی که از امت تو چه کثری ها و دشمنی ها بر سر من آمده است، فرمود: آنان را نفرین کن، گفتم: خدایا از اینها بهتر را به من بده و از من بدتر را به آنان مسلط کن.

یاران امام که از ترور آن حضرت احساس خطر می کردند از امام خواستند که برای خود نگهبانانی انتخاب کند ایشان نپذیرفته و فرمودند: فعلا تیری نیست که به من رسد و ضربه ای نیست که مجروحم سازد.

تا اینکه ماه رمضان فرا رسید، ماهی که آن قدر ارزش و منزلتش والا است که ماه خدا نامیده شده، و قرآن کریم، در آن نازل گردیده است، در آن شبها امام افطار را گاه در منزل فرزندش حسن علیه السلام و گاه در منزل حسین علیه السلام و گاه در منزل دخترش زینب صرف می کرد ولی بیش از سه لقمه نمی خورد و می فرمود: دوست دارم خدایم را با شکم گرسنه دیدار کنم.

شب نوزدهم آن ماه را امام با هیجانی بسیار آغاز نمود، در صحن خانه با اندوه و اسف و در عین حال با شور و اشتیاق راه می رفت و به آسمانها نگاه می کرد و از وقوع حادثه

ای بزرگ که در این شب رخ می دهد، خبر می داد و می فرمود: دروغ نگفت، و دروغگو نبود، امشب است آن شبی که به من وعده داد.

هنگامی که امام خواست از خانه بیرون رود مرغابی هایی که در خانه بودند به فریاد آمدند، امام حسن علیه السلام پیش آمد و گفت: چرا این وقت از خانه بیرون می روید، امام فرمود: خوابی که دیشب دیدم مرا بر این کار واداشت، آنگاه امام خواب را نقل کرد و سپس فرمود: اگر تعبیرش ظاهر شود، پدرت کشته شده و ماتم

تمامی مردم مکه و مدینه را فرا می گیرد، سرپای امام حسن علیه السلام را وحشتی بزرگ فرا گرفت، و اندامش بلرزید، و پرسید: این فاجعه کی اتفاق می افتد؟ امام فرمود: خداوند در قرآن می فرماید: هیچکس نمی تواند فردا چه به دست می آورد و در کدام سرزمین می میرد، ولی حبیب پیامبر خدا فرمود: این حادثه در ده آخر ماه رمضان رخ داده و قاتلم پسر ملجم است، امام فرزندش را سوگند داد که به خانه بازگشته و بخوابد و امام حسن علیه السلام چاره ای جز اطاعت نیافت، و امام در تاریکی سحرگاه از خانه به مسجد رفت [۵].

حضرت علی علیه السلام آن شایسته ترین موجودی که بعد از پیامبر از آغاز تا پایان آن بر روزگار چهره نموده و عنصر بیگانه ای که همه فضائل را حائز گردیده، و سیرت پاکش از همه نقائص و آلودگی ها مبرا است بدست شقی ترین افراد، در محراب عبادت خون آلود، بر زمین افتاد، مردم از هر سوی به جانب مسجد شتافتند، و با صدای بلند می گریستند، پیشاپیش همه فرزندان به سوی پیکر خونین پدر روی آوردند، امام در محراب افتاده بود و گروهی می خواستند امام را برای نماز آماده کنند ولی امام توان حرکت نداشت، آن حضرت نگاهش به امام حسن علیه السلام افتاد و فرمود که ایشان با مردم نماز بخواند، پس از نماز امام حسن علیه السلام سر پدر را به دامان گرفت و در حالی که

قطرات اشک بر چهره اش می ریخت گفت: کدامین جنایتکار با شما این چنین کرد؟
فرمود: همان پسر زن یهودی عبدالرحمن بن

ملجم، گفت: از کجا فرار کرد، فرمود: لازم نیست، کسی به دنبالش برود بزودی او را در مسجد می آورند، لحظه ای نگذشت که او را به مسجد آوردند، امام حسن علیه السلام به او گفت: ای لعنت شده، امیر المؤمنین و امام المسلمین را کشتی، این پاداش خیرخواهی های او بود که پناهت داد و به خود نزدیکت ساخت و اکنون پاداش خدمات او را چنین دادی.

امام حسن علیه السلام پدر را به خانه انتقال داد، و بهترین پزشک کوفه «اثیر بن عمرو سکونی» را برای معالجه حضرت حاضر نمود، پس از آنکه پزشک گفت: ای امیر المؤمنین وصایایت را بکن، که خواهی مرد، امام حسن علیه السلام سراسیمه و گریان آنچنان قلبش در آتشی از اندوه می سوخت به پدر گفت: پدر پشتم را به مرگت شکستی، چگونه می توانم تو را به این حالت ببینم، امام به نرمی فرمود: پسرم دیگر از امروز به بعد بر من غم مخور و زاری مکن امروز جدت پیامبر و جده ات خدیجه و مادرت زهرا را دیدار می کنم، و فرشتگان هر لحظه انتظار قدم مرا می کشند، پس بر من اندوه نکن و گریه منما.

امام در این حال بیهوش شد، و آن گاه که به هوش آمد فرزندش را گریان دید برای تسکین خاطر او فرمود: پسر چرا می گریی، از امروز بر پدرت دیگر اندوه و دردی نیست، پسرم گریه مکن تو هم روزی با زهر شهید می شوی و برادرت حسین علیه السلام را هم با شمشیر خواهند کشت.

آنگاه امام رو به فرزندانش کرد، و وصایای خود را فرمود، و هنگامی که

احساس مرگ کرد، و دانست به زودی به دیدار خدایش خواهد شتافت امر خلافت را به فرزندش امام حسن علیه السلام وا گذاشت، و از فرزندان و بزرگان خاندان و پیروانش بر این امر گواه گرفت و نامه ها و سلاحش را به او تفویض کرد و فرمود: پیامبر به من سفارش کرد که اینها را به تو بسپارم.

و امام در حالی که آیات قرآن تلاوت می کرد؛ روحش از این تیره خاکدان پرواز کرد، پس از او دنیا تاریک شد، چرا که او نوری بود که خدایش آفرید تا ظلمتهای سهمگین جهان را روشنائی بخشد.

امام حسن علیه السلام به تجهیز پدر شهیدش پرداخت و پیکر مطهرش را غسل داد و کفن نمود، و چون پاره ای از شب گذشت به همراه چند تن از یاران وفادار آن حضرت در حالی که جبرئیل و میکائیل جلوی جنازه ایشان را گرفته بودند، او را از کوفه به نجف اشرف برده و در آنجا دفن کردند.

در این هنگام مقام خلافت به وجود امام حسن علیه السلام زینت یافت و زمامداری حکومت اسلامی با وصیت امیر المؤمنین علیه السلام به ایشان رسید، و از طرف دیگر معاویه با تمام قوا، به جلب افراد ساده لوح و نادان مشغول شد.

آغاز خلافت امام و دسیسه های معاویه

هنگامی که خلافت به امام حسن علیه السلام رسید موجی از اندوه و اضطراب معاویه را فراگرفت، و دچار سرگردانی شدیدی گردید، زیرا می دانست آن حضرت در نهاد مردم موقعیت بزرگی را داراست و در بین مردم محبوبیت عظیمی دارد و از طرف دیگر نمی توانست برای مخالفت با امام از حربه قتل عثمان و خونخواهی از او استفاده

کند، چرا که آن حضرت به هنگام محاصره عثمان از مدافعین او به شمار می آمد.

آنچه از مذاکرات معاویه با یارانش به دست آمد عبارت بود از:

۱ - نوشتن نامه هایی برای بزرگان و رؤسای قبائل و سرشناسان شهرها و دادن رشوه های کلان به آنها.

۲ - اعزام جاسوسان و خبرگزارانی به همه شهرهایی که خلافت امام را پذیرفته بودند.

در اجرای این امر دو جاسوس ماهر و مورد اعتمادش را به کوفه و بصره فرستاد، این دو جاسوس در کوفه و بصره دستگیر شده، و امام حسن علیه السلام و عبدالله بن عباس که از طرف امام حاکم بصره بود، آن دو را به قتل رساندند.

پس از این جریان امام طی نامه ای به معاویه اخطار کرد، و او را تهدید به جنگ نمود، معاویه که از وصول نامه امام به شدت ناراحت شده بود در صدد برآمد از فریبکاری خود عذرخواهی نموده و از خودش در برابر کار زشتی که مرتکب شده، دفاع کند، و در این مورد، چاره ای جز این نداشت که خوشحالی خود از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام را انکار کند، و درباره اعزام جاسوسها هم بهتر دید که جریان را مسکوت گذارد و از بیان آن چشم پوشی نماید.

معاویه در پاسخ نامه عبدالله بن عباس نیز همین شیوه را به کار برد، در پی این جریان ابن عباس نامه ای به امام نوشت، و آن حضرت را به جنگ با معاویه برانگیخت.

جنگ سرد میان امام و معاویه

امام نامه دیگری به معاویه نوشت و او را دعوت به قبول بیعت و اطاعت از مقام خلافت کرد و از او خواست که همچون دیگر مسلمانان

در دایره مجتمع اسلامی قرار گیرد، در این نامه امام اشاره کرد که مقام خلافت مقام والائی است که در انحصار خاندان پیامبر می باشد و هیچ کس حق احراز آن را ندارد، و نیز راز سکوت و تسلیم خاندان پیامبر در مسأله غصب خلافت را اینگونه بیان داشت، که علت خاموشی ما ترس از پراکندگی امت بود و برای نگاهداری جامعه اسلامی و اعلای کلمه توحید به این تجاوز تلخ تن در دادیم.

معاویه در پاسخ امام دوباره دست به فریب و نیرنگ زد، و ضمن اعتراف به حقوق خاندان پیامبر و اینکه مردم حق آنان را نشناختند گفت: گروهی شایسته از قریش و انصار و دیگران امر خلافت را به قریش واگذارند، در صورتیکه اصحاب شایسته و نیکوکار پیامبر همگی با امیر المومنین بودند و به خلافت ابوبکر راضی نشدند، از سخنان شگفت آور معاویه آن بود که در این نامه ذکر کرد که اگر می دانستم تو در حفظ امت از من ورزیده تر و به اداره امور آگاهتر و در سیاست چیره دست تری و بهتر می توانی منافع مردم را حفظ کنی، کار خلافت را پس از پدرت به تو وامی گذاردم.

پس از این نامه معاویه نامه تهدیدآمیزی به امام نوشت و او را از مخالفت با خود بر حذر داشت و در برابر به امام وعده داد که اگر خلافت معاویه را بپذیرد پس از او مقام خلافت به امام واگذار شود، ولی امام به تهدیدهای او اعتنائی نکرد و در پاسخ به درست اندیشی و پافشاری در جنگ پرداخت.

این آخرین نامه ای بود که بین امام و معاویه مبادله

شد و پس از آن معاویه دانست که نیرنگ هایش اثری نخواهد داشت و اشتباه کاریهای سیاسی او سودی نخواهد بخشید، و دانست که امام آماده جنگ است و ناگزیر او هم برای جنگ مهیا شد و به تهیه وسائل نبرد پرداخت.

در مباحث گذشته دانستیم معاویه می خواست با نیرنگ هایش امام را از صحنه خارج سازد، ولی پس از عدم موفقیت در آن راهها دانست، بهترین راه برای حصول آرزوهای طلائیش، اعلان جنگ است، که اگر این اقدام را صورت ندهد فرصتی برایش باقی نمی ماند، ضمن آنکه، اموری چند او را بر این کار وادار کرد:

۱- او پیوندی محکم با بزرگان عراق و سرداران سپاه اسلام و روسای قبائل برقرار کرده بود، و دین و دل آنان را با پول اندکی خرید و به وعده های فراوان و پوشالی امیدوارشان ساخت، و آنان نیز در جهان به او قول همکاری با او و نیز خیانت به امام را داده بودند و دلیل بر این جریان بخشنامه هائی است که معاویه به کار گزارن خود نوشت و آنان را به آمادگی برای جنگ فراخواند، تا هرچه زودتر به او پیوندند، و در این نامه ها اعلام داشت که طرفداران امام به او پیوسته اند.

۲- او می دانست که سپاهیان امام دچار تفرقه و پراکندگی شده و از فرمانبری پیشوای خود سرپیچیده اند.

۳- آگاهی به خطر داخلی بزرگی که عراق را تهدید می کرد و شام از آن در امان بود، و آن اتفاق افکنی خوارج بود، که نقشه ای شوم خود را در تمام عراق مطرح کرده و مردم را به مخالفت و هجوم برمی انگيخت.

۴- شهادت امام علی علیه السلام که باعث بی بهره نمودن عراق از پیشوایی موجه شد. همچنان که گفتیم مسائل ذکر شده، باعث شد معاویه در اعلان جنگ شتاب ورزد، و در غیر این صورت، همه تلاشهایش را برای تأخیر جنگ و عقد پیمان موقت بکار می برد، چنانکه با امپراطور چین روشی را پیش گرفت.

بر اساس این تفکر معاویه بخشنامه ای که مضمون واحدی داشت به همه کارگزاران و فرماندارانش نوشت و همه را به آمادگی جنگی با امام برانگیخت و دستور داد که با همه نیروها و وسائل خود برای نبرد با او به معاویه بپیوندند.

ترس مردم عراق از شامیان

وقتی که خبر حرکت معاویه و سپاه فراوانش به سوی عراق در همه جا منتشر شد مردم سراسیمه شده و وحشت آنان را فراگرفت، هنگامی که امام از این خبر آگاه یافت مردم را برای اجتماع نمودن فراخواند و آنگاه بالای منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی دستور داد مردم آماده شده و به سوی نخيله که قرار گاه نظامی ایشان بود حرکت کنند.

مردم که از سپاه شام ترسیده بودند، گوئی مرگ را در جلوی دیدگانشان می دیدند، از اینرو رنگشان زرد و زبانشان لال شد، و سلامتی و تن آسائی را بر هر کار ترجیح می دادند.

هنگامی که صحابی بزرگ پیامبر «عدی بن حاتم» سکوت مردم را دید چنین گفت:

من عدی بن حاتم هستم، سبحان الله، چه موقعیت زشت و رسوائی دارید آیا فرمان امام و فرزند پیامبرتان را نمی پذیرید، کجایند آن سخنوران توانائی که زبانشان به هنگام سخن دلها را می شکافت،

شما هنگامی که دیواری را می بینید مثل روباهان به سوراخ می خزید آیا از دشمن خدا نمی ترسید، و عیب و ننگ نمی فهمید، آنگاه رو به امام کرد و فرمانبرداری خود از ایشان را اعلام کرد، و در پایان گفت: من اکنون به قرارگاه می روم هر کس می خواهد با من بیاید، او از مسجد خارج شد و بدون آنکه کسی او را همراهی کند به نخيله رفت.

همچنین سرداران بزرگ لشکر اما از رفتار مردم دچار خشم و سراسیمگی فراوان شدند، و مردم را از سستی شان بر حذر داشته و روح نشاط و هیجان برای جنگ و رویارویی با دشمن را در آن ها برانگیختند امام از ابراز وفاداری شان قدردانی کرد.

تشکیل لشکر امام

امام با شتاب برای مبارزه از کوفه خارج و «مغیره بن نوفل» را به جای خود گذارد و خود با سپاه فراوانی ولی سست نهاد به نخيله رفت، در آنجا اندکی توقف کرد و به تجهیز سپاهیان پرداخت، و بعد از آن جا کوچ کرد تا به «دیر عبدالرحمان» رسید و در آن جا سه روز توقف نمود، و تصمیم گرفت برای ارزیابی موقعیت دشمن و عدم پیشروی آنان گروهی را به سوی معاویه گسیل دارد.

آن حضرت برای اجرای این مأموریت گروهی که تعدادشان به دوازده هزار نفر می رسید را به سرپرستی پسر عمویش عبیدالله بن عباس انتخاب کرد و قبل از حرکت آنان عبیدالله بن عباس را فراخواند و سخنانی را با در میان گذارد، که متضمن سفارش آن حضرت به نرمی و مهربانی با سپاهیان و عدم پیشدستی به نبرد با معاویه و اینکه

در شئون فرماندهی با قیس بن سعد و سعید بن قیس مشورت کند و در صورت مرگ عبیدالله، آنان رهبر لشکر هستند.

از آن جا که در این قسمت مباحث مهمی وجود دارد و آغاز صلح آن حضرت از اینجا نشأت می گیرد مواردی را متذکر می گردیم:

۱ - علت انتخاب عبیدالله: این سوال شاید مطرح شود که چرا امام عبیدالله را تعیین کرد با توجه به اینکه افراد دیگری در لشکر حضور داشتند، در پاسخ باید گفت: عبیدالله مردی با کفایت و توانا و شایسته احراز چنین مقامی بود، و بر اساس این کفایت از طرف امام

علی علیه السلام به حکومت یمن منصوب گردید، و گمان می رفت که او نهایت سعی خود را در جنگ با معاویه به انجام رساند، زیرا او در مقام خونخواهی و انتقام از معاویه بود، چرا که بسر بن ارطاه سردار خونخوار معاویه دو فرزند او را در هجوم به یمن فجیعانه به قتل رساند که همسرش دچار جنون گردید، و از طرف دیگر امام مقام فرماندهی را در مثلثی از او و قیس بن سعد و سعید بن قیس قرار داد.

۲ - تعداد سپاهیان امام در نبرد با معاویه را از بیست هزار نفر تا یکصد هزار نفر نوشته شده اند، و از گفتار ابن اثیر و ابوالفداء ظاهر می شود که سپاهیان امام همان افرادی بودند که با علی علیه السلام بیعت نمودند، و آنان بر اساس گفتار نوف بکالی و سخن ابن اثیر چهل هزار نفر بودند، تأیید دیگر این مطلب گفتار مسیب بن نجیه با امام است که گفت: در شگفتم که تو با

داشتن چهل هزار سپاهی با معاویه صلح کردی.

۳ - چگونگی سپاهیان: ارتش عراق که به همراه امام برای نبرد با معاویه بسیج شده بود وضع نابسامانی داشت و در فتنه ها و آشوبها فرو رفته بود، و موج بدبختی در آن به حدی بود که خطرش برای امام از خطر معاویه بزرگتر بود.

شیخ مفید، وضع ارتش امام را اینگونه تشریح می کند: مردم عراق که به همراه امام آماده جهاد شدند، ارتشی بس عظیم و سنگین بودند، ولی به تدریج سست و سبک و اندک گردیدند، زیرا از گروههای مختلفی تشکیل شده بود، بعضی شیعیان، امام و پدرش بودند، و بعضی از خوارج که می خواستند به هر گونه که پیش آید و به جنگ معاویه روند، برخی فتنه انگیزانی، بودند که فقط دل به غارت، و غنیمت بسته بودند، و گروهی شکاک که حق را از باطل به درستی که نمی شناختند، و عده زیادی که پیرو تعصبات قبیله ای بودند، و از رؤسای قبائل پیروی می کردند و کاری با دین نداشتند، آنگاه شیخ مفید

درباره وضع روحی و اجتماعی آنان می نویسد: جنگ را ناخوش می داشتند و طرفدار آسایش و سلامت و خواستار تسلیم و سازش بودند.

آغاز شکست سپاه اسلام

پس از آنکه امام فرماندهی مقدم سپاه را به عبیدالله بن عباس سپرد، او به همراهی سپاه حرکت کرد، تا به «مسکن» رسید و در آنجا اردو زد، و رویاروی سپاه معاویه قرار گرفت، معاویه طبق شیوه همیشگی خود برای درهم شکستن روحیه سپاه از چند راه به تضعیف روحیه این گروه که به عنوان مقدم سپاه امام بودند، همت گماشت:

۱ - اعزام جاسوسها:

نخستین دسیسه خطرناک معاویه برای ایجاد فساد در سپاه امام اعزام جاسوسان و خبرگزاران بود تا لشکریان را بترسانند، و آنان را به سستی و پستی کشانند، و در این ماجرا همگی یک سخن را تبلیغ کردند، یعنی: حسن بن علی طی نامه هایی معاویه را به صلح دعوت کرده است پس چرا شما خود را به کشتن می دهید، این دروغ موحی از سراسیمگی و ترس در میان سپاه را برانگیخت و روح تمرد را در واحدهای لشکر پدید آورد.

۲ - پخش رشوه: معاویه برای تخریب روحیه سپاه، سرداران سپاه و بزرگان لشکر را با پولهای گزاف خریداری کرد و واگذاری پستهای حساس را به آنان وعده داد، و آنان نیز ناجوانمردانه دعوت او را پذیرفته و به جانبش می رفتند، و در تاریکی شب و روشنائی روز به سپاهیان معاویه می پیوستند، عبیدالله هم هر روز این گزارشها را به امام می داد.

۳ - فریب عبیدالله بن عباس: معاویه که گروهی زیادی را به سوی خود جلب کرده بود، تصمیم گرفت با فریب رهبر لشکر سپاه را در هم ریزد، از اینرو نامه ای به این مضمون

برای عیدالله نوشت: «حسن نامه ای به من نوشته و در خواست صلح نموده است تا حکومت را به من واگذارد، اگر همین حالا بپیوندی فرمانده خواهی و گرنه فرمانبردار می گردی، اگر حالا دعوتم را بپذیری یک میلیون درهم خواهی گرفت، و اکنون نیمی از این پول را به تو می دهم و نیم دیگر را به هنگام ورود به کوفه به تو خواهم داد». مسلماً عیدالله می دانست که این سخن دروغی بیش نیست

زیرا صلح امام با لشکر کشی او سازگار نبود، بعلاوه اگر امام درخواست صلح کرده دیگر نیازی به جلب سائر افراد و تطمیع آنان نمی باشد، مضافاً این گشاده دستی معاویه و دادن پول گزاف بی معناست.

نامه معاویه در دل عیدالله شوری به پا ساخت و برای ارتکاب ننگین ترین عمل زندگیش به اندیشه فرو رفت، فرمانده بودن و به دست آوردن پول چشم او را خیره کرده بود، او می دانست که در حکومت اسلامی هرگز مقدار کمی از این پول کلان نیز به او نخواهد رسید، و بالاخره نفس خیانتکار و فریبکارش بر او چیره شد، و ناجوانمردانه پیمانش را با امام زمان خود شکست و از لشکر اسلام کناره گرفت و به خدا و رسول و امیر مؤمنان خیانت کرد و به قرارگاه ظلم و کفر و جنایت پیوست و برای همیشه جامه ننگ و رسوائی و خیانت را بر اندامش قرار داد، در تاریکی شب به همراه هشت هزار نفر از سپاهیان اردوگاه امام را ترک و به قرارگاه سپاه شام پیوست.

سراسیمگی سپاه اسلام

نقشه خائنانه ای که معاویه در مورد عیدالله به اجرا گذارد از مهمترین عوامل پیروزی او به شمار می آید، چرا که انحراف ننگین او سپاه را سراسیمه کرد و وحدت اردوگاه را از هم پاشید، سحرگاهان باقیمانده سپاه سراغ فرمانده خود را گرفتند، تا با او نماز گزارند،

ولی او را نیافتند، و چون از خیانتش آگاه شدند، موجی از ترس و وحشت آنان را فراگرفت و میان سپاه اختلاف افتاد.

قیس بن سعد که این خیانت را نظاره کرد با تصمیم قاطع سپاهیان را فراهم آورد و با آنان نماز

گزارده و بعد از نماز برای مردم سخن گفت تا دلهاشان را اطمینان بخشید، مذمت عبیدالله و خاندان او را نمود و احساسات سپاهیان را برانگیخت تا آنجا که همه به او پیوسته و گفتند: شکر خدای که او را از میان ما بیرون برد، قیس آنگاه نامه ای به امام نوشت و شرح ماجرا را بیان داشت.

خدا می داند که به هنگامی که امام این گزارشات را می خواند چه غم جانگداز و دردی جانکاه به جانش فرو می آمد، او دانست که سپاهیانش ایمانی نداشته و به هنگام جنگ او را به دشمن می سپارند، سپاهیان که با امام در مدائن بودند چون از خیانت عبیدالله آگاه شدند، به فتنه انگیزی پرداختند و موج ترس و اضطراب همه را فراگرفت و سرداران خائن سپاه در جستجوی راهی برای پیوستن به معاویه و دریافت پول فراوان بودند.

معاویه برای آنکه بیشتر بتواند سپاه اسلام را در هم ریزد و به مطامع دنیوی خود برسد، به وسیله جاسوسان خود اخباری را در سپاه اسلام در «مسکن» و «مدائن» منتشر ساخت از جمله:

۱- در «مدائن» شایع کرد که قیس بن سعد با معاویه سازش کرده و به او پیوسته است و مردم که خیانت عبیدالله را دیده بودند در پذیرش آن شکی به دل راه نمی دادند.

۲- در «مسکن» هم متقابلاً شایع کرد که امام به معاویه پیشنهاد صلح داده و معاویه هم آن را پذیرفته است.

۳ - همچنین در «مدائن» شایع کرد که قیس بن سعد کشته شده پس فرار کنید، این شایعات جعلی روحیه سپاه اسلام را بشدت درهم کوبید و سایه فتنه و آشوب بر آنان سایه افکند.

حوادث «مدائن»

گفتیم که معاویه مقدم سپاه اسلام را با فریب و تطمیع رهبران لشکر و افراد پر نفوذ از هم پاشید، و ترس و وحشت را بر آنان مستولی ساخت در جهت دیگر معاویه در مورد سپاه امام در مدائن نیز به اقداماتی دست زد، نخستین اقدامش فرستادن عبدالله بن عامر بود که در برابر سپاه اسلام اینگونه سخن گفت:

ای مردم عراق من جنگ را به صلاح شما نمی دانم، من از پیش معاویه می آیم و او با سپاهی انبوه به سوی شما می آید، سلام مرا به ابوبکر محمد (امام حسن علیه السلام) برسانید، و بگوئید ترا به خدا قسم خودت و این مردم را از مرگ رهایی ده، این سخن روحیه مردم را از جنگ زدود و ترسی سخت در بین آنان پدید آورد.

از طرف دیگر بزرگان قوم را با بخشیدن پولهای کلان، وعده دادن پستهای مهم و مقامات بالا مانند استانداری، فرماندهی سپاه، و وعده ازدواج با یکی از دخترانشان فریب داد، چنانکه شیخ صدوق در این باره می گوید: معاویه یکی از جاسوسهای خود را نزد عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و حجار بن ابجر فرستاد و هر کدام را وعده داد که اگر امام حسن علیه السلام را به طور ناگهانی بکشد فرماندهی سپاه را به آنان خواهد بخشید یا دخترش را به همسری آنان در می آورد، و یا چندین هزار درهم به ایشان می بخشد، این خبر که به امام رسید زرهی در زیر لباس می پوشید و هرگاه به نماز می ایستاد آن زره را در برداشت.

آنانکه در لشکر امام

قرار داشتند برای آنکه بتوانند نزد معاویه مقرب تر باشند و گوی سبقت را از دیگران برابند گروه گروه به معاویه نامه می نوشتند، این نامه ها متضمن دو مطلب بود:

۱- تسلیم کردن امام پنهانی یا در آشکار

۲- به قتل رساندن امام هر زمان که معاویه بخواهد، معاویه هم عین نامه ها را برای امام می فرستاد، امام با دریافت نامه ها به خیانت یارانش یقین پیدا کرد.

خیانتی دیگر

حادثه اسفبار دیگری نیز بوقوع پیوست، امام فرماندهی از قبیله کنده را به همراه چهار هزار نفر به انبار فرستاد تا در آنجا فرود آمده و تا رسیدن دستور منتظر باشد، معاویه که از جریان با خبر شد پیکری را نزد او فرستاد که اگر به سوی ما بیائی فرماندهی یکی از نواحی شام یا عراق را به تو وامی گذاریم و پانصد درهم نیز برایش فرستاد، فرمانده خائن به همراه دویست نفر از نزدیکانش به معاویه پیوست، امام پس از شنیدن این خبر برای مردم سخن گفت و بی وفائی و خیانتکار بودنشان را متذکر گردید، و خبر داد که فرد دیگری را می فرستم او نیز خیانت می کند، آنگاه مردی از قبیله بنی مراد را با چهار هزار نفر گسیل داشت و در حضور مردم او را سوگند داد که خیانت نکند، فرمانده مرادی به انبار که رسید همان وعده ها او را نیز فریب داد و راه سپاه کفر را پیش گرفت اینگونه خیانتها دیگر روحیه ای برای سربازان باقی نگذارد و زلزله ای در بنیان لشکر پدید آورد.

پیامدهای تلخ حوادث

سپاه امام آنقدر به پستی گرائید که از هر گونه گناه و تباهی پروا نداشتند، این امور پیامد خیانت رهبران لشکر بود که به وقوع پیوست:

۱ - غارت اردوگاه امام: آنان آنچه را به پستی گزیدند که اموال یکدیگر را به غارت می بردند و حتی وسائل و اثاثیه امام را به یغما بردند و بنابر آنچه در بعضی از کتب تاریخی آمده حتی فرشی که امام بر روی آن می نشست را نیز غارت کردند و ردا را از دوش آن حضرت

برداشتند.

۲ - تکفیر امام: کار جهل و سیه دلی یاران امام به جایی رسید که بعضی حکم به تکفیر فرزند پیامبر دادند، و جراح بن سنان به قصد کشتن امام برایشان تاخت و فریاد زد: ای حسن تو هم مانند پدرت مشرک شدی، تعجب از آنجاست که گروهی این تجاوز و گستاخی به ساحت قدس فرزند پیامبرشان دیدند ولی سکوت نمودند و او را سرزنش نکردند.

۳ - سوء قصد به امام: دردها و رنجهای امام به اینجا پایان نیافت بلکه دردهای بزرگتری نیز در انتظار ایشان بود، آن حضرت به وسیله رشوه گیران و خوارج سه بار مورد سوء قصد واقع شد: یکبار هنگام نماز تیری به سوی آن حضرت انداختند ولی به حضرتش آسیبی نرسید، بار دیگر جراح بن سنان بر آن حضرت ضربتی فرود آورد.

شیخ مفید در این مورد می گوید: امام برای تشخیص میزان فرمانبری اصحابش خطبه ای خواند و تصمیم خود به صلح را بیان داشت، زمزمه هایی بلند شد که این مرد کافر شده است، از اینرو به خیمه امام هجوم آورده و آنرا غارت کردند و مرد تبهکاری به نام عبدالرحمان بن عبدالله بن جعال ازدی بر امام حمله برد و عبا را از دوش ایشان برداشت، امام را از آنجا حرکت دادند، چون امام به «مظلم ساباط» رسید مردی از بنی اسد بنام جراح بن سنان دشنه ای بیرون کشید و افسار قاطر امام را گرفت و فریاد زد: الله اکبر، ای

حسن تو هم مانند پدرت به خدا شرک آوردی، و با دشنه اش ران امام را درید، امام گردن او را کشید و هر دو

بر زمین افتادند، دو نفر از شیعیان به یاری آن حضرت شتافتند، و آن حضرت که به سختی مجروح شده بود را روی تختی خواباندند و به مدائن بردند [۶].

بار سوم با خنجر در وقت نماز به آن حضرت حمله کرده و مضر و بش ساختند.

امام در برابر این حوادث

آنچه پیش آمده بود امام را در وضعیتی سخت قرار داد، باری تصمیم گیری در برابر آنچه وقوع پیوسته بود گروهی از سران و بزرگان را دعوت کرد و برای ایشان سخن گفت و زیانهای صلح با معاویه را برشمرد، ولی گفتار امام اثری نمی بخشید و آنان از فرصت معالجه امام استفاده کرده و برای پیوستن فضاحت بار به معاویه بیشتر تلاش می کردند، وضع امام در این موقعیت موجب سرگردانی و حیرت بود، از یک سو مبارزه با معاویه را جهادی واجب می دید، و از سوی دیگر از هم پاشیدگی و روحیه خیانت آمیز سپاهیان را می نگریست، با اینکه از اصلاحشان نا امید بود باز خواست یک بار دیگر میزان پایداریشان را در صورت وقوع جنگ بیازماید، از اینرو برای آنها خطبه خواند، هنوز خطبه امام پایان نیافته بود که از هر سو فریاد سپاهیان برخاست: زنده می مانیم، زنده می مانیم.

امام پس از این ماجرای دردناک دانست که اگر بخواهد با معاویه بجنگد تنها و دست خالی می ماند، با مشاهده چنین موقعیت سیاه و دردناک امام مصلحت را در پذیرش صلح دید و بیش از آنکه فاجعه ای ننگین پیش آید در قبول آن شتاب ورزید.

یزید بن وهب جهنی گوید: به عیادت امام که از شدت جراحت در مدائن بستری بود رفتم و گفتم: ای

پسر پیامبر مردم سرگردانند، امام با اندوه بسیار فرمود: به خدا قسم من معاویه را از اینها بهتر می دانم که خود را شیعه من شمارند، و آهنگ جانم را دارند، و خیمه ام را غارت می کنند و اموالم را می برند، بخدا اگر بتوانم از معاویه پیمانی بگیرم که خونم ریخته نشود و پیروانم و خاندانم در امان بمانند برایم بهتر است که بدست این مردم کشته شوم و خاندانم نابود گردد، به خدا قسم اگر با معاویه صلح کنم و عزیز بمانم بهتر است که با پستی و اسارت بدست اینان بیفتم و کشته شوم، اگر بخواهم با معاویه بجنگم اینان گردن مرا گرفته و تسلیم دشمن می کنند و آنگاه معاویه یا مرا می کشد یا بر من منت می گذارد و رهایم می کند و این ننگ همیشه برای بنی هاشم می ماند و معاویه و دودمانش بر زنده و مرده ما همواره منت می گذارند.

امام در این گفتار با بهترین وجه آنچه در قلب داشت را ظاهر ساخت و واقعیت را بیان نمود، و می توانست که جنگ در این لحظات بی معنا بوده و به نابودی و خواری هرچه بیشتر می انجامد، از اینرو چاره ای جز صلح با معاویه ندید.

پیمان صلح

امام حسن علیه السلام هنگامی که بر اثر شرائط نامساعد جنگ را بر خلاف مصالح جامعه اسلامی و حفظ موجودیت اسلام تشخیص داد، و ناگزیر صلح و آتش بس را پذیرفت، بسیار کوشش نمود تا هدفهای عالی خود را به قدر امکان به وسیله صلح و به نحو مسالمت آمیز تأمین نماید.

از طرف دیگر چون معاویه در

برابر برقراری صلح و به دست گرفتن قدرت حاضر به دادن هرگونه امتیاز بود، امام از آمادگی او حداکثر بهره برداری را نمود و موضوعات مهم و حساس که در درجه اول اهمیت قرار داشت را در آن قرار داد.

متن صلح امام علیه السلام در کتب مربوط به طور کامل و به ترتیب ذکر نشده، بلکه هر یک از مورخان به چند ماده از آن اشاره نموده اند، ولی با جمع آوری مواد پراکنده از کتب مختلف می توان در صورت کامل آن را تقریباً ترسیم نمود، که عبارتند از:

۱ - واگذاری حکومت به معاویه به شرط آنکه معاویه بر طبق قرآن و روش پیامبر عمل کند.

۲ - خلافت بعد از معاویه برای امام حسن علیه السلام بوده و معاویه حق انتخاب جانشین را ندارد.

۳ - توقف دشنام دادن به حضرت علی علیه السلام.

۴ - ترجیح بنی هاشم بر دیگران در تقسیم بیت المال، و تقسیم مبالغی پول بین بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین.

۵ - تعهد معاویه به در امان بودن تمام مردم از تعقیب و آزار او، و عدم آزار شیعیان علی علیه السلام در هر کجا که باشند، و در امان بودن امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و سائر خاندان پیامبر.

در پایان معاویه تعهد به اجرای آن نموده و بزرگان شام بر آن گواهی دادند.

نقض پیمان صلح

با دقت در پیمان صلحی که بین امام و معاویه منعقد گردید انسان می یابد که امام که بر اثر حوادث تلخ قادر به نبرد رویاروی با معاویه نبود، اما توانسته بود با این قرارداد اهداف خود را تا حد امکان تأمین نماید،

امام حوادث آینده بر خلاف این معنا را ثابت کرد.

پس از انعقاد پیمان صلح برای تأیید آن حضرت در حضور مردم و معاویه به همراه سپاهیانشان وارد شهر کوفه شدند، معاویه در اولین گفتارش پس از انعقاد پیمان به مردم چنین گفت:

من به خاطر این با شما جنگیدم که نماز خوانده و حج بجای آورید و زکات بدهید، چون می دانستم که اینها را انجام می دهید، بلکه برای این با شما جنگیدم که شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم - تا آن جا که گفت: - آگاه باشید هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی علیه السلام بسته ام زیر پاهای من بوده و هیچگونه ارزشی ندارد.

پس از این ماجرا و به دست گیری قدرت معاویه اهانت به علی علیه السلام را بیش از پیش رواج داد، و زندگی را بر شیعیان آن حضرت تنگ و دشوار ساخت و حجر بن عدی و یارانش را به قتل رسانید، و دیگر شیعیان آن حضرت را مورد سخت ترین آزار و اذیت قرار داد، که آن ها یا زندانی و یا متواری و دور از خانه خود بودند.

ابن ابی الحدید گوید:

شیعیان در هر جا که بودند به قتل رسیدند، بنی امیه دستها و پاهای اشخاص را به احتمال اینکه از شیعیان هستند بریدند، هر کسی که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود زندانی شد، یا مالش به غارت رفت، یا خانه اش را ویران

کردند، شدت فشار و تزییقات نسبت به شیعیان به حدی رسید که اتهام به دوستی علی علیه السلام

از اتهام به کفر و بی دینی بدتر شمرده می شد و عواقب سخت تری به دنبال داشت.

آزار معاویه نسبت به شیعیان هر روز بیشتر می شد و این وضع نسبت به اهل کوفه که مرکز شیعیان آن حضرت بشمار می رفت از هر جا بدتر بود.

معاویه زیاد بن ابیه را حاکم شهر کوفه و بصره نموده و او که روزی در صف شیعیان امام علی علیه السلام بود و آنان را به خوبی می شناخت، آنان را در هر جا که به ایشان دست می یافت گرفته و دستها و پاهایشان را قطع، یا از درختان خرما آویزان، و یا کور و نابینا می ساخت.

زیاد بن ابیه به جای خود چند روزی سمره بن جندب را حاکم بصره نمود، او در این مدت هشت هزار نفر را به قتل رسانید، و طبری از ابو سوار عدوی نقل می کند که می گوید: سمره در یک صبحگاه چهل و هفت نفر از بستگان مرا که حافظ قرآن بودند کشت [۷].

این امور مردم را به اهداف شوم بنی امیه و مخالفت آنان با مقدسات اسلامی هر چه بیشتر آشنا ساخت و زمینه ساز انقلاب خونین عاشورا گردید.

رفتار دو گونه امام حسن و امام حسین در برابر بنی امیه

از بحثهای پیشین فلسفه صلح امام با معاویه دانسته شد، اما ممکن است این سوال در ذهن بیاید که چرا دو امام دو گونه عمل نمودند، این پاسخ را باید در شرائط زمانهای آنان دانست که عبارتند از:

- ۱ - معاویه در دوران زمامداری خود با حيله گری سعی می کرد به حکومتش رنگ شرعی و اسلامی دهد و ظواهر اسلام را حفظ کند، به علاوه او در حل و فصل امور و مقابله با مشکلات سیاست فوق العاده ماهرانه ای داشت، که فرزندش یزید فاقد آن بود، همین دو موضوع پیروزی قیام و شهادت در زمان حکومت وی را مورد تردید قرار می داد، و از اینرو مردم جنگ آن حضرت را با معاویه بیشتر یک اختلاف سیاسی و کشمکش بر سر خلافت و حکومت به شمار می آوردند تا قیام حق در برابر باطل.
- ۲ - از گفتار امام حسن علیه السلام دریافتیم که جنگ امام حسن علیه السلام باعث شهادت ایشان نمی گردید بلکه او را اسیر کرده و زنده زنده تحویل معاویه می دادند، یا به دست خود ایشان را به قتل می رساندند، و در صورت شکست امام، معاویه دارای قدرت مطلق می گردید و تمام شهرها را از وجود شیعیان خالی می کرد.
- ۳ - یزید جوانی ناپخته و شهوت پرست، بی خرد و خوشگذران بود، علنا مقدسات اسلامی را ریز پا گذارده و علنا شراب می خورد، از لحاظ سیاسی آن قدر ناپخته بود که قیافه اصلی حکومت بنی امیه که دشمنی آشتی ناپذیر با اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت و احیای رژیم اشرافی آن زمان بود، را کاملا به مردم نشان داد، این امور عدم لیاقت او را برای احراز مقام خلافت و رهبری جامعه اسلامی روشن ساخت و مجوز خوبی برای انقلاب و واژگون ساختن چنین حکومتی را به دست داد.
- ۴ - عامل مهم برای انقلاب امام حسین علیه السلام را باید بیداری افکار عمومی و افزایش نفوذ دعوت شیعیان پس از صلح امام حسن علیه السلام دانست، تجاوز، مکرر معاویه به حقوق مسلمانان، نقض پیمان صلح و بالاخره

مسموم ساختن امام مجتبی علیه السلام مسائلی بود که وجهه عمومی حکومت بنی امیه را بیش از پیش لکه دار ساخت و موقعیت آن را تضعیف نمود.

۵ - یکی از مسائل مهم در این بحث تفاوت یاران دو امام است، یاران امام حسن علیه السلام قصد داشتند ایشان را زنده تحویل معاویه دهند، یا به فرمان او امام را به قتل رسانند و یاران امام در شب عاشورا به امام خود عرضه داشتند: به خدا سوگند، اگر بدانیم، که کشته می شویم آنگاه ما را زنده می کنند سپس می کشند و خاکسترمان را بر باد می دهند و این کار را هفتاد بار تکرار می کنند از تو جدا نخواهیم شد تا در حضورت جان بسپاریم.

در حقیقت این دو برادر در دو رویه یک رسالت بودند که وظیفه و کار هر یک، در جای خود و در اوضاع و احوال خاص خود از نظر ایفای رسالت و تحمل مشکلات، و نیز از نظر فداکاری و از خودگذشتگی معادل و هموزن دیگری بود.

شهادت آن حضرت

به گفته بسیاری از مورخین آن حضرت با زهری که معاویه برای جعهده همسر آن حضرت فرستاده بود به شهادت رسید، معاویه به جعهده وعده ازدواج با یزید و دادن صد هزار درهم را داد، ولی پس از شهادت امام و درخواست جعهده برای ازدواج با یزید گفت: ما دوست داریم یزید زنده بماند و اگر او را دوست نمی داشتیم بنا به وعده ای که داده بودیم تو را به عقدش در می آوردیم.

امام حسین علیه السلام پیکر برادرش را به همراه دیگر نزدیکان تجهیز کرد، مردم برای تشییع سبط اکبر

پیامبر به مدینه آمدند، پیکر امام را برای برگزاری نماز به مسجد بردند و امام حسین علیه السلام بر آن نماز گزارد، آنگاه جنازه حضرت را نزدیک قبر پیامبر بردند تا با جدش تجدید عهد کرده و در جوار آن حضرت او را دفن کنند آتش حسد و کینه در دل بنی امیه برخاست چرا که عثمان در حاشیه گورستان یهودیان به خاک سپرده شده بود از اینرو مروان بن حکم و سعید بن عاص نزد عایشه رفته تا از او یاری بگیرند، عایشه نیز که قبلش از کینه به این خاندان پر بود از مروان پرسید: چه کنم، او گفت: نزد حسین برو و او را از این کار منع نما، از اینرو به مسجد آمد و فریاد زد: کسی را که دوست نمی دارم وارد خانه ام نکنید و بدانید اینکار انجام نمی یابد مگر اینکه گیسوانم پریشان شود و اشاره به پیشانیش نمود.

امام حسین علیه السلام بنا به وصیت برادر بزرگش برای جلوگیری از خونریزی، آن حضرت را به بقیع برد، و در کنار قبر مادر بزرگش فاطمه بنت اسد دفن نمود.

رحمت خدا بر او باد آنگاه که به دنیا آمد، و آن هنگام که شهید شد، و آنگاه که برای انتقام از دشمنانش در پیشگاه عدل الهی حاضر می گردد.

می توان پرسید:

۱- از کجا خانه پیامبر از آن عایشه بوده مگر پدرش در مقابل محبوبه خدا نگفت: پیامبران از خود ارثی بجا نمی گذارند، و شاید دختران از بردن ارث محرومند؟!

۲- اگر ارث هم صحیح باشد، او یک نهم از یک هشتم خانه، یعنی یک هفتاد و دوم خانه

پیامبر را به ارث می برد، زیرا پیامبر نه زن داشت و هر زن یک هشتم ارث را مالک است و قبر پدرش بیشتر از حد او بود.

۳ - علاوه بر این، زن از زمین ارث نبرده و از قیمت عمارت ارث می برد.

۴ - عایشه کینه بسیاری از خاندان علی و زهرا علیهما السلام داشت، تا آنجا که با وجود محرم بودن با امام حسن و حسین علیهما السلام از آنان رو گرفته و از پشت پرده با ایشان سخن می گفت، و بعد از مرگ عبدالرحمن بن عوف (که در شوری بر ضد علی علیه السلام رأی داد) اجازه داد که او را در کنار قبر پیامبر دفن نمایند، این اقدام عایشه تا آنجا زشت و کریه بود که ابوهریره فریاد زد: به من بگوئید اگر پسر موسی بن عمران از دنیا می رفت آیا در کنار پدرش دفن نمی شد من خودم از پیامبر شنیدم که می فرمود: حسن و حسین پیشوای جوانان اهل بهشتند! [۸].

جواد قیومی اصفهانی

۱۳۷۴ / ۲ / ۱

نیایش ها و ادعیه آن حضرت علیه السلام

ادعیه آن حضرت در ثناء الهی و درخواست حوائج از او

دعاؤه فی التسبیح لله سبحانه فی الیوم الرابع من الشهر

اشاره

سبحان من هو مطلع علی خوازن القلوب، سبحان من هو محصى عدد الذنوب سبحان من لا یخفی علیه خافیه فی السماوات و الارض، سبحان المطلع علی السرائر عالم الخفیات.

سبحان من لا یعزب عنه مثقال ذره فی الارض و لا فی السماء سبحان من السرائر عنده علانیة والبواطن عنده ظواهر سبحان الله و بحمده.

دعای آن حضرت در تنزیه خدای بزرگ در روز چهارم ماه

پاک و منزه است خدائی که که بر اسرار قلبها آگاه است، پاک و منزه است کسی که شمارش گناهان را می داند، پاک و منزه است، آنکه چیزی در آسمانها و زمین از دید او پنهان نیست، پاک و منزه است آگاه بر رازها و دانای بر پنهانیهها.

پاک و منزه است آنکه اندک چیز در زمین و آسمان از او پنهان نمی باشد، پاک و منزه، است آنکه رازها برایش آشکار و اسرار برایش هویدا است، پاک و منزه است خداوند و ستایش مخصوص اوست.

دعاؤه فی المناجاة

اشاره

اللهم انك الخلف من جميع خلقك، و ليس في خلقك خلف منك، الهی من احسن فبرحمتك، و من اساء فبخطيئه فلا الذی احسن استغنى عن رفدك و معونتك و لا الذی اساء استبدل بك و خرج من قدرتك.

الهی بك عرفتک و بك اهتديت الی امرک، و لولا انت لم ادر ما انت، فیا من هو هكذا و لا هكذا غيره، صل علی محمد و آل محمد و ارزقنی، الاخلاص فی عملی، و السعه فی رزقی، اللهم اجعل خیر عمری اخره، و خیر عملی خواتمه، و خیر ایامی یوم القاک.

الهی اطعتک و لك المنه علی فی احب الاشياء الیک، الايمان بك، و التصديق برسولک، و لم اعصک فی ابغض الاشياء الیک، الشرك بك و التکذیب برسولک، فاغفر لی ما بینهما، یا ارحم الراحمین.

دعای آن حضرت در مناجات

پروردگارا! تو بعد از تمامی مخلوقات، باقی مانده، و هیچ موجودی بعد از تو وجود نخواهد داشت، پروردگارا کار نیک هر کس از تو منشاء گرفته، و کارهای زشت هر فرد از خطا و اشتباه خود اوست، پس نیکوکار از یاری و عنایت، تو بی نیاز نیست و آنکه کار زشت انجام داد غیر تو فرد دیگری را پیدا نکرده، و از تحت قدرت و حکومت تو خارج نشده است.

بارالها! عنایت تو را شناخته و به وسیله تو به سوی دینت هدایت شدم، و اگر یاریت نبود تو را نمی شناختم، پس ای کسی که اینگونه می باشد و کسی چون او نیست، بر محمد و خاندانش درود فرست و اخلاص در عمل و وسعت در روزی به من عطا فرما، خدایا بهترین ساعات عمرم را آخرین ساعات زندگیم قرار ده، و بهترین اعمالم

را آخرین کارهایم مقدر فرما، و بهترین لحظاتم را زمانی قرار ده، که تو را ملاقات می کنم.

خدایا! بر من منت نهادی تا در محبوبترین چیزها نزد تو، یعنی ایمان به تو و شهادت به رسالت پیامبرت، فرمانبرداری تو را بنمایم، و در مبعوض ترین چیزها نزد تو، یعنی شرک و دوگانه پرستی و تکذیب پیامبرت، تو را معصیت نکنم، پس آنچه در میان این دو است را بر من ببخشای، ای بهترین رحم کنندگان.

دعأه لطلب المغفره

اشاره

الهم انی اتقرب الیک بجودک و کرمک، و اتقرب الیک بمحمد عبدک و رسولک و اتقرب الیک بملائکتک المقربین و انبیائک و رسلک، ان تصلی علی محمد عبدک و رسولک و علی ال محمد، و ان تقیلنی عثرتی، و تستر علی ذنوبی، و تغفرها لی، و تقضی

لی حوائجی ولا تعذبنی بقبیح کان منی، فان عفوک و جودک یسعنی، انک علی کل شیء قدیر.

دعای آن حضرت در طلب مغفرت

پروردگارا! به تو نزدیکی می جویم، با جود و بخشش، و با بنده و فرستاده ات محمد، که درود تو بر او و خاندانش باد، و با فرشتگان مقرب و پیامبران و رسولانت، تا اینکه بر محمد بنده و فرستاده ات، و بر خاندان او درود فرستی، و از لغزشم در گذری، و گناهانم را پوشانده و آنها را بیامرزی، و حاجاتم را برآورده و به سبب کارهای زشتم مرا عذاب نکنی، به درستی که عفو و بخشش تو مرا شامل می شود، و تو بر هر کار قادر و توانایی.

دعاه طلب المغفره و انجاح المطالب

اشاره

یا عدتی عند کربتی، یا غیائی [۹] عند شدتی، یا ولیی فی نعمتی، یا منجیحی فی حاجتی، یا مغزعی فی ورتطی، یا منقذی من هلکتی، یا کالئی فی وحدتی.

اغفر لی خطیئتی، و یسر لی امری، و اجمع لی شملی، و انجح لی طلبتی، و صلح لی شأنی، و اکفی ما اهمنی، و اجعل لی من امری فرجا و مخرجا، ولا تفرق بینی و بین العافیة ابدًا ما ابقیتنی، و فی الاخره اذا توفیتنی، برحمتک یا ارحم الراحمین.

دعای آن حضرت در طلب مغفرت و بر آورده شدن حاجات

ای توشه ام در هنگام سختی، ای فریاد رسم در زمان گرفتاری، ای سرپرستم در نعمتها، ای برآورنده حاجت ها، ای پناهم در لغزشگاهها، ای رهاننده ام از هلاکت و بدبختی، ای همراه و یاورم در تنهایی.

خطا و لغزشم را ببخش، و کارم را آسان فرما، به اجتماعمان گرمی بخش، و حاجتم را برآور، و کارم را اصلاح گردان، آنچه که بدان اهتمام دارم را کفایت کن، و در کارم گشایش عطا فرما، و تا آنگاه که زنده ام و بعد از مرگ بین و من و سلامتی و عافیت هرگز جدائی مینداز، به رحمت ای بهترین رحم کنندگان.

دعاه طلب مکارم الاخلاق

اشاره

یا من الیه یفر الہاربون، و بہ یستأنس المستوحشون، صل علی محمد و الہ و اجعل انسی بک، فقد ضاقت عنی بلادک و اجعل توکلی علیک، فقد مال علی اعداؤک.

اللہم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی بک اصول و بک اجول و علیک اتوکل و الیک انیب

اللہم و ما وصفتک من صفہ او دعوتک من دعاء، یوافق ذلک محبتک و رضوانک و مرضاتک فاحینی علی ذلک و امتنی علیہ، و ما کرهت من ذلک، فخذ بناصیتی الی ما تحب و ترضی.

بؤت الیک ربی من ذنوبی، و استغفرک من جرمی، و لا حول و لا قوه الا باللہ، لا الہ الا هو الحلیم الکریم، و صلی اللہ علی محمد والہ، و اکفنا مهم الدنیا و الاخرہ فی عافیہ، یا رب العالمین.

دعای آن حضرت در طلب اخلاق های نیکو

ای کسی که فرار کنندگان به سوی او می گریزند، و کسانی که در هراسند به او انس و الفت گرفته و دلگرم می شوند، بر محمد و خاندانش درود فرست و دلگرمیم را به خودت

قرار داده، که شهرهایت برایم تنگ شده است، و توکل و اعتمادم را بر خودت مقدر فرما، که دشمنانت به سوی من چشم دوخته اند.

پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا آنگونه قرار ده که به سوی تو توجه کرده و با یاریت تلاش کنم، و بر تو توکل کرده و به سوی تو تضرع و زاری نمایم.

خداوندا! هر صفتی که با آن تو را ستودم و هر دعائی که تو را بدان خواندم و رضایت و محبت و خشنودی تو را در برداشت، مرا بر آنها زنده بدار و بمیران، و آنچه را که از آن ناخشنود بودی، مرا از آن به سوی آنچه موجبات خشنودی تو را فراهم می سازد، متوجه ساز.

از گناهانم، به سوی تو روی آورده، و از خطایم، استغفار می کنم، و نیرو و توانایی جز با قدرت تو میسر نیست، معبودی جز تو نبوده و او بردبار و بزرگوار است، و بر محمد و خاندانش درود فرست، و کارهای مهم ما را در دنیا و آخرت در سلامتی و عافیت کفایت فرما.

دعاؤه لطلب النصر و الیقین من الله

اشاره

اللهم انی اسألك من کل امر ضعفته عنه حیلتی، ان تعطینى منه ما لم تنته الیه رغبتی، و لم یخطر ببالی، و لم یجر علی لسانی، و ان تعطینى من الیقین ما یحجزنی ان اسال احدا من العالمین، انک علی کل شیء قدير.

دعای آن حضرت برای طلب یاری و یقین از خدا

پروردگارا! از تو می خواهم در مقابل هر کار که توان رویارویی با آن را ندارم، توانی به من ارزانی داری که امید آن را نداشته و فکرم بدان خطور نکرده، و بر زبانم جاری نشده باشد، و یقینی به من عطا فرمائی که مرا از حاجت خواستن از غیر تو باز دارد، به درستی که تو بر هر کار قادر و توانائی.

ادعیه آن حضرت در مورد نیاز و آنچه به آن ارتباط دارد

دعاؤه فی قنوت الوتر

اشاره

اللهم اهدنی فیمن هدیت، و عافنی فیمن عافیت، و تولنی فیمن تولیت، و بارک لی فیما اعطیت، و قنی شر ما قضیت، انک تقضی و لا یقضی علیک، انه لا یذل من والیت، تبارکت ربنا و تعالیت.

دعای آن حضرت در قنوت نماز وتر

پروردگارا! مرا در زمره کسانی قرار ده که ایشان را هدایت کرده ای، و سلامت دار به همراه کسانی که به آنان سلامتی عطا فرموده ای، و مرا سرپرستی کن در میان افرادی که ایشان را سرپرستی نموده ای، و در آنچه به من عطا کرده ای برکت عنایت نما، و شر و بدی آنچه مقدر کرده ای را از من دو دار، تو حاکم بوده و کسی بر تو حکم نمی کند، به درستی که تو هر که را سرپرستی کنی ذلیل نمی گردد.

دعاؤه فی القنوت

اشاره

یا من بسلطانه ینتصر المظلوم و بعونه یتعصم المکلوم سبقت مشیتک و تمت کلمتک و
انت علی کل شیء قدیر و بما تمضیه خبیر

یا حاضر کل غیب، و یا عالم کل سر، و ملجاء کل مضطر، ضلت فیک الفهوم، و تقطعت
دونک العلوم، انت الله الحی القيوم، الدائم الدیوم.

قد تری ما انت به علیم، و فیه حکیم، و عنه حلیم، و انت بالتناصر علی کشفه و العون علی
کفه غیر ضائق، و الیک مرجع کل امر کما عن مشیتک مصدره.

و قد ابنت عن عقود کل قوم، و اخفیت سرائر اخرین، و امضیت ما قضیت، و اخرت ما
لافوت علیک فیه، و حملت العقول ما تحملت فی غیبک لیهلك من هلك عن بینه و
یحیی من حی عن بینه و انک انت السميع العليم، الاحد البصیر

و انت اللهم المستعان و علیک التوکل، و انت ولی ما تولیت لک الامر کله، تشهد الانفعال
و تعلم الاختلال و تری تخاذل اهل الخبال و جنوحهم الی ما جنحوا الیه، من عاجل فان و
حطام عقباه حمیم ان و قعود من قعد، و ارتداد من ارتد

و خلوی من النصار، [۱۰] و انفرادی من الظهار، و بک اعتصم و بحبلک استمسک و
علیک اتوکل

اللهم قد تعلم انی ما ذخرت جهدی، و لا منعت و جدی حتی انفل حدی و بقیة و حدی
فاتبعت طریق من تقدمنی فی کف العادیه و تسکین الطاغیه عن دماء اهل المشایعه [۱۱]
و حرست ما حرسه اولیائی من امر اخرتی و دنیای.

فکنت لغیظهم اکظم و بنظامهم انتظم، و لطریقتهم اتسّم، و بمیسمهم اتسم، حتی یأتی
نصرک و انت ناصر الحق و عونہ و ان بعد المدى من المرتاد و نأی الوقت عن افناء
الاضداد.

اللهم صل على محمد و آل محمد و آله و اخرجهم مع النصاب في سرمد العذاب، و اعم
 عن الرشد و ابصارهم و سكرهم في غمرات لذاتهم، حتى تأخذهم بغته و هم غافلون و
 سحره و هم نائمون بالحق الذي تظهره، و اليد التي تبطش بها، و العلم الذي تبديه، انك
 كريم عليم.

دعای آن حضرت در قنوت

ای آنکه با قدرت او مظلوم یاری شده، و با کمک او مجروح التیام می یابد، فرمانت پیشی
 گرفته، و امرت پایان پذیرفته، و تو بر هر کار توانا، و بر آنچه می گذرد دانائی.

ای آنکه در هر پنهانی حاضر و بر هر راز و نهانی آگاهی و پناه هر مضطر و درمانده ای،
 اوهام در یافتن تو گم گشته، و علوم از رسیدن به کنه تو درمانده اند، و تو خدائی هستی
 که پایدار و دائمی و جاودانی.

آنچه بدان دانا و در آن حکیم بوده و از آن شکیا و بردباری، را می بینی، و تو بر یاری
 کردن برای برطرف ساختن آن و بر بازداشتن از آن قادری، و

بازگشت هر کار به سوی توست، همچنان که آغاز آن از فرمان تو بوده است.

از تصمیمات هر گروهی جدا بوده و راز و نهان دیگران را مخفی می داری، آن چه حکم
 کرده ای را اجرا نموده، و آن چه از دسترس تو دور نمی باشد را تأخیر می اندازی، آنچه
 عقول در مشیت تو بدان قادر بوده اند را به آنها داده ای، تا هر که هلاک می گردد یا به
 راه راست هدایت می شود با دلیل و برهان توام بوده، و نزد خداوند عذری نداشته باشند
 و به درستی که تو شنوا و دانا، یگانه و بینائی.

پروردگارا! تو یاری کننده بوده و توکل و اعتماد بر توست، و تو شایستگی سرپرستی
 مخلوقات را داری، و تمام جهان در اختیار توست، هر تأثیر و تأثیری در جهان را شاهد

بوده، و به هر تغییری آگاهی، اعراض و روی گرداندن مکاران، و تمایل آنان به دنیای فانی و زینت های زودگذر آن - که عقاب الهی را به دنبال خود دارد - و نیز مبارزه نکردن آنان و بازگشتشان از دین، و بدون یاور شدنم، و نداشتن پشتیبانی برای خود، را دیده ای، از تو یاری خواسته و به ریسمان محکم تو چنگ زده و بر تو توکل می نمایم.

پروردگارا! تو می دانی که از هیچ کوششی فروگذار نکرده، و از هیچ عملی دریغ ننموده ام، تا آنگاه که قدرتم کاسته شد، و تنها ماندم، از اینرو راهی را انتخاب کردم که پیشینیان من برای رفع دشمنی و ساکن نمودن طغیان و آشوب در جهت جلوگیری از خونریزی شیعیان برگزیده بودند، و آنچه اولیائم

از امور دنیا و آخرت حراست کرده اند، را پاسداری نمودم.

از اینرو خشمشان، را تحمل کرده، و روششان را متابعت نموده، و راهشان را پذیرفته، و با نشانه آنان شناخته شده ام، تا آنگاه که یاری تو فرا رسد، و تو یاری کننده حق می باشی، اگر چه مطلوبمان از ما دور باشد، و زمان برای نابودی دشمنان گذشته باشد.

خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست، و آنان را به همراه دشمنانت در عذاب الهی ابدی داخل کن، و چشمانشان را از یافتن راه حق کور نما، ایشان را در لذات دنیوی فرو بر، تا مرگ آنان به طور ناگهانی فرا رسد، در حالی که در غفلت به سر می برند، یا در آن هنگام که در خواب فرو رفته اند، با حقیقتی که تو آن را یاری کرده و قدرتی که با آن دشمنانت را مجازات می کنی، و علمی که آن را آشکار می گردانی، به درستی که تو بزرگوار و دانائی.

دعاؤه فی القنوت

اشاره

اللهم انك الرب الرؤوف الملك العطوف، المتحنن المألوف، و انت غياث الحيران
الملهوف و مرشد الضال المكفوف، تشهد خواطر اسرار المسرين، كمشاهدتك اقوال
الناطقين

اسألك بمغيبات علمك في بواطن سرائر المسرين اليك، ان تصلي على محمد و آله،
صلاه نسبق بها من اجتهد من المتقدمين، و نتجاوز فيها من يجتهد من المتأخرين و ان تصل
الذي بيننا و بينك، صله من صنعه لنفسك و اصطنعته لعينك.

فلم تتخطفه خاطفات الظنن و لا واردات الفتن، حتى نكون لك في الدنيا مطيعين، و في
الآخرة في جوارك خالدين.

دعای آن حضرت در هنگام قنوت

پروردگارا! به درستی که تو پروردگار رؤوف، پادشاه عطوف، مهربان و بردبار بوده، و
تو پناه سرگردان متحیر، و راهنمای گمراه بازمانده بوده، و به اسرار و رازهای نهانی
آگاهی، همچنان که گفتار گویندگان را نظاره گر هستی.

از تو می خواهم به علمهای نهانی ات از رازهای باطن، که بر محمد و خاندانش درود
فرستی، درودی که با آن از تلاشگران گذشته پیشی گرفته و از تلاشگران آینده سبقت
گیریم، و بین ما و خودت رابطه ای برقرار کن، که برای کسانی که آنان را برای خود
ساخته ای برقرار می نمائی.

و گمانهای باطل و آشوبگران ویرانگر آن را نابود نسازد، تا اینکه در دنیا فرمانبردار تو،
و در آخرت در جوار تو جاودانه باشیم.

دعاؤه فی الاستسقاء

اشاره

اللهم هيچ لنا السحاب بفتح الابواب بماء عباب و رباب بانصباب و انسكاب.

يا وهاب، اسقنا مغدقه، مطبقه مونه، فتح اغلاقها و يسر اطباقها، و سهل اطلاقها، و عجل سياقها بالانديه في بطون الاوديه بصوب الماء.

يا فعال اسقنا مطرا قطرا، طلا مطلا مطبقا طبقا، عاملا معما، رهما بهما، رحما [۱۲] رشا مرشا، واسعا كافيا، عاجلا طيبا مريئا مباركا، سلاطحا بلاطحا يباطح الاباطح مغدودقا مغرورقا.

اسق سهلنا و جبلنا و بدونا و حضرنا، حتى ترخص به اسعارنا، و تبارك لنا في صاعنا و مدنا، ارنا الرزق موجودا، و الغلاء مفقودا، امين رب العالمين.

دعای آن حضرت در طلب باران

پروردگارا! ابرها را برای ما با گشودن درهائش برای ریزش آبهای بسیار فراوان و پی در پی به حرکت درآور.

ای بخشنده! برای ما باران فرو ریز، پی در پی فراگیر رویاننده، قفلهایش را بگشا، و موانعش را برطرف کن، و ریزش آنرا آسان گردان، و در آمدن آن برای نمناک ساختن دشتها به وسیله ریزش آب تسریع فرما.

ای تلاشگر برایمان باران فرو ریز، بارانی قطره قطره، فراوان و بسیار، پی در پی و فراگیر، نمناک کننده، وسیع و کافی، سریع و پاکیزه و رویاننده، گوارا و مبارک، عریض و گسترده که دشتها را نمناک سازد.

در کوه و دشتان، و شهر و بیابانمان باران فرو ریز، تا قیمت‌هایمان را کاهش داده، و در کیل و وزنمان برکت عطا کنی، روزیمان را بما بنمایان، و قحطی را معدوم ساز، ای پروردگار جهانیان اجابت فرما.

دعاؤه عند باب المسجد

اشاره

روی انه كان عليه السلام: اذا بلغ باب المسجد رفع رأسه و يقول: الهی ضیفک بیابک، یا محسن قد اتاک المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجميل ما عندک یا کریم.

دعای آن حضرت در کنار درب مسجد

روایت شده که آن حضرت هنگامی که به درب مسجد می رسید سر را بلند کرده و می فرمود:

پروردگارا! میهمانت کنار در خانه ات ایستاده، ای نیکوکار گناهکار به درگاہت آمده، پس ای بزرگوار در مقابل زیباییهایی که نزد توست از کار زشت من درگذر.

ادعیه آن حضرت در رفع خطرات و بیماریها

دعاؤه فی الاحتجاب

اشاره

اللهم یا من جعل بین البحرین حاجزا و برزخا و حجرا محجورا یا ذالقوه و السلطان، یا علی المكان، کیف اخاف، و انت املی، و کیف اضام و علیک متکلی.

فغطني من اعدائك [۱۳] بسترک، و افرغ علی من صبرک و اظهرنی علی اعدائی بامرک و ایدنی بنصرک الیک اللجاء و نحوک الملتجاء، فاجعل لی من امری فرجا و مخرجا

یا کافی اهل الحرم من اصحاب الفیل، و المرسل علیهم طیرا ابابیل، ترمیهم بحجاره من سجیل، ارم من عادانی بالتنکیل

اللهم انی اسألك الشفاء من کل داء، و النصر علی الاعداء و التوفیق لما تحب و ترضی
یا اله من فی السماء و الارض، و ما بینهما و ما تحت الثری، بک استکفی، و بک استشفی،
و بک استعفی، و علیک اتوکل فسیکفیکهم الله و هو السميع العليم.

دعای آن حضرت در پوشیده ماندن از خطرات

پروردگارا! ای آنکه بین دو دریا مانع و فاصله قرار دادی، ای دارای نیرو و توانمندی ای
آنکه جایگاهش برتر است، چگونه از تو در هراس باشم در حالی که تو امیدم می باشی،
و چگونه مورد ستم واقع شوم در حالی که تو پناهم هستی.

پس با پوشش خود مرا از دشمنانت پوشیده دار، و صبر و بردباریت را بر من فرو ریز، و
با قدرتت مرا بر دشمنانم یاری گردان، و با یاریت کمک فرما، پناه توئی و اعتماد بر
توست، پس در کارم گشایش و فرج مقدر کن.

ای آنکه اهل مکه را در مقابل اصحاب فیل یاری کرده، و پرندگان ابابیل را برای آنان
فرستادی، تا ایشان را با سنگهای آتشین سنگ باران کردند، هر که با من دشمنی می کند
را عقوبت کن.

خداوندا! شفاء از هر بیماری، و

یاری بر دشمنان، و توفیق بر آنچه خشنودی تو در آنست را از تو می خواهم.

ای پروردگار هر که در آسمان و زمین و در میان آنها و در زیر زمین است، از تو شفا طلبیده و از تو بخشش می خواهم، و بر تو توکل می کنم، و خداوند آنان را کفایت کرده، و او شنوا و داناست.

دعاؤه فی الاحتراز

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم انی اسألك بمكانك و بمعاهد عزك، و سكان سماواتك و انبيائك و رسلك ان تستجيب لی فقد رهقنی من امری عسر

اللهم انی اسألك ان تصلى على محمد و ال محمد و ان تجعل لی من عسری يسرا.

دعای آن حضرت در دفع شدائد

بنام خداوند بخشنده مهربان، خداوندا به جایگاهت و مکانهای عزت و ساکنین آسمانهایت، و پیامبران و رسولانت، از تو می خواهم که دعایم را اجابت کنی، چرا که در سختی قرار گرفته ام.

خدایا! از تو می خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و امر مشکلم را آسان فرمائی.

دعاؤه اذا احزنه امر

اشاره

روی انه علیه السلام اذا احزنه امر: خلا فی بیت و دعا به:

یا کهیعص یا نور یا قدوس، یا خبیر یا الله یا رحمان - ثلاثا.

اغفر لی الذنوب التي تحل بها النقم، و اغفر لی الذنوب التي تغير النعم، و اغفر لی الذنوب
لتي تهتك العصم، و اغفر لی الذنوب التي تنزل البلاء، و اغفر لی الذنوب التي تعجل الفناء.

و اغفر لی الذنوب التي تدیل الاعداء، و اغفر لی الذنوب التي تقطع الرجاء، و اغفر لی
الذنوب التي ترد الدعاء و اغفر لی الذنوب التي تمسك غیث السماء و اغفر لی الذنوب
التي تظلم الهواء، و اغفر لی الذنوب التي تكشف الغطاء.

ثم يدعو بما يريد.

دعای آن حضرت در دفع حزن اندوه

روایت شده: هرگاه آن حضرت محزون می گردید در اتاقی قرار گرفته و این دعا را می
خواند:

ای کهیصص، ای نور، ای پاکیزه، ای دانا، ای خداوند، ای بخشنده - سه بار.

گناهانی که نعمت و عذاب را بر من فرود می آورد، و گناهانی که نعمت ها را به نقت
مبدل می سازد، و گناهانی که پرده های حیا را می درد، و گناهانی که بلا را نازل می
کند، و گناهانی که فنا و نابودی را تسریع می گرداند، را بیامرزد.

و گناهانی که دشمنان را مسلط می سازد، و گناهانی که امیدها را ناامید می کند و گناهانی
که دعا را رد می کند، و گناهانی که از نزول باران ممانعت بعمل می آورد، و گناهانی
که هوا را تاریک می کند، و گناهانی که پرده ها را می درد، را بر من بیخشای.

آنگاه به آنچه می خواهد دعا می کند.

دعائوه فی دفع کید الاعداء و رد بأسهم

اشاره

اللهم انی ادرا بک فی نحورهم، و اعوذ بک من شرورهم و استعین بک علیهم فاکفنیهم بما شئت و انی شئت من حولک و قوتک یا ارحم الراحمین.

دعای آن حضرت در دفع کید و دشمنان و شر آنان

پروردگارا! به یاری تو در مقابل دشمنان ایستادگی کرده و از شرور آنان به تو پناه می آورم، و از تو بر علیه ایشان یاری می طلبم، به هر چه می خواهی و هر گونه که می خواهی مرا بر آنان یاری فرما، ای بهترین یاری کنندگان.

دعای علی اعدائهم

اشاره

اللهم انی قد دعوت و اندرت و امرت و نهیت، و کانوا عن اجابه الداعی غافلین، و عن نصرته قاعدین و عن طاعته مقصرین، و لاعدائهم ناصرین.

اللهم فانزل علیهم رجزک و بأسک و عذابک، الذی لا یرد عن القوم الظالمین.

دعای آن حضرت بر علیه دشمنانش

خداوندا! من آن را به تو خوانده و از مخالفتت بر حذر داشتم، و ایشان را امر و نهی نمودم، اما ایشان از پذیرش دعوت غافل و از یاریم باز ایستاده، و از اطاعتم کوتاهی کرده و دشمنانم را یاری نمودند.

خدایا! پس عذاب و سخط و عقابت که شامل ستمکاران می گردد را بر آنان فرو ریز.

دعای دفع کید العدو (لما أتى معاویه)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله العظيم الاكبر، اللهم سبحانه يا قيوم، سبحانه الحي الذي لا يموت.

اسألك كما امسكت عن دانيال افواه الاسد، و هو فى الجب فلا يستطيعون اليه سيلا الا باذنك اسألك ان تمسك عنى امر هذا الرجل، و كل عدوى فى مشارق الارض و مغاربها، من الانس و الجن، خذ باذانهم و اسماعهم و ابصارهم و قلوبهم و جوارهم

و اكفى كيدهم بحول منك و قوه و كن لى جارا منهم و من كل جبار عنيد، و من كل شيطان مرید، لا يؤمن بيوم الحساب

ان ولى الله الذى نزل الكتاب، و هو يتولى الصالحين، فان تولوا فقل حسبى الله لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم.

دعای آن حضرت بر علیه دشمنش، آنگاه که نزد معاویه رفت

بنام خداوند بخشنده مهربان، بنام خداوند برتر و والاتر، پروردگارا ای پابرجا تو از هر عیب و نقصی منزّه هستی، پاک و منزّه است زنده ای که نمى میرد.

از تو مى خواهم همانگونه که دانیال را درون چاه از گزند شیران نجات دادی، و به او صدمه ای نرساندند، مرا از آزار این مرد، و هر انسان و جن که در شرق و غرب جهان است در امان داری، و گوشها و چشمها و قلبها و اندامشان را در اختیار بگیر.

مرا با نیرو و توانمندی خودت از کید و مکر آنان در امان دار، و از آنان و از هر ستمگر کینه توز و هر شیطان رانده شده ای، که به روز قیامت ایمان ندارد، در امان دار.

به درستی که سرپرست من خداوندی است که کتاب را نازل فرمود و نیکوکاران را سرپرستی مى کند پس اگر روی گرداندند بگو خداوند مرا کفایت مى

کند، معبودی جز او نبوده، بر او توکل کرده و او پروردگار جهانیان است.

دعاؤه علی زیاد بن ابیه

اشاره

اللهم خذلنا و لشیعتنا من زیاد بن ابیه، و ارننا فیه نکالا عاجلا انک علی کل شیء قدير.

دعای آن حضرت بر علیه ابن زیاد

پروردگارا! انتقام من و شیعیانم را از ابن زیاد بگیر، و مجازات سریعی را در مورد او به عمل آور و بما نشان ده، به درستی که تو بر هر کار توانائی.

دعاؤه علی رجل من بنی امیه

اشاره

روی ان رجلا من بنی امیه اغلظ للحسن علیه السلام کلامه، و تجاوز الحد فی السب و الشتم له و لابییه، فقال الحسن علیه السلام:

اللهم غیر ما به من النعمه و اجعله انثی ليعتبر به.

فنظر الاموی فی نفسه، و قد صار امرأه.

دعای آن حضرت بر علیه مردی از بنی امیه

روایت شده: مردی از بنی امیه به آن حضرت کلمات درشتی گفته، و فحش ناسزای بسیاری را به ایشان و پدرش نسبت داد، آن حضرت فرمود:

پروردگارا! نعمتی که به او داده ای را به عذاب مبدل کن، و او را برای عبرت دیگران زن گردان.

آن شخص به خود نظر افکند، دید به زن مبدل شده است.

دعاؤه لدفع شر الجار

اشاره

شکا رجل الی الحسن بن علی علیهما السلام جارا یؤذیه، فقال له الحسن علیه السلام: اذا صلیت المغرب، فصل رکعتین، ثم قل:

یا شدید المحال یا عزیز اذلت بعزتک جمیع ما خلقت اکفنی شر فلان بما شئت.

و فی روایه:

یا شدید القوی، یا شدید المحال یا عزیز، اذلت بعزتک جمیع من خلقت، صل علی محمد و آل محمد و اکفنی مؤونه فلان بما شئت.

دعای آن حضرت در دفع شر همسایه

شخصی نزد آن حضرت از آزار همسایه اش شکایت کرد، آن حضرت فرمود: بعد از نماز مغرب دو رکعت نماز بگزار، و سپس بگو:

ای آنکه کید و مکرش قوی است، ای پایدار، با قدرتت تمامی مخلوقات را در اختیار خود قرار داده‌ای، شر فلان فرد را با هر چه خواهی بگیر.

و در روایتی آمده:

ای نیرومند، ای آنکه مکر و کیدش قوی است، ای پایدار، با قدرتت تمامی مخلوقات را در اختیار گرفته‌ای، بر محمد و خاندانش درود فرست و رنج فلان فرد را با هر چه می خواهی از من دور دار.

دعائهُ فی العوذهُ لوجع الرجل

اشاره

عن الباقر علیه السلام قال: كنت عند الحسين بن علي عليهما السلام اذ اتاه رجل من بني اميه من شيعتنا، فقال له: يا ابن رسول الله ما قدرت ان امشي اليك من وجع رجلي، قال: فاین انت من عوذهُ الحسن بن علي عليهما السلام؟ قال: يا بن رسول الله و ما ذاك؟ قال:

انا فتحنا لك فتحا مبينا، ليغفر لك الله - الي قومه: - و كان الله عزيزا حكيما. [۱۴].

دعای آن حضرت برای درد پا

از آن حضرت روایت شده که فرمود: نزد امام حسین علیه السلام بودم که فردی شیعه از بنی امیه نزد ایشان آمد و گفت:

ای پسر پیامبر بخاطر درد پا نمی توانم نزد تو بیایم، فرمود: چرا دعای حضرت امام حسن علیه السلام را نمی خوانی فرمود، آن کدامست؟ فرمود:

به درستی که گشایش و پیروزی آشکاری که برای تو فراهم آوردیم، تا خداوند از گناهان گذشته و آینده تو درگذرد - تا آنجا که فرماید: و خداوند استوار و حکیم است. [۱۵].

دعائهُ فی العوذهُ لاصابه العين

اشاره

عن الحسن عليه السلام: ان دواء الاصابه بالعين ان يقراء:

و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین. [۱۶].

دعای آن حضرت در دفع چشم زخم

از آن حضرت روایت شده که فرمود: دواء چشم زخم آن است که بخوانی:

و آنگاه که کافران آیات قرآن را شنیدند، نزدیک بود با چشمهای خود تو را چشم زخم زنند، و می گویند این شخص دیوانه است، و در حالی که این کتاب الهی جز تذکر و پند برای جهانیان چیز دیگری نیست.

ادعیه آن حضرت در امور متفرقه

دعأه فی الاستعاذه

اشاره

اللهم انی اعوذ بک من قلب یعرف و لسان یصف و اعمال تخالف.

دعای آن حضرت در پناه بردن به خدا از بعضی از امور

پروردگارا! از قلبی که می شناسد، و زبانی که توصیف می کند، و اعمالی که مخالفت کرده می شود، به تو پناه می برم.

دعأه عند التزام الرکن

اشاره

روی ان الحسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام التزم الرکن، فقال:

الهی انعمت علی فلم تجدنی شاکرا و ابتلیتني فلم تجدنی صابرا فلا انت سلبت النعمه بترك الشکر و لا انت ادمت الشده بترك الصبر الہی ما یكون من الکریم الا الکریم.

دعای آن حضرت در کنار رکن یمانی

روایت شده: امام حسن علیه السلام کنار رکن یمانی قرار گرفته و فرمود:

پروردگارا! به من نعمت ارزانی داشتی ولی سپاسگزارم نیافتی، و مرا به ناراحتی دچار ساختی ولی صبور و شکیبایم ندیدی، پس نعمتت را به سبب ترک شکر سلب نکرده، و ناراحتی را به سبب ترک صبر و شکیبائی استمرار نمی بخشی، پروردگارا از بزرگوار جز بزرگواری انتظار نمی رود.

دعاؤه اذا أفطر

اشاره

عن الکاظم، عن ایبه، عن جده، عن الحسن بن علی علیهما السلام:

ان لكل صائم عند فطوره دعوه مستجابہ، فاذا كان اول لقمه فقل:

بسم الله، یا واسع المغفره اغفرلی.

و فی روایه اخری:

بسم الله الرحمن الرحیم، یا واسع المغفره، اغفرلی.

فانه من قالها عند افطاره غفر له.

دعای آن حضرت هنگام افطار

از آن حضرت روایت شده که فرمود: هر روزه دار در زمان افطار یک دعای مستجاب دارد، در اولین لقمه خود بگوید:

بنام خدای، ای دارای بخشش بسیار، مرا ببخشای.

و در روایتی آمده:

بنام خداوند بخشنده مهربان، ای دارای بخشش بسیار مرا ببخش.

هر که هنگام افطار این دعا را بخواند، بخشیده می شود.

دعاؤه فی ليله القدر

اشاره

یا باطنا فی ظهوره و یا ظاهر فی بطونه یا باطنا لیس یخفی یا ظاهرا لیس یری، یا موصوفا لا یبلغ بکینونته موصوف، و لا حد محدود.

یا غائبا غیر مفقود، و یا شاهدا غیر مشهود، یطلب فیصاب لم یخل منه السماوات لم یخل منه السماوات و الارض و ما بینهما طرفه عین لا یدرک بکیف و لا یأین باین و لا بحیث.

انت نور النور و رب الارباب، احطت بجمیع الامور، سبحان من لیس کمثله شیء، و هو السميع البصیر سبحان من هو هکذا و لا هکذا غیره.

دعای آن حضرت در شب قدر

ای که از شدت ظهور پنهان و در نا پیدائی آشکاری، ای نا پیدائی که هیچ چیز بر تو مخفی نیست، ای آشکاری که دیده نمی شود، ای توصیف شده ای که هیچ توصیف شده ای به ذات تو پی نبرده، و تو را تحدید به مقداری ننماید.

ای غائبی که هرگز گم نشده ای، و ای شاهی که مشاهده نمی شوی، اگر جستجو شوی پیدا نشده، و آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست لحظه ای از تو خالی نمی باشد، با کیفیتی درک نشده و با مکان تعیین نمی گردی.

نورانیت نور از توست، و پروردگار هر پرورش دهنده ای، و به تمام کارها احاطه داری، پاک و منزه است آنکه چیزی همانند او نیست و او شنوا و بیناست پاک و منزه است آنکه چنین است و همانندی ندارد.

دعاؤه اذا هنئه بمولود

اشاره

روی انه ولد للحسن بن علی علیهما السلام مولود، فاتته قریش فقالوا: یهنتک الفارس، فقال علیه السلام: و ما هذا من الکلام، فقولوا:

شکرت الواهب، و بورک لک فی الموهوب و بلغ الله به اشد و رزقک بره.

دعای آن حضرت در کیفیت تبریک برای ولادت فرزند پسر

روایت شده: برای آن حضرت فرزند پسری به دنیا آمد، قریش نزد ایشان آمده و گفتند: تو را به خاطر داشتن اسب سوار تبریک می گوئیم، امام فرمود: این چه کلامی است بگوئید:

بخشنده را شکر گزارده، و در آنچه به تو داده شده برکت عطا شود، و خداوند او را به نهایت درجه برساند، و از نیکی او تو را بهره مند سازد.

دعاؤه عند احتضاره لطلب الرحمه من الله تعالی

اشاره

عن رؤبه من مصقله قال: لما نزل بالحسن عليه السلام الموت قال: اخرجوا فراشي الى صحن الدار، فاخرجوه، فرفع رأسه الى السماء و قال:

اللهم انى احتسب عندك نفسى، فانها اعز الانفس على لم اصب بمثلها.

اللهم ارحم صرعتى، و انس فى القبر وحدتى.

دعاى آن حضرت هنگام احتضار برای طلب رحمت الهی

از رؤبه بن مصقله روایت شده که گفت: آن حضرت هنگام احتضار فرمود: بستر مرا به حیاط ببرید، او را بیرون بردند، سر بلند کرد و این دعا را خواند:

خداوندا! من جانم که عزیزترین چیزها نزد من بوده و همانند آن چیزی را در اختیار ندارم به تو می سپارم.

خدایا! مرا مورد رحمت قرار ده، و در تنهایی قبر مونس من باش.

خطبه های آن حضرت علیه السلام

خطبه فی استنفار الناس الى الجمل

اشاره

الحمد لله العزيز الجبار الواحد القهار الكبير المتعال، سواء منكم من اسر القول، و من جهر به و من هو مستخف بالليل و سارب بالنهار، احمده على حسن البلاء، و تظاهر النعماء، و على ما احببنا و كرهنا، من شده و رخاء.

و اشهدان لا اله الا الله، وحده لا شريك له، و ان محمدا عبده و رسوله، امتن علينا بنبوته و اختصه برسالته و انزل عليه وحيه، و اصطفاه على جميع خلقه، و ارسله الى الانس و الجن،

حين عبدت الاوثان و اطيع الشيطان، و جحد الرحمان، فصلی الله عليه و اله و جزاه افضل ما جزى المرسلين

اما بعد، فانی لا اقول لكم الا ما تعرفون ان امير المؤمنين على بن ابی طالب ارشد الله امره و اعز نصره، بعثنى اليكم يدعوكم الى الصواب و الى العمل بالكتاب و الجهاد فى سبيل الله، و ان كان فى عاجل ذاك ما تكرهون فان فى اجله ما تحبون، ان شاء الله

و قد علمتم ان عليا صلى مع رسول الله صلى الله عليه و آله و حده، و انه يوم صدق به لفي عاشره من سنه ثم شهد مع رسول الله جميع مشاهده، و كان من اجتهاده فى مرضات الله و طاعه رسوله و اثاره الحسنه فى الاسلام ما قد

بلغكم.

و لن يزل رسول الله راضيا عنه حتى غمضه بيده و غسله و حده، و الملائكة اعوانه، و الفضل ابن عمه ينقل اليه الماء، ثم ادخله حفرتة، و اوصاه بقضاء، دينه و عاداته، و غير ذلك من من الله عليه.

ثم و الله ما دعاهم الى نفسه، و لقد تداك الناس عليه تداك الابل الهيم عند ورودها فبايعوه طائعين ثم نكث منهم ناكثون بلا حدث احده و لا خلاف اتاه، حسدا له و بغيا عليه.

فعليكم عباد الله بتقوى الله و الجد و الصبر و الاستقامه بالله و الخوف الى ما دعاكم اليه امير المؤمنين.

عصمنا الله و اياكم بما عصم به اوليائه و اهل طاعته و الهمنا و اياكم تقواه، و اعاننا و اياكم على جهاد اعدائه، استغفر الله العظيم لى و لكم.

خطبه آن حضرت برای تحریض مردم به جنگ جمل

سپاس خدائی را سزااست که استوار و قدرتمند و یگانه و توانا و بزرگ و برتر است، برای شما مساوی است که سخن را آرام گوئید یا بلند بر زبان آورید، و آنکه در تاریکی شب پنهان شده و در روشنائی روز حرکت می کند، او را سپاس می گویم بر آزمایش نیکو و نعمتهای پیاپی بر آنچه دوست داشته و زشت می شماریم، از سختی و آسایش.

و گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نبوده، یگانه است، و شریکی ندارد، و محمد بنده و فرستاده اوست، خداوند به نبوت او بر ما منت نهاد، و به رسالتش مخصوص گرداند، و وحیش را بر او نازل کرد و او را بر تمامی موجودات برگزید، و در زمانیکه بتها پرستیده، و شیطان اطاعت و خداوند انکار می شد، او را به سوی جن و انس فرستاد، درود خدا بر

او و بر خاندانش باد، و برترین پاداش پیامبران را به او عطا نماید.

اما بعد، من چیزی نمی گویم، جز آنچه شما می دانید، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب که خداوند او را به امرش ارشاد و یاریش نیرومند گرداند، مرا به سوی شما فرستاده، شما را به سوی راه نیک و عمل به کتاب و جهاد در راه خدا می خواند، و اگر چه هم اکنون آنرا ناپسند می شمارید، اما بخواست خدا در آینده، محبوب شما خواهد بود.

و می دانید که علی علیه السلام به تنهایی نماز گزارد، و در روزی که او را تصدیق کرد در سن هجده سالگی بود، آنگاه در تمامی جنگها با ایشان شرکت کرد، و از تلاشش در کسب خشنودی خدا و اطاعت پیامبر و ارزشهایش در اسلام همه آگاهی دارید.

و همواره پیامبر از او راضی بود، تا آنگاه که چشمان او را با دست خویش بر هم نهاد، و به تنهایی او را غسل داد، در حالی که فرشتگان او را یاری کرده و پسر عمویش فضل

برایش آب می آورد، آنگاه او را داخل قبر خود نهاد، و پیامبر در قضاء دیون و وعده هایش به او وصیت کرد، و دیگر اموری که خدا بر او منت نهاده است.

و سوگند به خدا که آنان را به سوی خود نخواند، و مردم همانند شتران خشمگین هنگام وارد شدن، بر آب بر او هجوم آوردند، و آزادانه با او بیعت کردند، آنگاه گروهی پیمانشان را شکستند، در حالی که چیزی را بدعت نگذارد، و خلافتی را مرتکب نشد، بلکه به خاطر حسادت با او و تجاوز نمودن بر

او.

پس ای بندگان خدا بر شما باد به تقوای الهی و تلاش صبر و یاری گرفتن از خدا و حرکت به سمتی که امیرالمومنین شما را به آن جهت خوانده است.

خداوند ما و شما را حفاظت کند به آنچه اولیاء و فرمانبرداران خود را حفاظت کرده است و به ما و شما تقوای خود را الهام کند؛ و ما و شما را در جهاد با دشمنانش یاری گرداند، و برای خود و شما از خداوند بخشش را خواستارم.

خطبه فی استنفار اهل الکوفه الی الجمل

اشاره

روی ان علیا علیه السلام بعث الی الکوفه الحسن ابنه علیه السلام و بعض اصحابه، و معهم کتاب الی اهل الکوفه

فلما دخل الحسن علیه السلام و عمار الکوفه اجتمع الیهما الناس فقام الحسن علیه السلام فاستقر الناس، فحمدالله و صلی علی رسوله ثم قال:

ایها الناس! انا الی الله و الی کتابه و سنه رسوله و الی افقه من تفقه من المسلمین و اعدل من تعدلون، و افضل من تفضلون و اوفی من تبایعون، من لم یعیه القرآن، و لم تجهله السنه و لم تقعد به السابقه، الی من قربه الله الی رسوله قرابتین، قرابه الدین و قرابه الرحم، الی من سبق الناس الی کل ما اثره

الی من کفی الله به رسوله، و الناس متخادلون، فقرب منه و هم متباعدون، و صلی معه و هم به مشرکون و قاتل معه و هم منهزمون، و بارز معه و هم مجمchon و صدقه و هم مکذبون، و الی من لم ترد له رایه و لا تکافی له سابقه

و هو یسألکم النصر و یدعوکم الی الحق، و یسألکم بالمسیر الیه، لتوازروه، و تنصروه علی قوم نکثوا بیعته، و قتلوا اهل الصلاح من اصحابه، و

مثلوا بعمال، و انتهبوا بیت ماله

فاشخصوا الیه رحمکم الله فمروا بالمعروف و انهوا عن المنکر، و احضروا بما یحضر به الصالحون.

خطبه آن حضرت برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل

روایت شده: امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام و چند نفر از اصحابش را برای یاری خواستن به همراه نامه ای به سوی کوفه فرستاد.

هنگامی که اما حسن علیه السلام به همراه عمار وارد کوفه شد، مردم دور ایشان اجتماع کردند، امام در اجتماعشان حضور یافت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! ما آمده ایم تا شما را دعوت کنیم به خدا و کتابش، و سنت پیامبرش، و به فقیه ترین فقیه مسلمانان، و عادل ترین کسی که شما آنان را عادل می شمارید، و برترین کسی

که شما را برتر می دانید، و باوفا ترین کسی که با او بیعت کرده اید، آن کس که فهم قرآن او را عاجز نکند، و چیزی از سنت بر او پوشیده نیست، و کسی بر او سبقت نگرفته است، به سوی کسی که خداوند از دو جهت او را به پیامبرش نزدیک گرداند، نزدیکی از جهت دین و از جهت خویشاوندی، کسی که در هر نیکی بر مردم پیشی گرفته است.

به سوی کسی که خداوند به وسیله او پیامبرش را کفایت کرد در حالی که مردم او را خوار می کردند، به او نزدیک شد در حالی که مردم از او دور بودند، با او نماز گزارد، در حالی که مردم مشرک بودند، با او جنگید در حالی که مردم فرار می کردند، با او مبارزه کرد در حالی که مردم اکراه داشتند او را تصدیق کرد در حالی که مردم

او را تکذیب می کردند، به سوی کسی که پرچمی را باز نگرداند، و کسی بر او سبقت نگرفته است.

و او از شما یاری می خواهد و شما را به سوی حق می خواند، و از شما می خواهد که به سوی او بروید، تا او را بر گروهی که بیعتش را شکسته و نیکان اصحابش را کشتند و کارگزارانش را کنار زدند، و بیت المالش را غارت کردند، یاری کنید.

پس به سوی او بروید، خداوند شما را رحمت کند، پس امر به معروف و نهی از منکر کنید، و همانند صالحان در پیشگاهش حاضر شوید.

خطبه فی غزوه الجمل، لتحریض الناس الی الجهاد

اشاره

یا ایها الناس! اجیبوا دعوه امیرکم، و سیروا الی اخوانکم، فانه سیوجد لهذا الامر من ینفر الیه، و الله لان یلیه اولوا النهی امثل فی العاجله و خیر فی العاقبه فاجیبوا دعوتنا و اعینونا علی ما ابتلینا به و ابتلیتم.

خطبه آن حضرت در جنگ جمل برای تحریض مردم به جنگ

ای مردم! دعوت فرمانده خود را بشنوید، و به سوی برادرانتان بروید، بزودی کسی این حکومت را به دست می گیرد که به سوی او کوچ می کنید، به خدا سوگند، اگر دانایان و عاقلان سرپرستی این حکومت را به عهده گیرند، در این دنیا بهتر و در آخرت نیکوتر است، پس دعوت ما را بپذیرید، و ما را یاری کنید، در آنچه شما و ما به آن دچار شده ایم.

خطبه لحریش اهل الکوفه الی الجمل

اشاره

ایها الناس! ان امیر المؤمنین یقول: انی خرجت مخرجی هذا ظالما او مظلوما، و انی اذکر الله عزوجل رجلا رعی الله حقا الا نفر فان كنت مظلوما اعاننی و ان كنت ظالما اخذ منی و الله ان طلحه و الزبیر لاول من بایعنی و اول من غدر فهل، استأثرت بمال او بدلت حکما فانفروا فمروا بمعروف و انهوا عن منکر.

خطبه آن حضرت برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل

ای مردم! امیر المؤمنین علیه السلام می گوید: من در این راه حرکت کرده ام، خواه ظالمانه و خواه مظلومانه، و من خداوند را به یاد می آورم، باری مردی که حقی را بر خداوند قائل است جز آنکه کوچ کند، اگر من مظلوم هستم مرا یاری کنید، و اگر ظالم هستم حقم را از من بگیرد، و سوگند به خدا که طلحه و زبیر اولین کسانی هستند که با من بیعت کردند، و اولین کسانی نیز می باشند، که به من مکر و حيله زدند، آیا مالی را برای خود برداشته ام، یا حکمی را تغییر داده ام، پس کوچ کنید، و به کار نیک امر و از کار زشت باز دارید.

خطبه لاستنفار اهل الكوفه الى حرب الجمل

اشاره

ایها الناس! انه قد كان من امیر المؤمنین علیه السلام، ما تکفیکم جملته و قد اتیناکم مستنفرین لکم لانکم جبهه الامصار و رؤساء العرب [۱۷].

و قد کان من نقض طلحه و الزبیر بیعتهما و خروجهما بعائشه ما قد بلغکم، و هو ضعف النساء [۱۸] و ضعف رأیهن، و قد قال الله تعالی: الرجال قوامون علی النساء [۱۹].

و ایم الله لو لم ینصره احد لرجوت ان یکون له فیمن اقبل معه من المهاجرین و الانصار و من یبعث الله له من نجباء الناس کفایه فانصروا الله ینصرکم.

خطبه آن حضرت برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل

ای مردم! امیرالمومنین در گذشته تمامی شما را یاری نمود، و هم اکنون آمده ایم تا شما را به سوی او بخوانیم، چرا که شما پیشوای شهرها و رؤسا عرب هستید.

و خبر بیعت شکستن طلحه و زبیر و خروجشان به همراه عایشه به شما رسیده است، و آن ناشی از ضعف زنان و ضعف عقیده ایشان می باشد، و خداوند فرموده: مردان بر زنان تفوق دارند.

و به خدا سوگند می خورم اگر کسی او را یاری نکند، در میان مهاجرین و انصار که برای یاری او می آیند، و آنانکه خداوند از انسانهای پاک که برای او می فرستد، برای او کافی می باشد، خداوند را یاری کنید تا شما را یاری کند.

خطبه فی تحریض الناس لنصره علی

اشاره

لما بلغ امیر المؤمنین علیه السلام ما کان من امر ابی موسی فی تخذیل الناس عن نصرته،
انفذ الحسن علیه السلام و الاشر و عمار الی الکوفه

لما دخلوا المسجد صعد الحسن علیه السلام المنبر فحمد الله و اثنی علیه و ذکر جده فصلی
علیه ثم قال:

ایها الناس! ان علیا امیر المؤمنین باب هدی، فمن دخله اهتدی و من خالفه تردی.

خطبه آن حضرت در تحریض مردم به یاری پدرش

هنگامی که به حضرت علی علیه السلام خبر رسید که ابو موسی اشعری مردم کوفه را از
یاری بر حذر می دارد، امام حسن علیه السلام و مالک اشتر و عمار یاسر را به سوی او
فرستاد.

هنگامی که داخل مسجد شدند امام بالای منبر رفت، و چنین فرمود:

ای مردم! علی علیه السلام راه هدایت است هر که داخل آن شود هدایت یافته، و هر که
مخالفت کند هلاک می گردد.

خطبه فی تحریض الناس لنصره علی

اشاره

روی انه لما سار علی علیه السلام من المدینه الی فید، بعث الحسن علیه السلام و عمار و
ابن عباس الی الکوفه، لما دخلوا المسجد صعد الحسن بن علی علیه السلام المنبر، فحمد الله
و اثنی علیه، ثم ذکر جده فصلی علیه و ذکر فضل ابیه و سابقته و قرابته برسول الله صلی
الله علیه و آله و انه اولی بالامر من غیره ثم قال:

معاشر الناس! ان طلحه و الزبير قد بايعا عليا طائعين غير مكرهين ثم نفروا و نكثا بيعتهما له فطوبى لمن خف في مجاهده من جاهده، فان الجهاد معه كالجهاد مع النبي صلى الله عليه و آله.

خطبه آن حضرت در تحریض مردم به یاری پدرش

روایت شده: هنگامی که علی علیه السلام از مدینه حرکت کرد به نزدیک شهر کوفه رسید، امام حسن علیه السلام و عمار و ابن عباس را برای جلب حمایت مردم به کوفه فرستاد، هنگامی که داخل مسجد شدند امام بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی را گفت، آنگاه نام پیامبر را ذکر کرد و بر او درود فرستاد، و فضیلت پدرش و سابقه او در اسلام و نزدیکی اش به پیامبر را یادآوری نمود، و اینکه او به خلافت از همه شایسته تر است آنگاه گفت:

ای مردم! طلحه و زبیر آزادانه و بدون اجبار و اکراهی بیعت کردند، آنگاه کوچ کرده و بیعتشان را شکستند، خوشا به حال آن که در نبرد با کسانی که به مبارزه با او آمده اند، سبک بال حرکت کند، چرا که جهاد با او جهاد با پیامبر است.

خطبه فی تحریض الناس لنصره علی

اشاره

لما بلغ امیر المؤمنین علیه السلام خطبه عبدالله بن الزبیر قال لولده الحسن علیه السلام: قم یا بنی فاخطب فحمدالله و اثنی علیه و قال:

ایها الناس! قد بلغنا مقاله ابن الزبیر، و قد کان و الله ابوه یتجنی علی عثمان الذنوب و قد ضیق علیه البلاد حتی قتل، و ان طلحه راکز رایته علی بیت ماله و هو حی

و اما قوله: ان علیا ابتز الناس امورهم، فانه اعظم حجه لابیة، زعم انه بايعه بیده و لم یبایعه بقلبه، فقد اقر بالبیعه و ادعی الولیجه فلیاءت علی ما ادعاه ببرهان و انی له ذلک؟!!

و اما تعجبه من تورد اهل الکوفه علی اهل البصره فما عجبه من اهل حق توردوا علی اهل الباطل؟ و لعمری و الله لیعلمن اهل البصره، فمیعاد ما

بیننا و بینهم یوم نحاکمهم الی الله، فیقضی الله بالحق و هو خیر الفاصلین.

خطبه آن حضرت در تحریض مردم به یاری پدرش

هنگامی که سخنان عبدالله بن زبیر (در مورد نسبت دادن قتل عثمان به امام) به حضرت علی علیه السلام رسید، به امام حسن علیه السلام فرمود: ای پسر من برخیز و خطبه ای بخوان، امام پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! سخن عبدالله بن زبیر بما رسید، و سوگند به خدا آنگاه که شهرها بر عثمان تنگ گردیده بود، پدرش گناهی را بی دلیل به او نسبت می داد، تا اینکه کشته شد، در حالی که طلحه در زمان او پرچمش را در بیت المال او قرار داده بود.

اما سخن او: علی امور مردم را متشتت ساخت، این مطلب بزرگترین حجت بر پدر اوست، می پندارد که با دست بیعت کرده ولی با قلب بیعت ننموده، در حالی که به بیعت اقرار کرده و ادعای دوستی نموده باید برای سخنش دلیل بیاورد، و چگونه قادر بر این کار خواهد شد.

و اما تعجب او از اینکه مردم کوفه بر مردم بصره غالب شوند، تعجیبی ندارند، که اهل حق باطل غالب شوند و به خدا سوگند، به جانم قسم می خورم، که مردم بصره حق را خواهند دانست، وعده ما و آنان روزی است که ما در پیشگاه خدا آنان را به محاکمه می کشانیم، و خداوند با حق حکم می کند، و او بهترین حکم کنندگان است.

خطبه فی فضل اهل البیت

اشاره

روی انه لما فرغ علی بن ابیطالب علیه السلام من حرب الجمل، عرض له مرض حضرت الجمعه فتأخر عنها، و قال لابنه الحسن: انطلق یا بنی فاجمع بالناس فاقبل الحسن علیه السلام الی المسجد فما استقر علی المنبر حمدالله و اثنی علیه و تشهد و صلی علی رسول

الله صلی الله علیه و آله ثم قال:

ایها الناس! ان الله اختارنا لنفسه، و ارتضانا لدينه، و اصطفانا علی خلقه، و انزل علینا کتابه و وحیه و ایم الله لا ینقصنا احد من حقنا شیئا الا انتقصه الله من حقه فی عاجل دنیاہ و اخرته، و لا یکون علینا دوله الا کانت لنا العاقبه و لتعلمن نبأه بعد حین.

ثم جمع بالناس و بلغ اباه کلامه، فلما انصرف الیه ابیه علیه السلام نظر الیه، فما ملک عبرته ان سالت علی خدیبه ثم استدناه الیه فقبل بین عینیہ و قال: بابی انت و امی ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم.

خطبه آن حضرت در فضیلت اهل بیت

روایت شده: هنگامی که امام علی علیه السلام از جنگ جمل فارغ شد، بیمار گردید، روز جمعه و انجام نماز جمعه فرا رسید، از اینرو به پسرش امام حسن علیه السلام فرمود: ای پسر نماز جمعه را همراه مردم به جای آور، امام به مسجد رفت، آنگاه که بر منبر قرار گرفت حمد و ثنای الهی گفت و بر پیامبر درود فرستاد، سپس فرمود:

ای مردم! خداوند ما را برای خود اختیار کرد، و برای دینش به ما خشنود شد، و بر مخلوقاتش ما را برگزید، و کتاب و وحیش را بر ما نازل فرمود، و سوگند به خدا کسی

از حق ما چیزی را نخواهد کاست، جز آنکه خداوند در این دنیا در جهان دیگر از حقش می‌کاهد، دولتی بر علیه ما حکومت نمی‌کند، جز آنکه سرانجام به نفع ما خواهد بود، و خبر آنرا بزودی خواهید دانست.

آنگاه نماز جمعه را خواند، سخنان ایشان به گوش پدرش هنگامی که بازگشت و چشمان پدرش

به او افتاد نتوانست خود را کنترل کند، و چشمانش پر از اشک شد، و او را در بغل گرفت و بین چشمان آن حضرت را بوسید، و گفت: پدر و مادرم فدایت باد، فرزندی که بعضی از بعضی دیگرند، و خداوند شنوا و دانا است.

خطبه فی صغیر لتحریر الناس الی الجهاد

اشاره

الحمد لله لا اله غیره، وحده لا شریک له، و اثنی علیه بما هو اهله، ان مما عظم الله علیکم من حقه و اسبغ علیکم من نعمه ما لا یحصی ذکره، و لا یؤدی شکره و لا یبلغه، صغه و لا قول

و نحن انما غضبنا لله و لکم، فانه من علینا بما هو اهله ان نشکر فیہ الاءه و بلاءه و نعماءه قولاً یصعد الی الله فیہ الرضا و تنتشر فیہ عارفه الصدق، یصدق الله فیہ قولنا، و نستوجب فیہ المزید، من ربنا، قولاً یزید، و لا ینبذ.

فانه لم یجتمع قوم قط علی امر واحد الا اشتد امرهم و استحکمت عقدتهم، فاحتشدوا فی قتال عدو کم معاویه و جنوده، فانه قد حضر، و لا تخاذلوا فان الخذلان یقطع نیاط القلوب و ان الاقدام علی الاسنه نجده و عصمه لانه لم یمتنع قوم قط الا رفع الله عنهم العله و کفاهم جوانح الذله و هداهم الی معالم المله.

و الصلح تأخذ منه ما رضیت به

و الحرب یکفیک من انفاسها جرع

خطبه آن حضرت در جنگ صفین برای تحریض مردم به جنگ

سپاس خدای را سزااست که معبودی جز او نمی باشد، یگانه بوده و شریکی ندارد، و او را ثنا می گویم آنگونه که سزاوار آنست، از آنچه خداوند از حقش بر شما برتر گردانید، و نعمتهایش که بر شما گسترده گرداند، آنچه نامش به شمارش در نیاید، و شکرش ادا نشود، و وصف و قولی به او نرسد.

و ما در راه خداوند برای شما غضبناک شدیم، چرا که خداوند بر ما منت نهاد آنگونه که او سزاوار آنست، تا نعمتها و عطاها و بخششهایش را شکر گزاریم، سخنی که در آن رضا و خشنودی به سوی خداوند بالا رود، و

صداقت و راستی در آن نمودار باشد، تا گفتارمان را تأیید گرداند، و سزاوار موارد افزونتری از خداوند باشیم، سخنی که زیاد گردد و نابود نشود.

هر اجتماعی که با هدفی واحد فراهم آمدند نیرو یافته و پیمانشان استوار شد، پس آماده جنگ با معاویه و سپاهیان او شوید که به سوی شما آمده است، و به خواری نگرائید که ذلت و بندهای دنیا را می گسلد، و اقدام بر جنگ موجب بزرگواری و بر کناری از شکست و ذلت است، چرا که هر گروهی از پذیرش خواری امتناع ورزیدند خداوند دردها و ناکامیشان را برمی دارد، و از خواری به دورشان می سازد، و به حقیقت رهنمونشان می گرداند.

و آنگاه این شعر را خواند:

از صلح آنچه را می خواهی می توان گرفت ولی از نفسهای جنگ بیش از یک جرعه را نتوان نوشید.

خطبه بعد حکم ابی موسی اشعری فی صفین

اشاره

ایها الناس! انکم قد اکثرتم، فی امر عبدالله بن قیس و عمر بن العاص، فانما بعثنا لیحکما بکتاب الله فحکما بالهوی علی الکتاب و من کان هکذا لم یسم حکما ولکنه محکوم علیه و قد اخطا عبدالله بن قیس فی ان اوصی بها الی عبدالله بن عمر، فاخطا فی ذلک فی ثلاث خصال: فی ان اباه لم یرضه لها و فی انه لم یستأمره و فی انه لم یجتمع علیه المهاجرون و الانصار الذین نفذوها لمن بعده و انما الحکومه فرض من الله

و قد حکم رسول الله صلی الله علیه و آله سعدا فی بنی قریظه فحکم فیهم بحکم الله لاشک فیه، فنفذ رسول الله صلی الله علیه و آله حکمه و لو خالف ذلک لم یجره.

خطبه آن حضرت بعد از آن که ابو موسی در صفین آنگونه حکم کرد

ای مردم! شما در کار عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص سخن بسیار گفتید، این دو انتخاب شدند تا مطابق با کتاب خداوند حکم دهند، اما آن دو هوی و هوسشان را بر قرآن ترجیح دادند، و هر که اینگونه عمل نماید حکم نامیده نمی شود، بلکه محکوم علیه می باشد.

عبدالله بن قیس در مورد انتخاب عبدالله بن عمر به خلافت خطا نمود، و در سه مورد دچار اشتباه شد: اینکه عمر پدر عبدالله او را برای خلافت شایسته تشخیص ندانست و او را خلیفه قرار نداد، نیز در اینکه او را به امارتی منصوب نکرد، و در اینکه مهاجرین و انصار

برای عبدالله بن عمر ارزشی قائل نبودند، و کسانی که داوری می کردند کاری را به او واگذار نمی کردند، و حکومت از جانب خداوند واجب شده است.

پیامبر سعد بن معاذ را در مورد بنی قریظه حکم

قرار داد و او به حکم خداوند در میان آنان حکم کرد، و پیامبر حکم او را تنفیذ کرد، و اگر غیر آن حکم می کرد، پیامبر اجرا نمی نمود.

خطبه فی تحمید الله و فضل ایه

اشاره

روی ان علیا علیه السلام قال للحسن علیه السلام: یا بنی، قم فاخطب حتی اسمع کلامک فقام علیه السلام قال:

الحمد لله الواحد بغير تشبيه الدائم بغير تكوين، القائم بغير كلفه الخالق بغير منصبه الموصوف بغير غايه المعروف بغير محدوديه، العزيز لم يزل قديما في القدم ردعت القلوب لهيبته و ذهلت العقول لعزته و خضعت الرقاب لقدرته

فليس يخطر على قلب بشر مبلغ جبروته، و لا يبلغ الناس كنه جلاله، و لا يفصح الواصفون منهم لکنه عظمته و لا تبلغه العلماء بالبابها و لا اهل التفكير بتدبير امورها، اعلم خلقه به الذي بالحد لا يصفه يدرك الابصار و لا تدركه الابصار وهو الطيف الخبير

اما بعد فان عليا باب من دخله كان مؤمنا، و من خرج منه كان كافرا، اقول قولی هذا و استغفر الله العظيم لی و لکم.

خطبه آن حضرت در حمد الهی و فضیلت پدرش

روایت شده: امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: ای پسرم برخیز و خطبه ای بخوان تا صدایت را بشنوم، آن حضرت برخاست و چنین سخن گفت:

سپاس خدایی را سزااست که یگانه است و بدون شبیه، جاودانه است بدون ساخته شدن، پایدار است بدون سختی، آفریدگار است بدون رنج و مشقت، توصیف شده است بدون آنکه نهایی داشته باشد، شناخته شده است بدون محدودیت، استوار است و این امر از ازل با او می باشد، قلوب از هیبتش در شگفتی، و عقول از عزتش حیران، و گردنها در برابر قدرتش خاضع است.

نهایت قدرتش بر قلب خطور نکرده، و کنه جلالت او را مردم نمی یابند، و در نهایت، عظمتش توصیف گران عاجز می باشند، دانش دانایان به او نرسد، و فکر متفکرین به تدبیر امور او راه ندارد،

داناترین مردم به او کسی است که او را به حد و نهایی توصیف نکند، ابصار را درک کرده و اما ابصار او را درک نمی کنند، و او دانا و آگاهست.

اما بعد علی علیه السلام درگاهی است که هر که داخل آن شود مؤمن بوده و هر که از آن خارج گردد کافر است این گفتار را می گویم و از خدای بزرگ برای خود و شما طلب بخشش دارم.

خطبه فی تحمید الله و فضل ایه

اشاره

روی ان اباه علیا علیه السلام قال له علیه السلام: قم فاخطب لاسمع کلامک فقال علیه السلام فقال:

الحمد لله الذي من تكلم سمع كلامه، و من سكت علم ما في نفسه، و من عاش فعليه رزقه، و من مات فاليه معاده، اما بعد، فان القبور محلتنا، و القيامة موعدنا، و الله عارضنا، ان عليا باب، من دخله كان مؤمنا، و من خرج عنه كان كافرا.

خطبه آن حضرت در حمد الهی و فضیلت پدرش

روایت شده: حضرت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: برخیز و خطبه ای بخوان تا صدایت را بشنوم آن حضرت برخاست و فرمود:

سپاس خدای را سزاست، آنکه هر که سخن گوید صدایش را بشنود، و هر که سکوت نماید، به آن چه در قلب دارد آگاهست، و هر که زندگی کند، روزی اش با اوست، و هر که بمیرد، بازگشتش به سوی اوست اما بعد، قبور جایگاه ما، و قیامت، وعده گاهمان و خداوند محاسبه گر ماست، علی علیه السلام دری است که هر که از آن داخل شود مؤمن است و هر که از آن خارج گردد کافر است.

خطبه فی فضل اهل البیت

اشاره

روی انه طعن اقوام من اهل الكوفه فی الحسن بن علی علیهما السلام فقالوا: انه عی لا يقوم بحجه فبلغ ذلك امیرالمومنین علیه السلام فدعا الحسن فقال: یا ابن رسول الله ان اهل الكوفه قد قالوا فیک مقاله اکرهها، فاخبر الناس، فقال: یا امیر المؤمنین لا استطیع الکلام و انا انظر الیک، فقال امیر المؤمنین علیه السلام: انی متخلف عنک فناد الصلاه جامعه، فاجتمع المسلمون، فصعد المنبر فخطب خطبه بلیغه و جیزه، فضج المسلمون بالبكاء، ثم قال:

ایها الناس! اعقلوا عن ربکم، ان الله عزوجل اصطفى ادم و نوحا و ال ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم.

فنحن الذریه من آدم، و الاسره من نوح، و الصفوه من ابراهیم، و السلاله من اسماعیل و آل من محمد صلی الله علیه و آله

نحن فیکم کالسماء المرفوعه، و الارض المدحوه و الشمس الضاحیه، و کالشجره الزیتونه، لا شرقیه و لا غربیه التی بورک زیتها

النبی اصلها، و علی فرعها و نحن

والله ثمره تلک الشجره، فمن تعلق بغض من اغصانها نجا، و من تخلف عنها فالی النار هوی

فقام امیر المؤمنین علیه السلام من اقصى الناس، یسحب رداءه من خلفه، حتی علا المنبر مع الحسن علیه السلام، فقبل بین عینی، ثم قال: یا بن رسول الله اثبت علی القوم حججتک و اوجبت علیهم طاعتک فویل لمن خالفک.

خطبه آن حضرت در فضیلت اهل بیت

روایت شده: گروهی از مردم کوفه به امام حسن علیه السلام طعنه زدند، که قادر نیست کلام خود را بیان نماید، این سخن به گوش امیر المؤمنین علیه السلام رسید، امام حسن علیه السلام را خواست و فرمود: ای پسر پیامبر مردم کوفه در مورد تو سخنی می گویند که آن را زشت می شمارم، خود را به مردم بنمایان، امام حسن علیه السلام گفت: من هنگامی که چشمانم به شما می افتد قادر به سخن گفتن نیستم، آن حضرت فرمود: من به کناری می روم، ندا داده شد و مردم جمع شدند، امام بالای منبر رفت و خطبه ای بسیار کوتاه و بلیغ خواند، که مردم گریستند، آنگاه فرمود:

ای مردم! در سخن پروردگارتان بیندیشید که فرموده: خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، که بعضی از آنها فرزندان یکدیگرند، و خدا شنوا و دانا است.

پس ما فرزندان آدم، و از تیره نوح و از برگزیدگان ابراهیم، و سلاله اسماعیل و خاندان محمدیم صلی الله علیه و آله.

ما در میان شما مانند آسمان برافراشته، و زمین گسترده، و خورشید درخشان، و همانند درخت زیتونی هستیم که به شرق و غرب متمایل نبوده و زیتونش برکت داده شده است.

پیامبر ریشه آن، و علی ساقه

آن و سوگند به خدا که ما میوه آن درختیم، هر که به شاخه ای از شاخه های آن چنگ زند نجات یافته، و هر که از آن تخلف ورزد در آتش سقوط می کند.

آنگاه حضرت علی علیه السلام از آخر جمعیت برخاست، در حالی که رداء ایشان از پشت سرش کشیده می شد، تا اینکه بالای منبر کنار امام حسن علیه السلام قرار گرفت و بین چشمهای ایشان را بوسید، و فرمود: ای پسر پیامبر حجت را بر مردم ثابت کرده، و اطاعت را واجب ساختی پس وای بر کسی که تو را مخالفت نماید.

خطبه فی فضلهم بعد شهاده ابیه

اشاره

روی انه ما قتل امیرالمومنین علیه السلام رقی الحسن بن علی علیهما السلام، فاراد الکلام، فخنقته العبره، فقعد ساعه، ثم قام، فقال:

الحمد لله الذی کان فی اولیته وحدانیا، و فی ازلیته متعظما بالالهیه، متکبرا بکبریائه و جبروته، ابتدا ما ابتدع و انشأ ما خلق، علی غیر مثال کان سبق مما خلق

ربنا اللطیف بلطف ربوبیته، و بعلم خبره فتق، و باحکام قدرته خلق جمیع ما خلق، فلا مبدل لخلقه، و لا مغیر لصنعه، و لا معقب لحکمه، و لا راد لامره، و لامستزاح عن دعوته.

خلق جمیع ما خلق، و لازوال لملکه، و لا انقطاع لمدته، فوق کل شیء علا، و من کل شیء دنا، فتجلی لخلقه من غیر ان یکون یری، و هو بالمنظر الاعلی

احتجب بنوره، و سما فی علوه، فاستتر عن خلقه، و بعث الیهم شهیدا علیهم، و بعث فیهم النبیین، مبشرین و منذرین، لیهلک من هلک عن بینه، و یحیی من حی عن بینه، و لیعقل العباد عن ربهم ما جهلوه فیعرفوه بربوبیته بعد ما انکروه.

و الحمد لله الذی احسن الخلافه علینا

اهل البیت و عنده نحتسب عزانا فی خیر الاباء رسول الله صلی الله علیه و آله، و عند الله نحتسب عزانا فی امیر المؤمنین علیه السلام، و لقد اصیب به الشرق و الغرب و الله ما خلف درهما و لا دینارا الا اربعمائه درهم اراد ان یتاع لاهله خادما

و لقد حدثنی حبیبی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله ان الامر یملکه اثنا عشر اماما من اهل بیته و صفوته، ما منا الا مقتول او مسموم

ثم عزل عن منبره، فدعا بابن ملجم لعنه الله، فاتی له، قال: یابن رسول الله، استبقنی اکن لک، و اکفیک امر عدوک بالشام، فعلاه الحسن علیه السلام بسیفه، فاستقبل السیف بیده، فقطع خنصره، ثم ضربه ضربه علی یافوخه، فقتله، لعنه الله علیه.

خطبه آن حضرت در فضیلت اهل بیت بعد از شهادت پدرش

روایت شده: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، امام حسن علیه السلام بالای منبر رفت و خواست سخنی بگوید اما گریه ایشان را امان نداد، لحظاتی نشست آنگاه ایستاد و فرمود:

سپاس خدائی را سزااست، که در آغاز یگانه بود، و در ازل به خداوندی برتری یافت، به بزرگی و توانایی برتر گردید، آغاز نمود، آن چه را ایجاد کرد، و پدید آورد آن چه را که خلق نمود، در حالی که نمونه ای در گذشته از آنها وجود نداشت.

پروردگار مهربان به علم الهی خود و به دانش بسیارش موجودات را پدید آورد و به سبب قدرت بسیارش مخلوقات را ایجاد نمود از اینرو کسی را یارای تبدیل نمودن خلقش، و تغییر دادن موجوداتش، و مواخذه کردن در برابر حکمش نمی باشد، امرش را رد کننده، و خواننده اش را مانعی نمی باشد.

تمامی موجودات را

خلق کرد، در حالی که حکومتش را زوالی نبوده، و مدت آن را پایانی نمی باشد، برتر از هر چیز گشته، و به هر چیز نزدیک است، برای خلقش تجلی کرده بدون آنکه دیده شود و او در جایگاه برتری است.

به نورش پوشیده شده، و در برتریش اوج گرفته است، از اینرو از مخلوقاتش پوشیده گردیده است، به سوی ایشان شاهی را فرستاد، و بین ایشان پیامبرانی را فرستاد، که بشارت دهنده و ترساننده هستند، تا هر که به هلاکت می رسد، و هر که هدایت یابد با دلیل و برهان و توأم باشد، و تا اینکه مردم بدانند آنچه نسبت به پروردگارشان در مورد آن جاهلند، و بعد از انکار او را بشناسند.

و سپاس خدائی را سزااست که خلافت را برای ما اهل بیت گرامی داشت و مصیبت خود را در حق پیامبر بهترین پدر، نزد خداوند به حساب می آوریم، و نیز مصیبت خود در حق امیر المؤمنین علیه السلام را نزد خداوند محاسبه می کنیم، شرق و غرب جهان به شهادت او دچار مصیبت گردید، سوگند به خداوند که او درهم و دیناری از خود به جای نگذاشت، جز چهارصد درهم که می خواست، برای خانواده اش از آن کنیزی را بخرد. دوستم و جدم پیامبر به من خبر داد که خلافت را دوازده امام از خاندان و برگزیدگان از آن حضرت به دست خواهند گرفت، تمامی ما یا به قتل می رسیم، یا مسموم می گردیم. آنگاه از منبر پائین آمد، و ابن ملجم را فرا خواند، او را نزد حضرتش آوردند، او گفت: ای پسر رسول خدا مرا باقی گذار برای تو

کار خواهم کرد، و در مورد دشمنت، در شام تو را یاری می نمایم، امام شمشیری بر او زد، او دست خود را جلو برد، انگشت او قطع گردید، آنگاه ضربت دیگری بر او نواخت و او را به قتل رساند، - لعنت الهی بر او باد.

خطبه فی فضل ابیه و نفسه

اشاره

روی انه علیه السلام خطب بعد وفاه ابیه و ذکره فقال:

خاتم الوصیین و وصی خاتم الانبیاء و امیر الصدیقین و الشهداء و الصالحین

ثم قال:

ایها الناس! لقد فارقکم رجل ما سبقه الاولون و لا یدرکه الاخرون لقد کان رسول الله صلی الله علیه و آله یعطیه الرايه فیقاتل جبرئیل عن یمینه، و میکائیل عن یساره، فما یرجع

حتى يفتح الله عليه ما ترك ذهباً و لافضه الا شيئاً على صبي له، و ما ترك فى بيت المال الا سبعمائه درهم فضلت من عطائه، اراد ان يشتري بها خادماً لام كلثوم

ثم قال:

من عرفنى فقد عرفنى، و من لم يعرفنى فانا الحسن بن محمد النبى صلى الله عليه و آله

ثم تلا هذا الايه قول يوسف: «و اتبعت مله ابائى ابراهيم و اسحاق و يعقوب» [٢٠].

انا ابن البشير، و انا ابن النذير، و انا ابن الداعى الى الله، و انا ابن السراج المنير، و انا ابن الذى ارسل رحمه للعالمين، و انا من اهل بيت الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً، و انا من اهل البيت الذين كان جبرئيل ينزل عليهم، و منهم كان يعرج

و انا من اهل البيت الذين افترض الله مودتهم و ولايتهم، فقال فيما انزل على محمد صلى الله عليه و آله: «قل لا اسألكم عليه اجرا، الا الموده فى القربى و من يقترف حسنه [٢١] و اقتراف الحسنه

مودتنا اهل البيت

و فى روايه:

ايها الناس! فى هذه الليله نزل القرآن، و فى هذه الليله رفع عيسى بن مريم، و فى هذه الليله قتل يوشع ابن نون، و فى هذه الليله مات ابى امير المؤمنين، و الله لا يسبق ابى احد كان قبله من الاوصياء الى الجنه و لا من يكون بعده

و ان كان رسول الله صلى الله عليه و اله ليعثه فى السريه فيقاتل جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن يساره، و ما ترك صفراء و لا بيضاء الا سبعمائه درهم فضلت من عطائه، كان يجمعها ليشتري بها خادماً لاهله.

خطبه آن حضرت در فضیلت خودش و پدرش

روایت شده: آن حضرت بعد از شهادت پدرش در میان مسلمانان آمده و پدرش را به یاد آورد و فرمود:

او آخرین اوصیای الهی و وصی آخرین پیامبر خداوند، و پیشوای راستگویان و شهداء و صالحان بود.

آنگاه فرمود: ای مردم! دیشب مردی از میان شما رفت که نه از پیشینیان و نه از آیندگان کسانی بر او پیشی نمی گیرد، پیامبر همیشه پرچم جهاد را به او می سپرد، جبرئیل از سمت راست، و میکائیل از سمت چپ او می جنگیدند، و جز با پیروزی باز نمی گشت، و خداوند پیروزی مسلمانان را به دست او تحقق می بخشید، او در زمان شهادت چیزی از طلا و نقره از خود باقی نگذاشته، جز چیزی که یکی از کودکانش داشت، و در بیت المال پولی را باقی نگذاشته جز هفتصد درهمی که از عطایش باقی مانده بود، و می خواست برای ام کلثوم کنیزی بخرد.

آنگاه فرمود:

ای مردم! هر کس مرا می شناسد، که مرا می شناسد، و آنکه نمی شناسد بداند که من حسن پسر علی علیه السلام

هستم.

آنگاه این آیه که حکایت قول حضرت یوسف است را خواند: دین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کردم.

من پسر انداز کننده، و من پسر خواننده به سوی خدا، و من پسر کسی هستم که به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاده شده است، و من از خاندانی هستم که خداوند پلیدی را از آنان دور ساخت و ایشان را پاک و پاکیزه گرداند، و من از خاندانی هستم که جبرئیل بر آنان نازل می شد، و از خانه ایشان به سوی آسمان عروج می کرد.

و من از خاندانی هستم که خداوند دوستی شان و ولایتشان را واجب گردانید، و در آنچه بر پیامبر نازل کرد فرموده است: بگو در برابر آنچه انجام داده ام اجر و پاداشی نمی خواهم، جز محبت به خاندانم را، و هر که کار نیکی انجام دهد (ما هم بر پاداش نیکی او می افزایم) و نیکی کردن همانا دوستی ما خاندان است.

و در روایتی اینگونه آمده است:

ای مردم! در این شب قرآن نازل شد، و در این شب عیسی بن مریم به آسمان عروج کرد، و در این شب یوشع بن نون به شهادت رسید، و در این شب پدرم امیر المؤمنین علیه السلام رحلت کرد، سوگند به خدا کسی از اوصیاء الهی بر پدرم در رفتن به بهشت سبقت نمی گیرد، و بعد از او نیز کسی به پایه او نرسد.

و اگر پیامبر او را به جنگی می فرستاد، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او می جنگید، و از پولهای زرد و سفید چیزی را باقی نگذارد، جز هفتصد درهمی که از قسمتش

باقی مانده بود، و آن را جمع آوری کرده، تا برای خانواده اش خادمی بخرد.

خطبه لما مات ابوه

اشاره

ایها الناس! اتقوا الله، فانا امرؤکم و اولیاءکم، و انا اهل البيت الذین قال الله فینا: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البيت و یطهرکم تطهیرا. [۲۲].

خطبه آن حضرت هنگامی که پدرش وفات یافت

ای مردم! تقوای الهی پیشه سازید، ما امیران و اولیای شما هستیم، و ما خاندانی هستیم که خداوند درباره ما فرموده: خداوند اراده کرده است که از شما خاندان رجس و پلیدی را دور گرداند، و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

خطبه لما مات ابوه

اشاره

ایها الناس! ان الدنيا دار بلاء و فتنه و کل ما فیها فالی زوال و اضمحلال
فلما بلغ الی قوله:

و انی ابایعکم علی ان تحاربوا من حاربت و تسالموا من سالمت
فقال الناس: سمعنا و اطعنا فمرنا بأمرک یا امیر المؤمنین.

خطبه آن حضرت هنگامی که پدرش وفات یافت

ای مردم! دنیا خانه بلاء و آشوب است، و آنچه در آن است زائل و نابود می گردد.
تا آن جا که فرمود:

و من با شما بیعت می کنم به این که با هر که جنگیدیم بجنگید، و با هر که صلح کردم
صلح کنید.

مردم گفتند: شنیده و اطاعت می کنیم، ای امیرالمومنین امرت را بیان نما.

خطبه بعد البیعه له

اشاره

نحن حزب الله الغالبون، و عتره رسوله الاقربون، و اهل بيته الطيبون الطاهرون، و احد الثقلين اللذين خلفهما رسول الله صلى الله عليه و آله في امته، و التالي كتاب الله، فيه تفصيل كل شيء، لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه

فالمعمول علينا في تفسيره، لا نتظنى تأويله، بل نتيقن حقائقه، فاطيعونا، فان طاعتنا مفروضه، اذ كانت بطاعه الله عزوجل و رسوله مقرونه.

قال الله عزوجل: يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله و الرسول [۲۳] و لو ردوه الى الرسول و الى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم [۲۴].

و احذركم الاصغاء لهتاف الشيطان، فانه لكم عدو مبين، فتكونوا اولياءه الذين قال لهم: لا غالب لكم اليوم من الناس و اني جار لكم فلما ترأت الفتان نكص على عقبيه و قال اني برىء منكم اني ارى ما لا ترون [۲۵].

فتلقون الى الرماح و زرا، و الى السيوف جزرا، و للعمد حطما، و للسهام غرضا، ثم لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن امنت من قبل او كسبت في ايمانها خيرا

خطبه آن حضرت بعد از بيعت با او

ما از حزب خدائیم که پیروز می باشیم، و از خاندان و نزدیکان پیامبر هستیم، مائیم اهل بیت پاک و پاکیزه رسول خدا، و یکی از دو یادگار گرانبھائی که او از خود به جای

گذاشت، ما یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از کتاب خدائیم، که بیان هر چیز در آن است، و باطل از پیش و پس در آن داخل نشده و همه چیز به آن باز می گردد.

پس تفسیر قرآن در اختیار ماست، ما هرگز در بیان مفاهیم

قرآن اشتباه نمی کنیم، بلکه حقائق آن را آشکار می سازیم، پس از ما فرمان برید، که فرمانبری از ما بر شما واجب است، زیرا به اطاعت خدا و پیامبرش مقرون می باشد.

و خداوند می فرماید: ای ایمان آورندگان از خدا و رسول او و صاحبان امر از بیان خود پیروی کنید، و اگر در چیزی اختلاف نمودید آن را به خدا و رسولش بازگردانید، و اگر به پیامبر و صاحبان امر از میان خودشان رجوع دهند کسانی که حقایق را از قرآن استنباط می کنند شما را آگاه خواهند ساخت.

و شما را بر حذر می دارم از اینکه فریاد شیطان را بشنوید که دشمن آشکار شماست، و از دوستان شیطان نباشید، که خداوند درباره آنان فرمود: شیطان رفتار آنان را برایشان زینت داد و گفت: امروز هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و من شما را پناه می دهم ولی چون آن گروهها نمودار شدند شیطان به پیروان خود پشت کرد و گفت: من از شما بیزارم، و من چیزی را می بینم که شما نمی بینید.

آنگاه است که پشت ها را آماج نیزه ها، و پیکرها را در معرض شمشیرها و تیرها و بنیانها را عرصه شکستها می سازید، پس کسی که از پیش ایمان نیاورده ایمانش به او سودی نمی بخشد و از کردارش خیری نمی بیند، و خدا داناتر است.

خطبه فی تحریض اصحابه للقتال

اشاره

روی انه لما سار معاويه الى العراق، و بلغ جسر منبج، نادى المنادى: الصلاه جامعه، فلما اجتمعوا، خرج الحسن عليه السلام فصعد المنبر، فحمد الله و اثنى عليه، ثم قال:

اما بعد، فان الله كتب الجهاد على خلقه و سماه كرها،

ثم قال لاهل الجهاد من المؤمنين: اصبروا ان الله مع الصابرين [٢٦]، فلستم ايها الناس نائلين ما تحبون الا بالصبر على ما تكرهون.

انه بلغنى ان معاويه بلغه انا كنا ازمعنا على المسير اليه، فتحرك لذاته، فاخرجوا رحمكم الله الى معسكركم بالنخيله حتى نظر و تنظرون و نرى و ترون.

قال: و انه فى كلامه ليتخوف خذلان الناس له.

خطبه آن حضرت در تعريض اصحابش به جنگ

روایت شده: هنگامی که معاویه به سوی عراق آمد و به پل منبج رسید، منادی ندا کرد و همه را دعوت به اجتماع نمود، هنگامی که مجتمع شدند امام بالای منبر رفت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

اما بعد، خداوند فرمان جهاد را بر بندگانش نگاشت، اگر چه آنان را ناخوشایند باشد، و به مجاهدین مؤمن فرمود: صبر کنید که خداوند با صابران است ای مردم به خواست و آرمانتان نمی رسد مگر آنکه بر آن چه ناخوشایند می شمارید، صبر کنید.

به من خبر رسیده که معاویه دانسته است که به سوی او حرکت کرده ایم، او هم به جانب ما آمده است، خدا شما را ببخشاید، همگی به سوی نخيله قرارگاه ارتش است حرکت کنید تا بنگرید چه می شود.

راوی گوید: امام در بیان این کلمات بود، در حالی که از نقض پیمان مردم در هراس بود.

خطبه فی ذم اصحابه لتاقلهم عن الجهاد

اشاره

اما والله ما ثانا عن قتال اهل الشام ذله و لاقله، و لكن كنا نقاتلهم بالسلامه و الصبر، فشبيت السلامه بالعداوه، و الصبر بالجزع، و كنتم تتوجهون معنا، و دينكم امام دنياكم، و قد اصبحتم لان و دنياكم امام دينكم، و كنا لكم و كنتم لنا، و قد صرتم اليوم علينا

ثم اصبحتم تعدون قتيلين: قتيلا بصفين تبكون عليهم، و قتيلا بالنهروان تطلبون بثارهم، فاما الباكي فخاذل، و اما الطالب فتائر.

و ان معاويه قد دعا الى امر ليس فيه عز و لا نصفه، فان اردتم الحياه قبلناه منه و اغضضنا على القذى، و ان اردتم الموت بذلناه في ذات الله، و حاكمناه الى الله

فنادى القوم باجمعهم: بل البقيه و الحياه.

خطبه آن حضرت در مذمت اصحابش به خاطر عدم اهتمامشان به جهاد

به خدا سوگند ما هرگز در مبارزه با مردم شام پشیمانی و تردیدی نداریم، ما اکنون با دشمن با سلامت و صبر می جنگیم، پس سلامت با دشمنی و صبر با ناراحتی مخلوط شده است، و شما آن روز که (در جنگ صفین) همراه ما بودید، دینتان پیشاپیش دنیایتان بود، ولی امروز دنیایتان دین شما را به پشت سر افکنده است، و ما برای شما و شما برای ما بودید، اما اکنون دشمن ما شده اید.

و در برابر دو گروه از کشته شدگان قرار دارید: کشته هائی که در صفین بودند و بر آنها می گریید، و کشته هایی که در نهروان خواستار انتقام آنهائید، گریه کننده خوار، و انتقامجو خواستار انتقام است.

و معاویه ما را به کاری می خواند که در آن عزتی نیست، اکنون اگر برای مرگ آماده اید، بر او حمله می بریم، و با ضربه های شمشیر بر او فرمان می رانیم، و

اگر خواهان زندگی هستید دعوتش را می پذیریم و به درخواستش رضایت می دهیم.

هنوز سخنان امام پایان نیافته بود، که از همه سوی لشکر فریاد برآمد: زنده می مانیم، زنده می مانیم.

خطبه فی غدر اصحابه به

اشاره

روی انه لما مات علی علیه السلام جاء الناس الی الحسن علیه السلام، و قالوا: انت خلیفه ابیک و وصیه و نحن السامعون المطیعون لک، فمرنا بامرک، فقال علیه السلام:

کذبتم و الله، ما وفیتم لمن کان خیرا منی، فکیف تفون لی، و کیف اطمئن الیکم و لا اثق بکم، ان کنتم صادقین فموعد ما بینی و بینکم معسکر المدائن.

فوافوا الی هناک.

فرکب و رکب معه من اراد الخروج، و تخلف عنه کثیر، فماوفوا بما قالوه، و بما وعدوه، و غروه کما غروا امیر المؤمنین علیه السلام من قبله، فقال خطیبا و قال:

غررتمونی کما غررتم من کان من قبلی، مع ای امام تقاتلون بعدی، مع الکافر الظالم الذی لم یؤمن بالله و لا برسوله قط، و لا اظهر الاسلام هو و بنی امیه الا فرقا من السیف، و لو لم یبق لبنی امیه الا عجوز درداء، لبغت دین الله عوجا، و هکذا قال رسول الله صلی الله علیه و آله.

ثم وجه الیه قائدا فی اربعه الاف و کان من کنده، و امره ان یعسکر بالانبار و لا یحدث شیئا حتی یأتیہ امره - ثم ذکر صیورہ الرجل الی معاویہ بسبب تطمیعه، الی ان قال: - فبلغ ذلک الحسن علیه السلام فقام خطیبا و قال:

هذا الکندی توجه الی معاویہ و غدر بی و بکم، و قد اخبرتکم مره بعد مره، انه لا وفاء لکم، انتم عیب الدنیا، و انا موجه رجلا اخر محله، و انی اعلم انه سیفعل بی و بکم ما فعل صاحبه، و لا یراقب الله فی و لا فیکم.

فبعث الیه رجلا من مراد فی اربعه الاف، و تقدم الیه بمشهد من الناس و توکد علیه، و اخبره انه سیغدر کما غدر الکندی، فحلف له بالایمان التی لا تقوم لها الجبال انه لا یفعل فقال الحسن علیه السلام: انه سیغدر - ثم ذکر غدره بالامام علیه السلام.

خطبه آن حضرت در حیلہ اصحابش به آن حضرت

روایت شده: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام رحلت فرمود مردم نزد امام حسن علیه السلام آمده و گفتند: تو خلیفه و جانشین پدرت می باشی، و ما پیرو تو و شنونده فرامین تو هستیم، ما را به امرت آشنا نما، امام فرمود:

به خدا سوگند دروغ گفتید، و به کسی که از من بهتر بود وفا نکردید چگونه به من وفا می کنید، و چگونه به شما مطمئن باشم، در حالی که به شما اعتمادی ندارم، اگر راست می گوئید موعود من و شما پادگان مدائن است، به آنجا بیائید.

امام سوار شد و هر که قصد داشت، با ایشان سوار شد، و بسیاری ماندند و به گفتار خود وفا نکردند، و همچنان که به امیر المؤمنین علیه السلام مکر زدند به ایشان نیز حيله نمودند، امام برخاست و فرمود:

به من حيله زدید همچنان که با کسی که قبل از من بود نیز حيله زدید، با کدام پیشوائی بعد از من می خواهید بجنگید، با کافر ستمکاری که به خدا و رسولش یک لحظه ایمان نیاورده، اسلام را نه او و نه بنی امیه ظاهر نساختند مگر از ترس شمشیر، و اگر از بنی امیه تنها یک پیرزن فرتوتی باقی نماند، دین خدا را

به انحراف می کشاند، و اینگونه پیامبر خبر داده است.

آنگاه شخصی که از کنده بود را همراه چهار هزار سرباز به سوی معاویه فرستاد و فرمود تا در انبار چادر بزنند، و تا دستور او نیامده کاری نکنند - آنگاه ذکر می کند که معاویه او را تطمیع کرد و به سوی خود خواند، تا آنجا که گوید: این خبر که به امام رسید برخاست و فرمود:

این کندی به سوی معاویه رفته و به من خیانت نموده است، همواره به شما خبر داده ام که وفا در شما نیست و بنده دنیا ئید، من مرد دیگری را جای او قرار می دهم و می دانم که همانند او عمل می کند، و خداوند را در مورد من و شما مراقبت نمی کند.

پس امام مردی از قبیله مراد را همراه چهار هزار نفر به سوی معاویه فرستاد و پیشاپیش مردم آمد و از او تأکیدات محکمی گرفت ولی خبر داد که همانند فرد گذشته خیانت می کند، اما او سوگندهای محکمی خورد که پایدار می ماند، امام فرمود: او خیانت می کند - سپس خیانت او به امام را ذکر می کند.

خطبه لما اتی اصحابه الی معاویه

اشاره

خالفتم ابی حتی حکم و هو کاره، ثم دعاکم الی قتال اهل الشام بعد التحکیم، فأبیتم حتی صار الی کرامه الله، ثم بايعتمونی علی ان تسالموا من سالمی، و تحاربوا من حاربنی، و قد اتانی ان اهل الشرف منکم قد اتوا معاویة، و بايعوه فحسبی منکم، لا تغرونی من دینی و نفسی

خطبه آن حضرت هنگامی که اصحابش به معاویه پیوستند

با پدرم مخالفت کردید تا اینکه تحکیم را پذیرفت، در حالی که خواستار آن نبود، آنگاه بعد از واقعه تحکیم شما را به نبرد با شامیان برانگیخت باز امتناع ورزیدید، تا اینکه به سرای دیگر شتافت، آنگاه شما با من بیعت کردید که با هر که سازش کنم سازش کنید، و با هر که جنگیدم بجنگید، اما به من خبر رسیده که بزرگان شما به معاویه پیوسته و با او بیعت کرده اند، شما را شناختم، پس مرا در دین و جانم فریب ندهید.

خطبه فی الکوفه قبل الصلح**اشاره**

یا ایها الناس! فان الله قد هداکم باولنا، و حقن دماءکم باخرنا، و ان لهذا الامر مده، و الدنيا دول، و ان الله تعالی قال لنبيه: و ان ادری لعله فتنه لکم و متاع الی حین [۲۷].

خطبه آن حضرت در کوفه قبل از صلح

ای مردم! خداوند شما را به پیشینیان ما هدایت کرد، و خونهای شما را به گروه دیگری از ما حفاظت نمود، و برای این امر زمان چندی است، و دنیا در اختیار افرادی قرار می گیرد، و خداوند به پیامبرش فرمود: «و نمی دانی، شاید این امر آزمایشی و بهره مندی اندکی برای شما باشد».

خطبه لم عزم الصلح**اشاره**

روی انه لما صار معاويه نحو العراق و تحرك الحسن عليه السلام و استنفر الناس للجهاد فتناقلوا عنه، صار عليه السلام حتى نزل ساباط، و بات هناك، فلما اصبح اراد عليه السلام ان يمتحن اصحابه، و يستبرئ احوالهم في طاعته، ليميز اولياءه من اعدائه، و يكون على بصيره من لقاء معاويه، فأمر ان ينادى في الناس بالصلاه جامعه فاجتمعوا، فصعد المنبر فخطبهم، فقال:

الحمد لله كلما حمده حامد، و اشهد ان لا اله الا الله كلما شهد له شاهد، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، ارسله بالحق و ائتمنه على الوحى.

اما بعد، فوالله انى لارجو ان اكون قد اصبحت بحمد الله و منه، و انا انصح خلق الله لخلقه، و ما اصبحت محتملا على امرى مسلم ضغينه، و لا مريدا له بسوء و لا غائله، و ان ما تكرهون فى الجماعه خير لكم مما تحبون فى الفرقه، و انى ناظر لكم خيرا من ناظر لكم خيرا من نظركم لانفسكم فلا تخالفوا امرى و لا تردوا على رأى، غفر الله لى و لكم، و ارشدنى و اياكم لما فيه المحبه و الرضا.

قال: فنظر الناس، بعضهم الى بعض، و قالوا: ما ترونه يريد بما قال: قالوا: نزن انه يريد ان يصلح، معاويه و يسلم الامر اليه، فقالوا: كفر والله الرجل و شدوا على

فسطاطه، فانتهبوه، حتى اخذوا مصلاه من تحته - الخ.

خطبه آن حضرت هنگامی که قصد صلح کردن را نمود

روایت شده: هنگامی که معاویه به سوی عراق رفت، امام آماده نبرد شد و مردم را دعوت به جهاد کرد، آنان از آن خودداری کردند، امام حرکت کرد تا به ساباط رسید، و در آنجا شب را گذراند، بامداد روز بعد خواست اصحاب خود را امتحان نماید و اطاعتشان را نسبت به خود بداند، تا دوستانش از دشمنانش شناخته شوند، و با آگاهی به نبرد با معاویه برخیزد، دستور داد که مردم را فرا خوانند، هنگامی که مردم اجتماع کردند بر فراز منبر رفت و چنین گفت:

سپاس خدای را سزااست هرگاه ستایشگری او را سپاس گوید، و شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نمی باشد، هر گاه شاهدهی بر آن گواهی دهد، و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست، او را به حق ارسال کرد و بر وحیش امین شمرد.

اما بعد، سوگند به خداوند امید دارم، که به لطف و منت پروردگار بهترین اندرزگوی بندگانش باشم، و هرگز کینه ای از هیچ مسلمانی به دل نمی گیرم، و نسبت به کسی اراده بد و نیت ناروایی ندارم و شما آنچه را که در هماهنگی و یگانگی ناخوش دارید بهتر است از پراکندگی و تفرقه ای که دوست می دارید، آنچه من درباره شما می دانم، و می خواهم، از خواست، خود شما بهتر است پس نافرمانی مرا نکنید و رأی مرا ناچیز ن شمارید، خداوند من و شما را ببخشاید، و ما را به آن چه خواست و خشنودی اوست، هدایت فرماید.

راوی گوید: مردم به یکدیگر نگاه کردند، و گفتند: قصدش از این

گفتار چیست؟ بعضی گفتند: گمان می کنیم که می خواهد با معاویه صلح کند و حکومت را به او بسپارد، گفتند: سوگند به خدا که او کافر شده و به خیمه اش هجوم آوردند و آن را غارت کردند، حتی سجاده اش را از زیر پایش کشیدند - تا آخر حدیث.

خطبه لما بریء من جراحته

اشاره

یا اهل الکوفه: اتقوا الله فی جیرانکم و ضیفانکم، و فی اهل بیت نبیکم، الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.

خطبه آن حضرت هنگامی که از جراحت سلامتی حاصل شد

ای اهل کوفه! خداوند را در همسایگان و میهمانتان به یاد آورید، و نیز در خاندان پیامبرتان که خداوند زشتی و پلیدی را از ایشان دور داشته و پاک و پاکیزه شان گردانید.

خطبه حین صالح معاویه

اشاره

عن علی بن الحسین السجاد علیهما السلام قال: لما اجمع الحسن ابن علی علیهما السلام علی صلح معاویه خرج حتی لقیه، فلما اجتمعا قام معاویه خطیبا، فصعد المنبر و امر الحسن علیه السلام ان یقوم اسفل منه بدرجه.

ثم تکلم معاویه فقال: ایها الناس هذا الحسن بن علی و ابن فاطمه، رأنا للخلافه اهلا، و لم یرنفسه، لها اهلا، و قد اتانا لیبایع طوعا، ثم قال: قم یا حسن.

فقام الحسن علیه السلام فخطب فقال:

الحمد لله المستحمد بالالاء و تتابع النعماء، و صارف الشدائد و البلاء، عند الفهماء و غیر الفهماء، المذعنین من عباده، لامتناعه بجلاله و کبریائه، و علوه عن لحوق الاوهام، ببقائه، المرتفع عن کنه طبیات المخلوقین، من ان تحیط بمکنون غیبه روایات عقول الرائین.

و اشهد ان لا اله الا الله وحده، فی ربوبیته و وجوده و وحدانیته، صمدا لا شریک له، فردا لا ظهیر له.

و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، اصطفاه و انتجبه و ارتضاه، و بعثه داعيا الى الحق سراجا منيرا، و للعباد مما يخافون نذيرا و لما يأملون بشيرا، فنصح للأمة و صدع بالرساله، و ابان لهم درجات العماله، شهاده عليها امات و احشر، و بها فى الاجله اقرب و احبر و اقول:

يا معشر الخلائق! فاسمعوا، و لكم افنده، و اسماع فعوا، انا اهل بيت اكرمنا الله بالاسلام و اختارنا و اصطفانا، و اجتباننا، فاذهب عنا الرجس و طهرنا تطهيرا، و الرجس هو الشك، فلانشك، فى الله الحق و دينه ابداء، و

طهرنا و من كل افن و غيه، مخلصين الى ادم نعمه منه، لم يفترق الناس قط فرقتين الا جعلنا الله فى خيرهما.

فادت الامور و افضت الدهور الى ان بعث الله محمد صلى الله عليه و آله للنبيه، و اختاره للرساله، و انزل عليه كتابا، ثم امره بالدعاء الى الله عزوجل، فكان ابى عليه السلام اول من استجاب لله تعالى و لرسوله صلى الله عليه و آله و اول من امن و صدق الله و رسوله.

و قد قال الله تعالى فى كتابه المنزل على نبيه المرسل: افمن كان على بينه من ربه و يتلوه شاهد منه [٢٨] فرسول الله الذى على بينه من ربه، و ابى الذى يتلوه و هو شاهد منه.

و قد قال له رسوله حين امره ان يسير الى مكه و الموسم ببرائه: سربها يا على، فانى امرت ان لا يسير بها الا انا او رجل منى، و انت هو، فعلى من رسول الله و رسول الله منه

و قال له النبى صلى الله عليه و آله حين قضى بينه و بين اخيه جعفر بن ابى طالب و مولاه زيد بن حارثه فى ابنه حمزه: اما انت يا على فمنى و انا منك، و انت ولى كل مؤمن من بعدى، فصدق ابى رسول الله صلى الله عليه و آله سابقا و وقاه بنفسه

ثم لم يزل رسول الله فى كل مؤمن يقدمه، و لكل شديد يرأسه، ثقه منه به و طمأنينه اليه، لعلمه بنصيحته لله و رسوله، و انه اقرب المقربين من الله و رسوله

و قد قال الله عزوجل: السابقون السابقون - اولئك المقربون [۲۹] فكان ابي سابق السابقين الى الله، تعالى و الى رسوله صلى الله عليه و اله و اقرب الاقربين.

و قد قال الله تعالى: لا يستوى منكم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئك اعظم درجه [۳۰] فابي كان اولهم اسلاما و ايمانا، و اولهم الى الله و رسوله هجره و لحوقا، و اولهم على وجده و وسعه نفعه.

قال سبحانه: و الذين جاؤوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذين سبقونا بالايمان و لا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رؤوف رحيم [۳۱].

فالناس من جميع الامم يستغفرون له بسبقه اياهم الى الايمان بنبيه، و ذلك انه لم يسبقه، الى الايمان به احد، و قد قال الله تعالى: و السابقون الاولون من المهاجرين و الانصار و الذين اتبعواهم باحسان [۳۲]، فهو سابق جميع السابقين، فكما ان الله عزوجل فضل السابقين على المتخلفين و المتأخرين فكذلك فضل سابق السابقين على السابقين

و قد قال الله تعالى: اجعلتم سقايه الحاج و عماره المسجد الحرام كمن امن بالله و اليوم الاخر و جاهد في سبيل الله [۳۳] فهو المجاهد في سبيل الله حقا، و فيه نزلت هذه الايه

و كان ممن استجاب لرسول الله صلى الله عليه و آله عمه حمزه و جعفر ابن عمه فقتلا شهيدين رضى الله عنهما، في قتلى كثيره معهما من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله.

فجعل الله تعالى حمزه سيد الشهداء من بينهم، و جعل لجعفر جناحين يطير بهما مع الملائكه كيف يشاء من بينهم، و ذلك لمكانهما من رسول الله صلى الله عليه و آله الله عليه و اله و منزلتهما و قرابتهما منه، و صلى رسول الله صلى الله عليه و آله على حمزه سبعين صلاه من بين الشهداء الذين استشهدوا معه

و كذلك

جعل الله تعالى لنساء النبي صلى الله عليه وآله، للمحسنة منهن اجرين، و للمسيئة منهن وزيرين، ضعفين لمكانهن من رسول الله صلى الله عليه وآله.

و جعل الصلاة في مسجد رسول الله بالف صلاة في سائر المساجد الا مسجد الحرام، مسجد خيله ابراهيم عليه السلام بمكة، و ذلك لمكان رسول الله صلى الله عليه وآله من ربه

و فرض الله عز وجل الصلاة على نبيه على كافة المؤمنين، فقالوا: يا رسول الله كيف الصلاة عليك؟ قال: قالوا اللهم صل على محمد و آل محمد، فحق على كل مسلم ان يصلي علينا مع الصلاة على النبي صلى الله عليه وآله فريضه واجبه.

و احل الله تعالى خمس الغنيمه لرسوله و اوجبها له في كتابه، و اوجب لنا من ذلك ما اوجب له، و حرم عليه الصدقه و حرما علينا معه، فادخلنا - و له الحمد - فيما ادخل فيه نبيه صلى الله عليه وآله، و اخرجنا و نزهنا مما اخرج منه و نزهه عنه، كرامه اكرمنا الله عز وجل بها، و فضيله فضلنا على سائر العباد.

فقال الله تعالى لمحمد صلى الله عليه وآله حين جحدته كفره اهل الكتاب و حاجوه: فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابنائكم و نساتنا و نساتكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله على الكاذبين [٣٤]، فاخرج رسول الله صلى الله عليه وآله من الانفس معه ابي، و من البنين انا و اخي و من النساء، امي فاطمه من الناس جميعا، فنحن الله و لحمه و دمه و نفسه، و نحن منه و هو منا.

و قد قال الله تعالى: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و

یطهرکم تطهیرا [۳۵] فلما نزلت ایه التطهیر جمعنا رسول الله صلی الله علیه و آله انا و اخی و امی و ابی، فجللنا و نفسه فی کساء لام سلمه خیبری، و ذلك فی حجرتها و فی یومها، فقال: اللهم هولاء اهل بیتی و هولاء اهلی و عترتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فقالت ام سلمه رضی الله عنها: ادخل معهم یا رسول الله؟ قال لها رسول الله صلی الله علیه و آله: یرحمک الله انت علی خیر و الی خیر و ما ارضانی عنک، ولكنها خاصه لی و لهم. ثم مکث رسول الله صلی الله علیه و اله بعد ذلك بقیه عمره حتی قبضه الله الیه، یأتینا فی کل یوم عند طلوع الفجر فیقول: الصلاه یرحمکم الله، انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.

و امر رسول الله صلی الله علیه و آله بسد الابواب الشارعه فی مسجده غیر بابنا، فکلموه فی ذلك فقال: اما انی لم اسد ابوابکم و لم افتح باب علی من تلقاء نفسی، ولكنی اتبع ما یوحی الی، و ان الله امر بسدها، و فتح بابہ، فلم یکن من بعد ذلك احد تصیبه جنبه فی مسجد رسول الله و یولد فیہ الاولاد غیر رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی علی بن ابی طالب علیه السلام، تکرمه من الله تبارک و تعالی لنا و فضلا، اختصنا به علی جمیع الناس. و هذا باب ابی قرین باب رسول الله فی مسجده، و منزلنا، بین منازل رسول الله صلی الله علیه و آله

و ذلك ان الله امر نبيه ان یبنی مسجده، فبنی فیہ عشره ایات تسعه لبنیه و ازواجه، و

عاشرها و هو متوسطها لابی، و ها هو بسبیل مقیم، و البیت هو المسجد المطهر، و هو الذی قال الله تعالی: اهل البیت فنحن اهل البیت، و نحن الذین اذهب الله عنا الرجس و طهرنا تطهیرا

ایها الناس! انى لو قمت حولاً، اذکر الذی اعطانا الله عزوجل، و خصنا به من الفضل فى کتابه و على لسان نبیه صلی الله علیه و آله لم احصه، و انا ابن النبی النذیر البشیر و السراج المنیر، الذی جعله الله رحمہ للعالمین، و ابی على علیه السلام ولى المؤمنین و شبیهه هارون و ان معاویه بن صخر زغم انى رأیته للخلافه اهلاً، و لم ار نفسى لها اهلاً، فكذب معاویہ، و ایم الله لانا اولی للناس بالناس فى كتاب الله و على لسان رسول الله صلی الله علیه و آله، غیر انا لم نزل اهل البيت مخیفین مظلومین مضطهدین، منذ قبض رسول الله.

فالله بیننا و بین من ظلمنا حقنا، و نزل على رقابنا، و حمل الناس، على اکتافنا و منعنا سهمنا فى كتاب الله من الفیء و الغنائم، و منع امنا فاطمه علیها السلام ارثها من ابیها.

انا لا نسمى احداً و لكن اقسم بالله قسماً تألیاً، لو ان الناس سمعوا قول الله و رسوله لاعطتهم السماء قطرها، و الارض برکتها، و لما اختلف فى هذه الامه سیفان، و لاکلوها خضراء خضره الى يوم القیامه، و اذا ما طمعت یا معاویہ فیها.

ولکنها لما اخرجت سالفاً من معدنھا، و زحزحت عن قواعدھا تنازعتها قریش بینھا و ترامتها کترامی الکره، حتى طمعت فیها انت یا معاویہ و اصحابکم من بعدک

و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ما ولت امه امرها رجلاً قط،

و فیهم من هو اعلم منه، الا لم یزل امرهم یذهب سفلاً حتى یرجعوا الى ما ترکوا

و قد ترکت بنوا اسرائیل، و كانوا اصحاب موسی علیه السلام، هارون اخاه و خلیفته و وزیره، و عکفوا على العجل، و اطاعوا فیہ سامریهم، و هم یعلمون انه خلیفه موسی علیه

السلام

و قد سمعت هذه الامه رسول الله صلى الله عليه و آله يقول ذلك لابی: انه منى بمنزله هارون من موسى، الا انه لا نبى بعدى

و قد رأوا رسول الله صلى الله عليه و آله حين نصبه لهم بغدير خم و سمعوه و نادى له بالولايه، ثم امرهم ان يبلغ الشاهد منهم الغائب، و قد خرج رسول الله صلى الله عليه و آله حذرا من قومه الى الغار، لما اجمعوا على ان يمكروا به، وهو يدعوهم، لما لم يجد عليهم اعوانا، و لو وجد اعوانا لجاهدتهم

و قد كف ابى يده و ناشدهم و استغاث اصحابه، فلم يغث و لم ينصر، و لو وجد عليهم اعوانا ما اجابهم، و قد جعل فى سعه كما جعل النبى صلى الله عليه و آله فى سعه

و قد خذلتنى الامه و بايعتك يابن حرب، و لو وجدت عليك اعوانا يخلصون ما بايعتك، و قد جعل الله عزوجل هارون فى سعه حين استضعفوه قومه و عادوه.

كذلك انا و ابى فى سعه من الله حين تركتنا الامه، و بايعت غيرنا، و لم نجد عليه اعوانا، و انما هى السنن و الامثال يتبع بعضها بعضا

ايها الناس! انكم لو التستم بين المشرق و المغرب رجلا جده رسول الله صلى الله عليه و آله و ابوه وصى الله رسول الله، لم تجدوا غيرى و غير اخى، فاتقوا

الله و لا تزلو بعد البيان، و كيف بكم و انى ذلك منكم، الا و انى قد بايعت هذا - و اشار بيده الى معاويه - و ان ادرى لعله فتنه لكم و متاع الى حين

ايها الناس! انه لا يعاب احد بترك حقه، و انما يعاب ان يأخذ ما ليس له، و كل صواب نافع، و كل خطأ ضار لاهله، و قد كانت القضييه ففهمها سليمان، فنفعت سليمان و لم تضر داود.

فاما القرابه فقد نفعت المشرك، و هی والله للمؤمنین انفع قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعنه ابی طالب، و هو فی الموت: قل لا اله الا الله، اشفع لك بها یوم القیامه و لم یكن رسول الله صلی الله علیه و آله یقول له و یعد الا ما یكون منه علی یقین، و لیس ذلك لاحد من الناس کلهم غیر شیخنا - اعنی اباطالب - یقول الله عزوجل و لیست التوبه للذین یعلمون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان و لا الذین یموتون و هم كفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما [۳۶].

ایها الناس! اسمعوا و عوا، و اتقوا الله و راجعوا، و هیهات منكم الرجعه الی الحق، و قد صار عكم النكوص، و خامرکم الطغیان والجحود، انلزمكموها و انتم لها كارهون، و السلام علی من اتبع الهدی

خطبه آن حضرت هنگامی که با معاویه صلح کرد

از امام سجاد علیه السلام نقل شده: هنگامی که امام حسن علیه السلام تصمیم گرفت با معاویه صلح کند، از خانه خارج شد تا اینکه او را دید، هنگامی که با یکدیگر اجتماع کردند، معاویه بالای منبر رفت و دستور داد امام روی منبر یک پله پائین تر از او بایستند.

آنگاه

معاویه اینگونه سخن گفت: ای مردم این حسن پسر علی و پسر فاطمه است، ما را شایسته خلافت دانسته و خود را سزاوار آن نمی داند، و آمده است تا با اختیار صلح کند، آنگاه گفت: ای حسن بایست.

امام برخاست و اینگونه سخن گفت:

سپاس خدای را سزااست که به سبب نعمت ها و پیاپی بودن آنها و برطرف ساختن شدائد و بلاءها نزد دانایان و غیر آن ها شایسته حمد و ستایش است، بندگانی که به وجودش

اعتراف دارند، به سبب آنکه به خاطر جلالت و بزرگیش از توهم به دور مانده، و از آنکه اوهام به او راه یابد، برتر می باشد و از آنکه در افکار مخلوقاتش قرار گیرد، و عقول اندیشمندان او را احاطه نماید اوج گرفته است.

و گواهی می دهم که معبودی جز او نمی باشد، در پروردگاری و وجود و یگانگی اش یکتاست، بی نیاز بوده و شریکی ندارد، یکتائی است که پشتیبان ندارد.

و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست، او را برگزید، و انتخاب کرد، از او خشنود شد، و او را برانگیخت، تا به سوی حق دعوت کند و چراغی فروزان است، و از آنچه بندگان می ترسند بیم دهنده و به آنچه بدان امید دارند بشارت دهنده است، پس برای امت پند داد و رسالتش را به انجام رسانید، و درجات عمل را به ایشان نمایاند، شهادتی که بر آن عقیده مرده و محشور شوم، و با آن در روز قیامت نزدیک شده و مسرور گردم، و می گویم:

ای بندگان خدا بشنوید، و شما قلبها و گوشهائی دارید، پس بیندیشید، ما خاندانی هستیم که

خداوند ما را به اسلام گرامی داشت، و ما را برگزید، و انتخاب کرد، و از ما پلیدی را برطرف کرد و پاک و پاکیزه نمود، و پلیدی همان شک و تردید است، هرگز در خداوند و دینش شک نمی کنیم، و از هر پلیدی و گمراهی ما را پاک گرداند، در حالی که از حضرت آدم تا ما مخلصانه برای او بوده ایم، در حالی که آن نعمتی از جانب اوست، در هر دو گروهی که در میان مردم وجود پیدا می کند خداوند ما را در بهترین آنها قرار داده است.

قرون و اعصار در گذر بود، تا اینکه خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت و برای رسالت او را برگزید، و کتاب بر او نازل فرمود، آنگاه او را امر کرد، که به سوی خداوند بخواند، پدرم اولین کسی بود که سخن خداوند و پیامبرش را پذیرفت، و اولین کسی است که به او ایمان آورد، و خداوند و پیامبرش را تصدیق کرد. و خداوند در کتابی که بر پیامبرش فرستاد چنین می فرماید: آیا کسی که نشانه ای از خداوند همراه او باشد، و شاهی از جانب خداوند او را همراهی نماید، پس پیامبر خدا کسی است که نشانه ای از جانب خداوند دارد، و پدرم کسی است که همراهی او نموده و بر او گواه است.

و پیامبر در هنگامی که به او دستور داد به مکه رفته و سوره براءت را در مراسم حج بخواند، فرمود: ای علی حرکت کن من مأمور شده ام که این نوشته را کسی جز من یا شخصی از من نبرد، و

تو آن شخص هستی، پس علی از رسول خدا و رسول خدا از اوست.

و پیامبر در زمانی که بین او و برادرش جعفر بن ابی طالب و مولای او زید بن حارثه در دختر حمزه حکم کرد، چنین فرمود: ای علی اما تو از من و من از توام، و تو بعد از من سرپرست هر مؤمنی هستی، پس پدرم اولین تصدیق کننده پیامبر بوده و با جانش او را حفاظت کرد.

آنگاه پیامبر در هر جایگاهی او را مقدم می داشت، و برای هر امر مشکلی او را می فرستاد، چرا که به او اعتماد و اطمینان داشت، و این بخاطر آن بود که نسبت به خداوند و رسولش خیر خواه بود، و از نزدیکترین فرد به خدا و رسول اوست.

و خداوند می فرماید: پیشی گیران پیشی گرفته اند - آنان مقرب درگاه الهی اند پس پدرم پیشی گیرنده ترین فرد به خدا و رسول او بود، و او نزدیکترین نزدیکان است.

و خداوند می فرماید: مساوی نیستند آنان که قبل از فتح مکه انفاق کرده و جنگیده اند بلکه آنان درجات برتری را دارا هستند. پس پدرم اولین کسی بود که اسلام آورد، و مؤمن شد، و اولین فردی بود که به سوی خدا و رسولش هجرت کرد، و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق گردید، و اولین فردی بود که از سرمایه خود انفاق نمود.

خداوند می فرماید: و آنان که بعد از ایشان آمدند گویند پروردگارا ما و برادرانی که پیش از ما ایمان آورده اند را ببخشای، و در قلوب ما از کسانی که ایمان آورده اند، کینه ای قرار

مده پروردگارا! تو با رأفت و مهربانی.

پس مردم از تمامی امتهای به جهت آنکه پیش از آنها به پیامبر ایمان آورده برای او استغفار می کنند، چرا که هیچ کس پیش از او ایمان نیاورده است، و خداوند می فرماید: و پیشی گیرندگان از مهاجرین و انصار و کسانی که با نیکی آنان را پیروی کردند پس او پیشی گیرنده ترین پیشی گیرندگان است، پس همچنان که خداوند پیشی گیرندگان را بر بازماندگان و عقب ماندگان برتری داد، همین گونه پیشی گیرنده ترین پیشی گیرندگان را بر پیشی گیرندگان برتری داد.

و خداوند می فرماید: آیا آب دادن به حجاج و ساختن مسجد الحرام را همپایه ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا قرار می دهید، پس او به تحقیق مجاهد راه خدا بود، و این آیه در حق او نازل گشت.

از کسانی که گفتار پیامبر را اجابت کردند عمویش حمزه و پسر عمویش جعفر می باشند، که هر دوی آنها در میان بسیاری از اصحاب پیامبر به شهادت رسیدند، خداوند از آن دو خشنود باد.

خداوند از بین آن شهدا حمزه را سیدالشهدا قرار داد، و برای جعفر دو بال قرار داد که با آن به همراه فرشتگان هر گونه که بخواهد پرواز می کند، و این بخاطر جایگاه و منزلت و ارزش ایشان و نزدیکی آنان به پیامبر خدا است، و پیامبر صلی الله علیه و آله در بین شهدائی که همراه حمزه به شهادت رسیدند، تنها بر حمزه هفتاد نماز گزارد.

و همین گونه خداوند برای زنان پیامبر برای نیکو کارانشان دو پاداش و برای بد کارانشان دو عذاب را قرار داد،

و این افزایش پاداش و عذاب بخاطر نزدیکی ایشان به پیامبر است.

و نماز در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را همانند هزار نماز در سائر مساجد قرار داد، غیر از مسجد الحرام در مکه، که مسجد خلیلش حضرت ابراهیم علیه السلام می باشد، و این اهمیت بخاطر آنست که پیامبر نزد خداوند بسیار ارزش دارد.

و خداوند درود بر پیامبرش را بر تمام مؤمنان واجب ساخت گفتند: ای رسول خدا درود بر تو چگونه است؟ فرمود: بگوئید: خداوندا بر محمد و خاندانش درود فرست، پس بر هر مسلمان واجب است که به همراه درود بر پیامبر بر ما نیز درود فرستد.

و خداوند خمس غنائم را برای پیامبرش حلال کرد و در کتابش آنرا برای او واجب ساخت، و آن چه برای او واجب ساخته برای ما نیز واجب گرداند و صدقه را برای او حرام گرداند و برای ما نیز حرام نمود، پس ستایش او را سزااست که ما در هر چه پیامبرش را در آن داخل ساخت داخل گرداند، و از آن چه پیامبرش را از آن منزه دانست ما را نیز

منزه نمود، و این کرامتی است که خداوند ما را به آن گرامی داشت، و فضیلتی است که ما را بر سائر مردم برتری داد.

خداوند هنگامی که اهل کتاب پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرده و طلب محاجه نمودند فرمود: بگو بیائید تا پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و جانهایمان و جانهایتان را خوانده آنگاه قسم یاد کرده و مباحله انجام دهیم و لعنت الهی را بر دروغگویان قرار دهیم، و پیامبر به همراه خود از

میان مردم از جانها پدرم، و از پسران من و برادرم، و از زنان مادرم فاطمه علیها السلام را برد، پس ما خاندان و از گوشت و خون و جان او هستیم، و ما از او و او از ماست.

و خداوند می فرماید: خداوند اراده کرده است تا از شما خاندان رجس و پلیدی را دور گرداند و شما را پاک و پاکیزه نماید، هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر من و برادرم و مادر و پدرم را جمع نمود، و خود و ما را زیر عبائی که از ام سلمه بود جمع کرد، و این کار در حجره او و در روزی که مختص به او بود انجام گرفت، پیامبر فرمود: خداوند ایشان خاندان من می باشند، و اینان اهل بیت من هستند، پس از ایشان رجس و پلیدی را دور دار، و پاک و پاکیزه شان گردان.

ام سلمه - که خداوند از او خشنود باد - گفت: ای رسول خدا آیا با ایشان داخل شوم؟ پیامبر به ایشان فرمود: خداوند، تو را رحمت کند، تو در راه نیکی بوده و به سوی خیر پیش می روی از تو راضی هستم و لکن این موضوع مخصوص من و ایشان است.

سپس پیامبر بعد از این جریان تا مدتی که زندگی کرد و قبل از رحلتشان هر روز هنگام طلوع فجر نزد ما می آمد و می فرمود: خداوند شما را رحمت کند وقت نماز است،

خداوند اراده کرده که از شما خاندان رجس و پلیدی را دور دارد، و شما را پاکیزه گرداند.

و پیامبر دستور داد درب هائی که به مسجد باز می شد را

ببندند، جز درب خانه ما، به ایشان اشکال گرفته شد، فرمودند: من دربها را نبستم و درب خانه علی را از پیش خود باز نگذاردم، بلکه پیرو وحی الهی هستم و خداوند مرا امر به بستن دربها و باز گذاشتن درب خانه او نمود، بعد از این جریان کسی با حالت جنابت داخل مسجد پیامبر نشد، و فرزندی در آن متولد نگردید، جز برای پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرم علی علیه السلام و این بخاطر کرامت و فضلی است که خداوند نسبت به ما ابراز فرموده، و ما را در میان مردم بدان اختصاص داده است.

و این درگاه خانه پدرم می باشد که نزدیک درب خانه پیامبر در مسجد اوست، و منزل ماست که بین منازل پیامبر قرار گرفته است.

و این بدین خاطر است که خداوند پیامبرش را امر فرمود که مسجد را بسازد، پیامبر در کنار آن ده خانه ساخت، نه خانه برای فرزندان و همسرانش، و دهمین خانه که در وسط آن ها قرار داشت برای پدرم بود، و آن هم اکنون نیز وجود دارد، و خانه همان مسجدی است که پاکیزه قرار داده شد، و او کسی است که خداوند، فرموده: اهل بیت، پس ما اهل بیت هستیم، و ما کسانی هستیم که خداوند زشتی را از ما دور گردانید، پاک و پاکیزه مان نمود.

ای مردم! اگر سالها در اینجا بایستم، و آن چه خداوند به ما داده است و در کتابش ما را به آن اختصاص داده، و بر زبان پیامبرش جاری ساخته است را بشمارم، تمام نمی شود، و من پسر پیامبر بشارت دهنده و بیم دهنده

و چراغ فروزان هستم، کسی که خداوند او را به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاد، و پدرم علی علیه السلام سرپرست مؤمنان و شبیه هارون است.

و معاویه بن صخر می پندارد که من او را شایسته خلافت دانسته، و خود را سزاوار آن نمی دانم، اما معاویه دروغ می گوید، سوگند به خدا که ما در کتاب خدا و زبان پیامبر خدا نسبت به مردم از خود آنان سزاوارتریم، جز آن که ما خاندان از آنگاه که پیامبر رحلت فرمود همواره در حال ترس بوده، مظلوم واقع شده، حقمان ضایع گردیده است.

و خداوند حکم می کند بین ما و آنانکه حقمان را ضایع ساخته و بر ما مسلط شدند، و مردم را بر علیه ما شوراندند، و سهممان را از غنائم و فیء که در کتاب خداوند به ما تعلق گرفته بازداشتند، و ارث مادرمان فاطمه علیهاالسلام از پدرش را گرفتند.

ما نام کسی را نمی بریم، ولیکن سوگند محکمی می خورم، که اگر مردم سخن خداوند و پیامبرش را می شنیدند، آسمان بارانها و زمین برکتهايش را به آنان عطا می کرد، و هرگز در این امت دو شمشیر به یکدیگر برخورد نمی کردند، و تا روز قیامت با شادی و آرامش زندگی می نمودند، و در این حالت ای معاویه تو در آن طمع نمی کردی.

ولکن هنگامی که او را از جایگاهش دور ساختند و بنیان آنرا دگرگون نمودند، قریش در آن به نزاع پرداختند، و آنرا همچون تویی برای یکدیگر پرتاب کردند، تا اینکه تو ای معاویه و اصحابت بعد از تو در آن طمع کردند.

و پیامبر فرموده: گروهی رهبری خود را به

دست کسی نسپردند، در حالی که در بینشان دانایانتر از او نیز بود، جز آنکه همواره کارشان به تباهی کشیده می شود، تا اینکه به آن چه ترک کرده بودند بازگردند.

بنی اسرائیل که اصحاب حضرت موسی علیه السلام بودند، هارون برادر آن حضرت و خلیفه و جانشینش را رها کردند و به گوساله پرستی مشغول شدند! و از سامری پیروی نمودند، در حالی که آنان می دانستند او خلیفه حضرت موسی علیه السلام است.

و این امت شنید که پیامبر به پدرم می فرمود: او نسبت به من به منزله هارون به موسی است، جز آنکه بعد از من پیامبری نمی آید.

و پیامبر خدا را دیدند، در حالی که او را در غدیر خم به امامت منصوب کرد، و گفتارش را شنیدند که برای او به ولایت سخن گفت، آنگاه امر فرمود که شاهدین به غائبین این خبر را برسانند، پیامبر از ترس قومش (از شهر خارج شد و) به سوی غار رفت، آنگاه که تصمیم گرفتند به او مکر و حيله بزنند، و این در حالی بود که آنان را به راه حق می خواند ولی یارانی نداشت که از او دفاع کنند، و اگر یارانی داشت با آنان می جنگید.

و پدرم نیز دست از جنگ برداشت و اصحابش را سوگند داد و از آنان یاری خواست، ولی کسی او را یاری نکرد، و به فریادش نرسیدند، و اگر یارانی داشت دست از جنگ نمی کشید، و خداوند او را در گشایشی قرار داد، همچنان که پیامبر در گشایش بود.

و مردم مرا خوار کردند، و در این حال ای پسر حرب با تو بیعت کردم،

و اگر یارانی داشتم که مرا از تورهایی می دادند با تو بیعت نمی کردم، و خداوند هارون را در زمانی که مردم او را ناتوان کرد و به دشمنی اش پرداختند در حال گشایش قرار داد.

همچنان که من و پدرم در حال گشایش از جانب خداوند هستیم، در زمانی که مردم ما را رها کرده و با دیگری بیعت نمودند، و ما یارانی را نیافتیم، و این روشها و نمونه ها پی در پی یکدیگر می آیند.

ای مردم! اگر در بین مشرق و مغرب بگردید، تا مردی را بیابید که جدش پیامبر و پدرش جانشین پیامبر باشد، جز من و برادرم را نخواهید یافت، پس تقوای الهی پیشه سازید، و بعد از بیان مطلب گمراه نگردید، و چگونه چنین کرد، و از شما چنین انتظاری نمی رفت، آگاه باشید من با این شخص - و به معاویه اشاره کرد - بیعت کرده ام، و شاید این فتنه و آزمایشی برای شما باشد و بهره مندی تا زمان اندک.

ای مردم! کسی را به خاطر واگذاردن حقش مؤاخذه نمی کنند، و اگر حق دیگری را ظالمانه بگیرد مورد مؤاخذه قرار می گیرد، و هر کار خوبی سود دهنده است، و هر کار خطایی به اهل آن ضرر می رساند، امری اتفاق افتاد و سلیمان آن را دانست و او را بهره مند کرد ولی به داود ضرر نرسانید.

اما نزدیکی و خویشاوندی به مشرک بهره می رساند، در حالی که سوگند به خدا که برای مؤمن بهره مندی اش بیشتر است، پیامبر به عمویش ابوطالب که در حال مرگ بود فرمود: بگو معبودی جز خداوند نیست،

تا در روز قیامت شفاعت تو را بنمایم، و این کلام را پیامبر به او نمی گفت و به او وعده نمی داد، جز در زمانی که از طرف او اطمینان داشت، و برای کسی این مطلب را نفرمود جز شیخ ما یعنی ابوطالب، خداوند می فرمود: توبه برای کسانی نیست که کارهای زشت انجام می دهند و هنگامی که مرگ دامن گیرشان شد گویند هم اکنون توبه کردیم، و نه برای کسانی که با حالت کفر می میرند، برای آنان عذابی دردناک آماده کرده ایم.

ای مردم! بشنوید، و به آن توجه کنید، و تقوای الهی پیشه سازید، و به خود مراجعه کنید، و بسیار دور است که شما به سوی حق باز گردید، در حالی که گمراهی شما را بر زمین زده و طغیان و سرکشی و انکار شما را فرا گرفته است، آیا شما را به آن مجبور کنیم، در حالی که آنرا ناپسند می شمردید، و سلام بر آنانکه از راه هدایت پیروی کنند

خطبه لما وقع الصلح

اشاره

یا اهل العراق! انه سخی بنفسی عنکم ثلاث: قتلکم ابی و طعنکم ایای، و انتها بکم متاعی.

خطبه آن حضرت بعد از انجام صلح

ای اهل عراق! من سه چیز را از شما خرده می گیرم: کشتن پدرم، و ضربه زدن به من، و غارت اموالم را.

خطبه فی عله صلحه لمعاویه

اشاره

روی انه لما تم الصلح و انبرم الامر، التمس معاویه بن الحسن علیه السلام ان يتكلم بمجمع من الناس، و يعلمهم انه قد بايع معاویه، و يسلم الامر اليه

فاجابه الى ذلك، فخطب - و قد حشد الناس - خطبه، حمد الله تعالى و صلى على نبيه صلى الله عليه و آله فيها، وهي من كلامه المنقول عنه عليه السلام و قال:

ايها الناس! ان اكيس الكيس التقى، و احمق الحمق الفجور، و انكم لو طلبتم بين جابلق و جابرس رجلا جده، رسول الله صلى الله عليه و آله ما وجدتموهم غيري و غير اخي الحسين، و قد علمتم ان الله هداكم بجدي محمد، فانقذكم به من الضلاله، و رفعكم به من الجهاله، و اعزكم بعد الذله، و كثركم بعد القله.

و ان معاویه نازعني حقا هو لي دونه، فنظرت لصلاح الامه و قطع الفتنة و قد كنتم بايعتموني على ان تسالموا من سالمتم و تحاربوا من حاربت فرأيت ان اسالم معاویه، و اضع الحرب

بینی و بینة، و قد بايعته، و رأيت ان حقن الدماء خير من سفكها، و لم ارد بذلك الا صلاحكم و بقائكم، و ان ادري لعله فتنه لكم و متاع الى حين.

خطبه آن حضرت در علت صلح ایشان با معاویه

روایت شده: هنگامی که صلح انجام پذیرفت و کار پایان یافت معاویه از امام خواست که در میان گروهی از مردم سخن بگوید و ایشان را آگاهی دهد که با معاویه بیعت نموده و حکومت را به او تفویض کرده است.

امام پذیرفت و در حالی که مردم جمع شده بودند خطبه خواند، ابتدا حمد و ثنای الهی گفته و بر پیامبرش درود فرستاد، و این از گفتار ایشان است که فرمود:

ای مردم!

زیرکترین زیرکی تقوی، و حماقت ترین بی خردی فجور و گناه است، و اگر شما بین شرق و غرب جهان بگردید، تا مردی را بیابید، که جد او پیامبر باشد، جز من و برادرم حسین کسی را نمی یابید، و می دانید، که خداوند شما را به جدم پیامبر هدایت کرد و شما را از ضلالت و گمراهی نجات داد، و از جهالت و نادانی رهائی بخشید، و بعد از ذلت عزت، و بعد از کمی افراد بسیارتان گردانید.

و معاویه با من در مورد حقی منازعه می کند که آن برای من است و برای صلاح امت و قطع فتنه و آشوب آن را رها کردم، و شما با من بیعت کرده بودید که با هر که صلح کنم صلح و با هر که بجنگم بجنگید، به این عقیده رسیده ام که با معاویه سازش کنم، و خط جنگ بین خود و او را پایان دهم، و با او بیعت نمودم و دیدم که جلوگیری از خونریزی بهتر از ریختن آن است، و قصدم از این کار صلاح و بقای شماست و شاید این امر آزمایشی برای ما بوده و تا زمان اندکی آنان را بهره مند سازد.

خطبه فی فضل ایه

اشاره

روی ان معاویه سأل الحسن بن علی علیه السلام بعد الصلح ان یخطب الناس، فامتنع، فناشده ان یفعل، فوضع له کرسی فجلس علیه، ثم قال:

الحمد لله الذی توحد فی ملکه، و تفرد فی ربوبیته، یؤتی الملک من یشاء، و ینزعه عمن یشاء، و الحمد لله الذی اکرم بنا مؤمنکم، و اخرج من الشریک اولکم، و حقن دماء اخرکم، فبلاؤنا عندکم قدیما و حدیثا احسن البلاء، ان شکرتم او کفرتم

ایها الناس!

ان رب علی کان اعلم بعلی حین قبضه الیه، و لقد اختصه بفضل لن تعهدوا بمثله، و لن تجدوا مثل سابقته.

فهیهات هیهات، طالما قلبتم له الامور حتی اعلاه الله علیکم، و هو صاحبکم، غزاکم فی بدر و اخواتها، جرعکم رنقا و سقاکم علقا، و اذل رقابکم و شرقکم بریقکم، فلستم بملومین علی بغضه

و ایم الله لا ترى امه محمد خفضا ما کانت سادتهم و قادتهم فی بنی امیه، و لقد وجه الله الیکم فتنه لن تصدوا عنها حتی تهلكوا لطاعتکم طواغیتکم و انضوائکم الی شیاطینکم، فعند الله احتسب ما مضی و ما ینتظر من سوء رغبتکم و حیف حلمکم

ثم قال:

یا اهل الکوفه! لقد فارقکم بالامس سهم من مرامی الله، صائب علی اعداء الله، نکال علی فجار قریش، لم یزل اخذا بحناجرهما، جاثما علی انفسها، لیس بالملومه فی امر الله ولا

بالسروقه، لمال الله، و لا بالفروقه فی حرب اعداء الله، اعطى الكتاب خواتمه و عزائمہ، دعاه فاجابه، و قاده فاتبعه، لا تأخذه فی الله لومه لائم، فصلوات الله علیه و رحمته

خطبه آن حضرت در فضیلت پدرش بعد از آن که صلح کرد

روایت شده: بعد از آنکه امام صلح کرد معاویه از ایشان خواست که خطبه ای بخواند، امام امتناع کرد، او را سوگند داد که عمل نماید، برای امام جایگاهی ترتیب دادند، امام بر آن قرار گرفت و فرمود:

سپاس خدائی را سزاست که در فرمانروائیش یگانه، و در پروردگارش تنهاست، پادشاهی را به هر که خواهد بدهد، و از هر که بخواهد می گیرد، و سپاس خدائی را سزاست که مؤمنان را به ما گرمی داشت، و گذشتگان را از شرک رهایی بخشید، و خون گروه دیگری از شما را از ریختن حفاظت کرد، پس آزمایش ما

در گذشته و حال نزد شما بهترین آزمون بوده است، چه شکر گزارید، و چه ناسپاس باشید.

ای مردم! پروردگار علی علیه السلام به او داناتر بود، در زمانیکه او را به سوی خود فراخواند، و او را به فضیلتی مخصوص گردانید، که همانند آن را سراغ ندارید، و مانند آنرا نمی یابید.

بسیار دور است، بسیار دور است، چه بسیار کارها را برای او دشوار گردانیدند، تا اینکه خداوند او را بر شما پیروز گرداند، در حالی که او همنشین شما بود، در جنگ بدر و غیر آن با شما جنگید، آب گل آلودی را به شما خورانید، و آب تلخی را به شما نوشانید، و شما را ذلیل گردانده و شما را اندوهناک ساخت، شما نسبت به بغض او ملامت نمی شوید.

و به خدا سوگند امت پیامبر به جایگاهی نخواهد رسید تا آنگاه که رهبر و پیشوایشان در بنی امیه باشد، و خداوند به سوی شما فتنه ای گسیل داشته که از آن بازداشته نمی شوید تا اینکه بخاطر اطاعتشان از ستمگران و پناه بردن به شیاطین هلاک گردید، آنچه در گذشته ها انجام گرفته، و آنچه از آینده از رغبتهای زشت و افکار پستی که در انتظار آنم را به حساب خداوند می گذارم.

آنگاه فرمود:

ای اهل کوفه دیروز کسی از شما جدا شد که تیری بود از تیرهای الهی، کوبنده دشمنان او، درهم کوبنده بدکاران قریش بود، همواره آنان را تحت اختیار داشته و از او در وحشت بودند، در مورد او امر الهی مورد ملامت قرار نگرفته و از مال خدا چیزی را به سرقت نمی برد، و از جنگ با دشمنان خدا فرار

نمی کرد، تمامی قرآن به او داده شده، او را خوانده اجابت نمود، او را رهبری کرد تبعیت نمود، در کارهای الهی از ملامت ملامت گران نمی هراسید، پس درود و رحمت الهی بر او باد.

خطبه فی فضل نفسه

اشاره

روی ان معاویه لما نزل الكوفه اقام بها اياما، فلما استتمت بيعته صعد المنبر، فخطب الناس، و ذكر امير المؤمنين و الحسن عليهما السلام، فنال منهما، و كان الحسين عليه السلام حاضرا، فاراد ان يقوم و يجيبه، فاخذ الحسن عليه السلام بيده و اجلسه و قام، و قال:

ایها الذاکر علیا، انا الحسن و ابی علی، و انت معاویه و ابوک صخر، و امی فاطمه و امک هند، و جدی رسول الله و جدک حرب، و جدتی خدیجه و جدتک نثیله، فلعن الله اخملنا ذکرا، و الامنا حسبا، و شرنا قدما، و اقدامنا کفرا و نفاقا

خطبه آن حضرت در شناخت خودش

روایت شده: هنگامی که معاویه به کوفه آمد، چند روز در آنجا ماند، هنگامی که مراسم بیعتش تمام شد بالای منبر رفت و برای مردم خطبه خواند و امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام را نام برده و آنان را دشنام داد، و امام حسین علیه السلام حاضر بود، خواست برخیزد و پاسخ گوید، امام حسن علیه السلام دست ایشان را گرفت و آن حضرت را نشانید و خود برخاست و فرمود:

ای آنکه نام علی را می بری، من حسن هستم، و پسر او می باشم، و تو معاویه ای و پدرت صخر است، و مادرم فاطمه و مادرت هند، و جدم پیامبر و جدت حرب، و جده ام خدیجه و جده ات نثیله است، خداوند لعنت کند، از میان من و تو، کسی را شهرتش کمتر، حسبش پست تر، شرش با سابقه تر، و کفر و نفاقش قدیمی تر است.

خطبه فی فضل نفسه و ایبه

اشاره

روی انه لما قدم معاویه بالكوفه قيل له: ان الحسن بن علی مرتفع فی انفس الناس، فلوا امرته ان يقوم دون مقامك علی المنبر، فتدركه الحداثة و العی، فيسقط من انفس الناس و اعینهم، فابی علیهم، و ابوا علیه الا ان یأمره بذلك، فامرہ، فقام دونه مقامه فی المنبر، فحمد الله و اثنی علیه، ثم قال:

اما بعد، ایها الناس فانکم لو طلبتم ما بین کذا و کذا، لتجدوا رجلا جده نبی، لم تجدوا
غیری و غیر اخی، و انا اعطینا صفتنا هذه الطاغیه - و اشار بیده الی اعلی المنبر الی معاویه،
و هو فی مقام رسول الله صلی الله علیه و آله - و رأینا حقن دماء، المسلمین افضل من
اهراقها، و ان

ادری لعله فتنه لکم و متاع الی حین - و اشار بیده الی معاویه.

فقال له معاویه: ما اردت بقولک هذا؟ فقال: ما اردت به الا ما اراد الله عزجل، فقام معاویه
فخطب خطبه عیبه فاحشه، فسب فیها امیر المؤمنین علیه السلام، فقام الیه الحسن بن علی
علیه السلام فقال له - و هو علی المنبر:

ویلک یابن اكله الاکباد، او انت تسب امیر المؤمنین علیه السلام و قد قال رسول الله صلی
الله علیه و آله: من سب علیا فقد سبني، و من سبني فقد سب الله، و من سب الله ادخله الله
نار جهنم خالدا فیها مخلدا، و له عذاب مقیم.

ثم انحدر الحسن علیه السلام عن المنبر، و دخل داره و لم یصل هناکم بعد ذلك ابدا

خطبه آن حضرت در فضیلت خود و پدرش

روایت شده: هنگامی که معاویه وارد کوفه شد به او گفتند: امام حسن علیه السلام نزد
مردم جایگاه بلندی یافته است، اگر به او دستور دهی که روی منبر در پله پائین تر از تو
قرار گیرد، جوانی و ناتوانی در سخن گفتن او باعث می شود که مقامش در قلب و دید
مردم کاهش یابد، معاویه نپذیرفت، اما اصرار کردند، معاویه این عمل را انجام داد، امام
در پله پائین تر از او ایستاد، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

اما بعد، ای مردم اگر بین شرق و غرب جهان را بگردید تا مردی را بیابید که جدش پیامبر باشد، جز من و برادرم را نخواهید یافت، و ما با این طاعی و ستمگر بیعت کرده ایم - و با دست به بالای منبر که معاویه ایستاده بود اشاره کرد - که در جایگاه پیامبر قرار

گرفته است، و دانستیم که حفظ خونهای مسلمانان بهتر از ریختن خونهای آنان است، آنگاه به این آیه استشهاد کردند: شاید این امر آزمایشی برای شما بوده و تا زمان اندکی آنان را بهره مند سازد و با دست به معاویه اشاره کرد.

معاویه گفت: قصدت از این سخن چه بود، فرمود: قصدم همان چیزی است که خداوند اراده آن را نموده است، آنگاه معاویه برخاست و خطبه ای خواند که در آن به علی علیه السلام دشنام داد و بسیار مسخره و استهزاء نمود، امام حسن علیه السلام برخاست و به او که هنوز بالای منبر بود گفت:

وای بر تو ای پسر خورنده جگرها، آیا تو امیر المؤمنین علیه السلام را سب و لعن می کنی، در حالی که پیامبر فرموده است: هر که علی را سب و دشنام دهد مرا دشنام داده است، و هر که مرا دشنام دهد خداوند را دشنام داده است، و هر که خدا را دشنام دهد خداوند او را در آتش دوزخ وارد سازد در حالی که در آن جاودانه خواهد بود، و عذابی پایدار برای اوست.

آنگاه امام از منبر پائین آمد و به خانه اش رفت و در آنجا دیگر نماز نگزارد.

خطبه فی تعریف نفسه و صفات الخلیفه

اشاره

روی ان عمرو بن العاص قال لمعاویه: ابعث الی الحسن ابن علی، فمره ان یصعد المنبر، و یخطب الناس، ففعله ان یحصر، فیکون ذلک مما نعیره به فی کل محفل، فبعث الیه معاویه

فاصعده، المنبر، و قد جمع له الناس و رؤساء اهل الشام، فحمد الله الحسنة عليه السلام و اثنى عليه ثم قال:

ايها الناس! من عرفنى فانا الذى يعرف، و من لم يعرفنى فانا الحسن بن

على بن ابي طالب، ابن عم نبي الله، اول المسلمين اسلاما، و امى فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله، و جدى محمد بن عبد الله نبي الرحمة، انا ابن البشير، انا ابن النذير، انا ابن السراج المنير، انا ابن من بعث رحمة للعالمين، انا ابن من بعث الى الجن و الانس اجمعين.

فقطع عليه معاويه فقال: يا ابا محمد خلنا من هذا، و حدثنا فى نعت الرطب - اراد بذلك تخجيله - فقال الحسن عليه السلام: نعم، التمر، اريح تنفخه، و الحر ينضجه، و الليل يبرده و يطيبه، ثم اقبل الحسن عليه السلام، فرجع فى كلامه الاول، فقال: انا ابن مستجاب الدعوه، انا ابن الشفيح المطاع، انا ابن اول من ينفذ عن رأسه التراب، انا ابن من يقرع باب الجنة، فيفتح له فيدخلها، انا ابن من قاتل معه الملائكة، و احل له المغنم، و نصر بالرعب من مسيره شهر.

فاكثر فى هذا النوع من الكلام، و لم يزل به حتى اظلمت الدنيا على معاويه، و عرف الحسن عليه السلام من لم يكن عرفه من اهل الشام، و غيرهم، ثم نزل.

فقال له معاويه: اما انك يا حسن، قد كنت ترجوا ان تكون خليفه و لست هناك فقال الحسن عليه السلام:

اما الخليفه فمن سار بسيره رسول الله صلى الله عليه و آله و عمل بطاعه الله عزوجل، و ليس الخليفه من سار بالجور و عطل السنن، و اتخذ الدنيا اما و ابا، و عباد الله خولا، و ماله دولا،

ولکن ذلک امر ملک اصاب ملکاً فتمتع منه قليلاً و كان قد انقطع عنه، فاتخمت لذته و بقيت عليه تبعته، و كان كما قال الله تبارک و تعالیٰ: و

ان ادري لعله فتنه لكم و متاع الى حين [٣٧]، متعناهم سنين ثم جاءهم ما كانوا يوعدون [٣٨]، و ما اغنى عنهم ما كانوا يمتعون [٣٩].

و اوماً بيده الى معاويه، ثم قام فانصرف.

و في روايه:

فقال معاويه: ما في قريش رجل الا و لنا عنده نعم مجلله، و يد جميله، قال:

بلى، من تعزرت به بعد الذله، و تكثرت به بعد القله.

فقال معاويه: من اولئك يا حسن؟ قال:

من يلهيك عن معرفته

ثم قال الحسن عليه السلام:

انا ابن من ساد قريشا شابا و كهلا، انا ابن من ساد الوري كرما و نبلا، انا ابن من ساد اهل الدنيا بالجد الصادق و الفرع الباسق و الفضل السابق، انا ابن من رضاه رضى الله و سخطه سخط الله، فهل لك ان تساميه يا معاويه؟

فقال: اقول لا تصديقا لقولك، فقال الحسن عليه السلام:

الحق ابلج، و الباطل لجلج، و لن يندم من ركب الحق، و قد خاب من ركب الباطل، و الحق يعرفه ذوو الالباب.

ثم نزل معاویه و اخذ بيد الحسن و قال: لا مرحبا بمن ساك

خطبه آن حضرت در شناسایی خود و صفات زمامدار

روایت شده: روزی عمرو بن عاص به معاویه گفت: نزد حسن بن علی علیهما السلام بفرست و بگو بالای منبر رفته و خطبه بخواند، شاید در سخن گفتن عاجز شود، و بدین وسیله او را در هر محفلی از این جهت مسخره خواهیم کرد، معاویه نزد ایشان فرستاد، امام بالای منبر رفت، در حالی که مردم و رؤسای اهل شام جمع شده بودند، امام حمد و ثنای الهی گفت، آنگاه فرمود:

ای مردم! هر که مرا می شناسد که مرا می شناسد، و آن کس که مرا نمی شناسد بداند من حسن پسر علی بن ابی طالب هستم، من

پسر پیامبر خدایم، پسر آن کس که خداوند، زمین را برایش پاک و سجده گاه قرار داد، من پسر چراغ فروزان و فرزند پیامبر بشارت دهنده و بیم دهنده و بیم رسانم، پسر آخرین پیامبران، و پیشوای فرستادگان، و رهبر پرهیزگاران، و برگزیده پروردگار جهانیانم، من پسر کسی هستم که بعنوان رحمت به سوی جهانیان فرستاده شده، و من پسر کسی هستم که بر جن و انس برانگیخته شد.

معاویه که از سخن امام به سختی افتاده بود، سخن ایشان را قطع کرد و گفت: ای ابا محمد، از این سخنان ما را واگذار، و از ویژگیهای خرما برای ما سخن بگو - قصد او آن بود که امام خجالت کشیده و سخن نگوید - امام فرمود: آری، خرما به وسیله باد بارور می شود، و حرارت خورشید آن را می پزد، و خنکی شب آن را خوشبو و تازه اش می کند، آنگاه امام به سخن اول خود بازگشت و فرمود: من پسر کسی هستم که خواستش به درگاه خدا پذیرفته می شد، من پسر کسی هستم که شفاعتش مقبول قرار می گیرد، من پسر کسی هستم که نخستین فردی است که از زمین مبعوث می گردد، من پسر کسی

هستم که در بهشت را می کوبد، و در برایش گشوده می شود و داخل آن می شود، من پسر کسی هستم که فرشتگان در جنگ به یاریش می شتافتند، و غنائم برایش حلال گشت، به وسیله ترس از فاصله یک ماه یا بیشتر یاری شد.

امام در این سخنان بود، تا اینکه دنیا بر معاویه تیره و تار شد، و از اهل شام و غیر آن ها هر که امام را نمی شناخت او را شناخت.

معاویه گفت: ای حسن، آرزو داشتی که خلیفه شوی اما خلیفه نیستی امام فرمود:

خلیفه کسی است که به روش پیامبر عمل کند، و به اطاعت الهی گردن نهد، و کسی که ستم می کند و سنتهای الهی را تعطیل گذارده، و به دنیا همچون پدر و مادر خود دلبستگی دارد، و بندگان الهی را بردگان و مال خدا را غارت می کند خلیفه نمی باشد، و لکن او کسی است که به زور حکومتی را به چنگ آورده، و از آن به مدت کوتاهی بهره می برد و به زودی دورانش پایان می یابد، لذتش تمام شده و تبعات آن بر عهده اش باقی می ماند، و اینگونه می باشد که خداوند فرموده: و نمی دانی شاید آن آزمایشی برای شما باشد و بهره مندی تا مدتی کم، آنان را چند سال بهره مند ساختیم آن گاه آنچه به ایشان وعده داده شده بود (عذاب الهی) فرا رسید و آنچه از آن بهره مندند، ایشان را بی نیاز نمی کند.

و آن گاه با دست به معاویه اشاره کرد، و از منبر پائین آمد.

و در روایتی اینگونه آمده است:

معاویه گفت: حتی یک نفر در قریش نیست که از نعمت ها و بخشندگی های ما بهره مند نباشد، امام فرمود:

آری، کسی که پس از خواری به وسیله او عزت یافتی، و کمی خود را به فراوانی رسانیدی.

معاویه گفت: ای حسن آنان کیانند، فرمود:

کسانی که نمی خواهی آنان را بشناسی.

و امام ادامه داد: من فرزند کسی هستم که بر پیر و جوان قریش پیشوا بود، من فرزند کسی هستم

که در کرامت بر همه مردمان آقائی داشت، من فرزند کسی هستم که بر مردم جهان در راستی و بخشندگی برتری داشت، شاخه ای بارور بود، و در برتریها پیشگام، من فرزند کسی هستم که خشنودی او خشنودی خداوند، و خشمش خشم او می باشد پس ای معاویه آیا حق داری به چنین کسی جسارت کنی.

معاویه گفت: نه، گفتارت را درست می دانم، امام فرمود:

حقیقت روشن است و باطل تاریک، آنکس که به حق گرائید پشیمان نشد، و کسی که کار باطل نمود زیانکار گردید، و حقیقت را درست اندیشان می شناسند.

معاویه از منبر پایین آمد و دست امام را گرفت و گفت: هر که به تو بدی کند از آفرین دور باد.

خطبه فی توصیف نفسه و معاویه

اشاره

روی ان معاویه قدم المدینه، فقام خطیبا، فقال: این علی ابن ابیطالب، فقام الحسن بن علی علیه السلام، فخطب و حمد الله و اثنی علیه، ثم قال:

انه له یبعث نبی الا جعل له وصی من اهل بینه، و لم یکن نبی الا و له عدو من المجرمین، و ان علیا علیه السلام کان وصی رسول الله من بعده، و انا ابن علی و انت ابن صخر، و جدك حرب و جدی رسول الله، و امك هند و امی فاطمه، و جدتی خدیجه و جدتك نثیله، فلعن الله الامنا حسبا، و اقدمنا كفرا و اخملنا ذکرا، و اشدنا نفاقا

فقال عامه اهل المجلس: آمین، فنزل معاویه فقطع خطبته

خطبه آن حضرت در شناسایی خود و معاویه

روایت شده: هنگامی که معاویه به مدینه آمده خطبه خواند و گفت: علی بن ابیطالب کجاست، امام حسن علیه السلام برخاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: پیامبری مبعوث نشده مگر آنکه از خاندانش برای او جانشینی مقرر شده است، و پیامبری نبوده جز آن که از ستمگران دشمنی برای او وجود داشته است، و علی علیه السلام وصی پیامبر خدا بعد از اوست، و من پسر علی و تو پسر صخر هستی، جد تو حرب و جد من پیامبر خداست، و مادرت هند و مادرم فاطمه است، و جده ام خدیجه و جده ات نثیله است، خداوند از رحمتش دور دارد آنکه از میان من و تو از جهت نسب پست تر، از جهت کفر با سابقه تر، و نامش کمتر، و نفاقش بیشتر است.

تمامی مردمی که حاضر بودند گفتند: خدایا اجابت کن، معاویه از منبر پائین آمد، و خطبه اش را قطع کرد.

خطبه فی توصیف نفسه

اشاره

روی ان معاویه سأل الحسن علیه السلام ان یصعد المنبر و ینتسب فصعد فحمد الله و اثنی علیه ثم قال:

ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فساین له نفسی، بلدی مکه و منی، و انا ابن المروه و الصفا، و انا ابن النبی المصطفی، و انا ابن من علا الجبال الرواسی، و انا ابن من کسا محاسن وجهه الحیاء، و انا ابن فاطمه سیده النساء، و انا ابن قلیلات العیوب، نقیات، الجیوب.

و اذن المؤذن، فقال: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، فقال:

یا معاویه، محمد ابی ام ابوک؟ فان قلت: لیس بابی فقد کفرت، و ان قلت: نعم، فقد اقررت.

ثم قال:

اصبحت

قریش تفتخر علی العرب بان محمدا منها، و اصبحت العرب تفتخر علی العجم بان محمدا منها، و اصبحت العجم تعرف حق العرب بان محمدا منها، یطلبون حقنا و لا یردون الینا حقنا.

خطبه آن حضرت در توصیف خودش

روایت شده که معاویه از امام حسن علیه السلام خواست که بر بالای منبر رفته و نسب خود را بیان دارد، امام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! هر که مرا می شناسد که مرا می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد بزودی خود را برای او توصیف می کنم، شهرم مکه و منی و فرزند مروه و صفا هستم، و من پسر

پیامبر برانگیخته شده هستم، و من فرزند کسی هستم که بر بالای کوههای استوار رفته، و من پسر کسی هستم که زیباییهای چهره اش را از حیا پوشانید، و من پسر فاطمه برترین زنان هستم، و من پسر کسانی هستم که عیوبشان اندک و دامن هایشان پاک است.

در این حالت مؤذن اذان گفت، و بیان داشت: گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست و گواهی می دهم که حمد و فرستاده خداست، امام فرمود:

ای معاویه! محمد پدرت یا پدر من، اگر بگوئی پدر من نیست حق را پوشانده ای، و اگر بگوئی: آری، اقرار نموده ای.

سپس فرمود:

قریش بر عرب افتخار می کند که محمد از آنانست، و عرب بر عجم افتخار می کند که محمد از آنان می باشد، و عجم به عرب احترام می گذارد، چون محمد از آنانست، حق ما را طلب می کنند اما حقمان را به ما باز نمی گردانند.

خطبه فی تحریض الناس لاتباعهم

اشاره

معاشر الناس! عفت الدير، و محیت الاثار، و قل الاضطبار، فلا قرار علی همزات الشیاطین و حکم الخائنین، الساعه و الله صحت البراهین، و فصلت الایات، و بانت المشکلات، و لقد کنا نتوقع تمام هذه الايه و تاویلها، قال

الله تعالی: و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل، افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم، و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین [۴۰].

فقد مات و الله جدى رسول الله صلى الله عليه و آله و قتل ابى عليه السلام، و صاح الوسواس الخناس، و دخل الشك فى قلوب الناس، و نعق ناعق الفتنة، و خالفتم السنه، فيالها من فتنه صماء بكماء عمياء، لا يسمع لداعيها، و لا يجاب مناديتها، و لا يخاف واليها، ظهرت كلمه النفاق، و سيرت رايات اهل الشقاق، تكالبت جيوش اهل المراق من الشام و العراق، هلموا رحمكم الله الى الايضاح و النور الواضح، و العلم الجحججاج، و الافتتاح الى النور الذى لا يطفى، و الحق الذى لا يخفى.

يا ايها الناس! تيطقظوا من رقد الغفله، و من نهزه الوسعه، و من تكاثف الظلمه، و من نقصان مخلصه، فوالذى فلق الحبه و برأ النسمة، و تردى بالعظمه، لئن قام الى منكم عصمه بقلوب صافيه، و نيات مخلصه، لا يكون فيها شوب نفاق، و لانيه افتراق، لاجاهدان بالسيف قدما قدما، و لاضعن من السيوف جوانبها، و من الرماح اطرافها، و من الخيل سناكبها.

خطبه آن حضرت در ترغيب مردم به پيروي از آنان

ای مردم! شهرها نابود، و آثار از بین رفت، صبر و شکیبائی اندک گردید پس بر وسوسه های شیطانی و حکم خیانتکاران قدرت تحمل نیست، به خدا سوگند که هم اکنون دلایل اثبات، و آیات الهی برتر، و مشکلات آشکار شد، و ما در انتظار تحقق این آیات و تأویل آنها بودیم. خداوند می فرماید: «محمد تنها رسول الهی است که قبل از او نیز پیامبرانی بوده اند، اگر بمیرد یا

کشته شود آیا شما به گذشته خود رجوع می کنید، و هر که به گذشته خود رجوع کند به خداوند ضرر نمی رساند، و خداوند شاگردان را پاداش می دهد».

سوگند به خدا که جدم پیامبر خدا مرد و پدرم کشته شد، و وسوسه گر ناپیدا صیحه و فریاد زد، و شک در قلوب مردم وارد شد، و ندای فتنه جو و آشوب گر ظاهر گردید، و با سنت پیامبر مخالفت گردید، پس ای وای از فتنه کور و کر و لال، که سخن خواننده

شنیده نشده و منادی آن جواب داده نمی شود، و با رهبر آن مخالفت نمی گردد، و نفاق آشکار و پرچمهای تفرقه افکنان به حرکت در آمد، و لشکریان خارج شوندگان از دین از شام و عراق مجتمع شدند، خداوند شما را رحمت کند بشتابید به روشنی نور درخشان و پرچم مرد نیرومند، و به نوری که هرگز خاموش نگردد، و حقی که مخفی نشود.

ای مردم! از خواب غفلت برخاسته و از فرصت گسترده و از تاریکی بسیار، و از کم بودن راه رهایی برخیزید، سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد و عظمت را بر خود پوشانید، اگر از میان شما گروهی با من باشند که قلبهای صاف و نیاتی صادق داشته باشند، که در آن نفاق نبوده و قصد، تفرقه افکنی نداشته باشند، قدم قدم با شمشیر با آنان می جنگم، و شمشیرها و نیزه ها را در اطراف آنان قرار داده، و اسبها را در اطراف ایشان به حرکت در آورم.

خطبه فی عله صلحه

اشاره

روی انه لما ضرب علیه السلام بخنجر مسموم عدل الی موضع مسمی بطن

جریح، و علیها عم المختار، و قال المختار لعمه: تعال حتی نأخذ الحسن و نسلمه الی معاویه، و بعد ان علموا الشیعه به هموا بقتل المختار، فتلطف عمه بالعفوا عنه ففعلوا.

فقال الحسن علیه السلام:

ویلکم والله ان معاویه لایفی لاحد منکم بما ضمنه فی قتلی، و انی اظن ان وضعت یدی فی یده فاسالمه، لم یترکنی ادین لدین جدی صلی الله علیه و آله.

و انی اقدر ان اعدالله عزوجل و حدی، ولکنی کانی انظر الی ابنائکم واقفین علی ابواب ابنائهم یستسقونهم و یستطعمونهم بما جعل الله لهم، فلا یسقون و لا یطعمون، فبعدا و سحقا لما کسبته ایدیهم، و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

خطبه آن حضرت در علت صلح ایشان

روایت شده: هنگامی که امام با خنجر مسموم مورد حمله قرار گرفت به مکانی بنام «بطن جریح» که عمومی مختار بر آن حکومت می کرد رفت، مختار به عمویش گفت: بیا تا حسن بن علی را گرفته و به معاویه تسلیم نمایم، هنگامی که شیعیان قصد او را دانستند قصد کشتن مختار را کردند، عمویش از آنان خواست که از او درگذرند، آنان نیز درگذشتند.

امام علیه السلام فرمود:

وای بر شما، سوگند بر خود معاویه به آن چه در مورد قتل من با شما پیمان بسته وفا نمی کند، و می دانم که اگر دست به دست او دهم و تسلیم او کردم، نمی گذارد که به دین جدم باشم.

و من می توانم که به تنهایی عبادت پروردگارم را بنمایم، اما من به فرزندان شما می نگرم که در کنار درهای خانه های فرزندان ایشان قرار گرفته و در مقابل آنچه خداوند به آنان داده است از آنان درخواست آب و غذا می

کنند، اما به آنان آب و غذا نمی دهند، پس دور باد بر آن به سبب آنچه انجام داده اند، و ستمکاران بزودی می دانند که در چه جایگاهی قرار خواهند گرفت.

خطبه لما لامه بعض الناس علی بیعتهم

اشاره

و يحكم ما تدررون ما عملت، و الله الذي عملت خير لشيعتي مما طلعت عليه الشمس او غربت، الا تعلمون اني امامكم و مفترض الطاعه عليكم، و احد سيدى شباب اهل الجنه بنص من رسول الله صلى الله عليه و آله على؟

قالوا: بلى، قال:

اما علمتم ان الخضر لما خرق السفينه و اقام الجدار و قتل الغلام، كان ذلك ساخطا لموسى بن عمران عليه السلام، اذ خفى عليه وجه الحكمه فى ذلك، و كان ذلك عندالله تعالى ذكره حكمه و صوابا.

اما علمتم انه ما منا احد الا و يقع فى عنقه بيعته لطاغيه زمانه، الا القائم الذى يصلى خلفه روح الله عيسى بن مريم عليه السلام، فان الله عزوجل يخفى ولادته و يغيب شخصه، لئلا يكون لاحد فى عنقه بيعه اذا خرج.

ذاك التاسع من ولد اخى الحسين، ابن سيده النساء، يطيل الله عمره فى غيبته، ثم يظهره بقدرته، فى صوره شاب دون الاربعين سنه، ذلك ليعلم ان الله على كل شىء قدير.

خطبه آن حضرت هنگامی که ایشان را بر بیعت با معاویه مورد سرزنش قرار دادند

وای بر شما نمی دانید که من چه عملی را انجام دادم، سوگند به خدا آن چه انجام دادم برای شیعیانم بهتر از چیزهائی است که خورشید بر آنها تابیده یا غروب کرده است، آیا نمی دانید به تنصیص پیامبر که من امام شما و اطاعتم بر شما واجب است و یکی از دو آقای جوانان اهل بهشتم؟

گفتند: آری، فرمود:

آیا نمی دانید هنگامی که خضر کشتی را سوراخ و دیوار را تعمیر کرد و آن جوان را کشت، این اعمال موسی را خشمگین ساخت، زیرا دلیل این امور بر او پوشیده بود، اما حکمت و صحت آن نزد خداوند مشخص بود.

آیا نمی دانید

که هیچیک از ما اهل بیت نیست جز آن که بیعت طاغوت زمانش بر گردن اوست، جز قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد، خداوند ولادتش را مخفی و او را پنهان می نماید، تا هنگام خروج بیعت کسی بر گردن او نباشد.

او نهمین فرزند برادرم حسین است، پسر برترین زنان است، خداوند عمرش را در غیبتش طولانی می گرداند، آنگاه به قدرتش او را به صورت جوانی کمتر از چهل سال ظاهر می سازد، آن به خاطر اینست که بدانند خداوند بر هر کار قادر است.

خطبه فی عله صلحه

اشاره

انما هادنت حقنا للدماء و صیانتها، و اشفاقا علی نفسی و اهلی و المخلصین من اصحابی.

خطبه آن حضرت در مورد علت صلح خود

بخاطر حفاظت کردن و ریخته نشدن خونها، و بخاطر محبتم به خودم و خاندانم و یاران مخلصم صلح کردم.

خطبه بعد ان طلب اصحابه نقض بیعتہ

اشاره

انتم شیعتنا و اهل مودتنا، فلو كنت بالحزم فی امر الدنيا اعمل، و لسلطانها ارکض و انصب، ما کان معاویه باباس منی باسا، و لا اشد شکیمه، و لا امضی عزیزه، ولکنی اری غیر ما رأیتم، و ما اردت بما فعلت الا حقن الدماء.

فارضوا بقضاء الله و سلموا لامره، و الزموا بیوتکم و امسکوا - او قال: - کفوا ایدیکم حتی یستریح بر او یستراح من فاجر.

خطبه آن حضرت بعد از آن که اصحابش از او خواستند که نقض بیعت کند

شما شیعیان و دوستان ما هستید، اگر می خواستم تلاشم در امور دنیایی باشد، و به قدرت دنیایی می اندیشیدم، معاویه در این زمینه از من قویتر و نیرومندتر، و عزمش بیشتر از من نبود، اما نیتم غیر آن چیزی است که شما می اندیشید، و عملی که انجام داده ام، بخاطر جلوگیری از ریختن خونها بوده.

پس به قضاء الهی راضی باشید، و به امر او تسلیم باشید، و در خانه هایتان مانده و سکوت اختیار کنید - یا فرمود: عملی انجام ندهید تا نیکوکار در راحتی قرار داشته باشد، یا از دست فاجر در راحتی باشد.

مناظرات آن حضرت علیه السلام

مناظرته فی فضل ابیه

اشاره

اجتمع عند معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن العاص، و عتبه بن ابی سفیان، و الولید بن عقبه بن ابی معیط، و المغیره بن ابی شعبه، و قد تواطؤوا علی امر واحد.

فقال عمرو بن العاص لمعاوية: الا تبعث الى الحسن بن علي فتحضره، فقد احيا سنه ابيه، و خفقت النعال خلفه، امر فاطيع و قال فصدق، و هذان يرفعان به الى ما هو اعظم منهما، فلو بعثت اليه فقصرنا به و بأبيه، و سبناه اباه، و صغرنا بقدره و قدر ابيه، و قعدنا لذلك حتى صدق لك فيه.

فقال لهم معاوية: اني اخاف ان يقلدكم قلائد، يبقى عليكم عارها، حتى ندخلكم قبوركم، و الله ما رأيت قط الا كرهت جنابه و هبت عتابه، و اني ان بعثت اليه لانصفنه منكم.

فبعثوا الى الحسن عليه السلام، فلما اتاه الرسول قال له: يدعوك معاوية، قال: و من عنده؟ قال الرسول: عنده فلان و فلان، و سمى كلا منهم باسمه، فقال الحسن عليه السلام: ما لهم خر

عليهم السقف من فوقهم و اتاهم العذاب من حيث لا يشعرون.

فلما اتى معاوية رجب به و حياه، و صافحه، فقال معاوية: اجل، ان هولاء بعثوا اليك و عصوني ليقروك ان عثمان قتل مظلوما، و ان اباك قتله، فاسمع منهم ثم احبهم بمثل ما يكلمونك، فلا يمنعك مكاني من جوابهم.

فقال الحسن عليه السلام: فسبحان الله، البيت بيتك و الاذن فيه اليك، و الله لئن اجبتهم الى ما ارادوا اني لاستحيى لك من الفحش، و ان كانوا غلبوك على ما تريد، اني لاستحيى لك من الضعف، فبأيهما تقر و من ايهما تعتذر، و اما اني لو علمت بمكانهم و اجتماعهم لجنثت بعدتهم من بني هاشم، مع اني مع وحدتي هم او حش مني من جمعهم، فان الله عزوجل لولي اليوم و فيما بعد اليوم، فمرهم فليقولوا فاسمع، و لا حول و لا قوه الا بالله العلي العظيم.

ثم تكلموا كلهم، و كان كلامهم و قولهم كله وقوعا في على عليه السلام، ثم سكتوا، فتكلم ابو محمد الحسن بن على عليه السلام فقال:

الحمد لله الذي هدى اولكم باولنا، و اخركم باخرنا، و صلى الله على جدى محمد النبى و اله و سلم، اسمعوا منى مقالتي و اعيرونى فهمكم، و بك ابدا يا معاويه، انه لعمر الله يا ازرق ما شتمنى غيرك و ما هولاء شتمونى، و لا سبنى غيرك و ما هولاء سبونى، ولكن شتمتنى و سببتنى، فحشا منك و سوء راي، و بغيا و عدوانا، و حسدا علينا و عداوه لمحمد صلى الله عليه و آله قديما و حديثا.

وانه والله لو كنت انا و هولاء يا ازرق مشاورين في مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله، و حولنا المهاجرون و

الانصار ما قدروا ان يتكلموا به و لا استقبلونى بما استقبلونى به

فاسمعوا منى ايها الملاء المجتمعون المتعاونون على، و لا تكتموا حقا علمتموه، و لا تصدقوا بباطل ان نطقت به، و سأبدأ بك يا معاويه، و لا اقول فيك الا دون ما فيك.

انشدكم بالله هل تعلمون ان الرجل الذي شتمتموه صلى القبلتين كليهما، و انت تراهما جميعا، و انت فى ضلاله تعبد اللات و العزى، و بايع البيعتين كليهما بيعه الرضوان و بيعه الفتح، و انت يا معاويه بالاولى كافر و بالاخري ناكث؟

ثم قال:

انشدكم بالله هل تعلمون ان ما اقول حقا، انه لفيكم مع رسول الله صلى الله عليه و آله يوم بدر و معه رايه النبى صلى الله عليه و آله و المؤمنين، و معك يا معاويه رايه المشركين، و انت تعبد اللات و العزى، و ترى حرب رسول الله صلى الله عليه و آله فرضا واجبا؟ و

لقیکم یوم احد و معه رایه النبى، و معک یا معاویه رایه المشرکین؟ و لقیکم یوم الاحزاب و معه رایه رسول الله و معک یا معاویه رایه المشرکین؟

کل ذلك یفلج الله حجته و یحق دعوته و ینصدق احدوثته، و ینصر رایته، و کل ذلك رسول الله یرى عنه راضیا فى المواطن کلها ساخطا علیک.

ثم انشدکم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله حاصر بنى قریظه و بنى النضیر، ثم بعث عمر بن الخطاب و معه رایه المهاجرین، و سعد بن معاذ و معه رایه الانصار، فاما سعد بن معاذ فخرج و حمل جریحا، و اما عمر فرجع هاربا، و هو یجبن اصحابه و یجبنه اصحابه، فقال رسول الله صلی الله علیه و

آله: لا عطين الرايه غدا رجلا یحب الله و رسوله، و یحبه الله و رسوله، کرار غیر فرار، ثم لا یرجع حتى یفتح الله علی یدیه.

فتعرض لها ابوبکر و عمر و غیرهما من المهاجرین و الانصار، و علی یومئذ ارمد شدید الرمد، فدعاه رسول الله صلی الله علیه و آله فتفل فى عینه، فبراء من رمده، و اعطاه الرايه فمضى، و لم یثن حتى فتح الله علیه بمنه و طوله، و انت یومئذ بمکه عدو لله و لرسوله؟ فهل یستوی بین رجل نصح الله و لرسوله، و رجل عادى الله و رسوله؟ ثم اقسم بالله ما اسلم قلبک بعد، و لکن اللسان خائف فهو یتکلم بما لیس فى القلب!

انشدکم بالله اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله استخلفه علی المدینه فى غزوه تبوک، و لا سخطه ذلك و لا کرهه، و تکلم فى المنافقون، فقال: لا تخلفنى یا رسول الله فانى لم اتخلف عنک فى غزوه قط، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: انت وصیى و خلیفتى فى اهلى بمنزله هارون من موسى، ثم اخذ بید علی علیه السلام، فقال: ایها الناس

من تولانى فقد تولى الله، ومن تولى عليا فقد تولانى، و من اطاعنى فقد اطاع الله، و من اطاع عليا فقد اطاعنى، و من احب عليا فقد احبنى.

ثم قال:

انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال فى حجه الوداع: ايها الناس! انى قد تركت فيكم ما لم تضلوا بعده، كتاب الله و عترتى اهل بيتى، فاحلوا حلاله و حرما حرامه، و اعملوا بمحكمه و امنوا بمتشابهه، و قولوا: امنا بما

انزل الله من الكتاب، و احبوا اهل بيتى و عترتى، و والوا من والاهم و انصروهم على من عاداهم، و انهما لن يزالا فيكم حتى يردا على الحوض يوم القيامة.

ثم دعا و هو على المنبر عليا فاجتذبه بيده فقال: اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، اللهم من عادى عليا فلا تجعل له فى الارض مقعدا، و لا فى السماء مصعدا، واجعله فى اسفل درك من النار.

و انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال له: انت الذائد عن حوضى يوم القيامة، تذود عنه كما يذود احدكم الغريبه من وسط ابله.

انشدكم بالله اتعلمون انه دخل على رسول الله صلى الله عليه و آله فى مرضه الذى توفى فيه، فبكى رسول الله صلى الله عليه و آله فقال على: ما يبكيك يا رسول الله؟ فقال: يبكينى انى اعلم ان لك فى قلوب رجال من امتى ضغائن، لا يبدونها لك حتى اتولى عنك؟

انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله حين حضرته الوفاه و اجتمع عليه اهل بيته، قال: اللهم هولاء اهل بيتى و عترتى، اللهم وال من والاهم، و عاد من عاداهم، و قال: انما مثل اهل بيتى، فيكم كسفينه نوح، من دخل فيها نجا، و من تخلف عنها غرق.

و انشدکم باللہ اتعلمون ان اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ قد سلموا علیہ بالولایہ فی عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و حیاته؟

و انشدکم باللہ اتعلمون ان علیا اول من حرم الشهوات کلها علی نفسه من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ، فانزل اللہ عزوجل: «یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طیبات ما

احل لکم و لا تعتدوا ان اللہ لا یحب المعتدین - و کلو مما رزقکم اللہ حلالا طیباً و اتقوا اللہ الذی انتم به مؤمنون»، و کان عنده علم المنايا و علم القضايا و فصل الكتاب، و رسوخ العلم و منزل القرآن.

و کان رهط لا نعلمهم یتمون عشره نباهم اللہ انهم مؤمنون، و انتم فی رهط قریب من عده، اولئک لعنوا علی لسان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ، فاشهد لکم و اشهد علیکم انکم لعناء اللہ علی لسان نبیه کلکم.

و انشدکم باللہ هل تعلمون ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ بعث الیک لتکتب له لبني خزيمه حين اصابهم خالد بن الوليد فانصرف اليه الرسول فقال: هو يأكل، فاعاد الرسول الیک ثلاث مرات، کل ذلك ينصرف الرسول اليه و يقول: هو يأكل، فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ: اللهم لا تشبع بطنه، فهي و اللہ فی نهتمک و اکلک الی يوم القيامة.

ثم قال:

انشدکم باللہ هل تعلمون ان ما اقول حقا، انک يا معاويه کنت تسوق بايک علی جمل احمر يقوده اخوک هذا القاعد، و هذا يوم الاحزاب، فلعن رسول اللہ القائد و الراكب و السائق، فكان ابوک الراكب، و انت يا ارزق السائق، و اخوک هذا القاعد القائد.

انشدکم باللہ هل تعلمون ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ لعن اباسفيان فی سبعة مواطن:

اولهن: حین خرج من مکة الى المدینة و ابوسفیان جاء من الشام، فوقع فيه ابوسفیان فسبه و اوعده، و هم ان یبطش به ثم صرفه الله عزوجل عنه.

والثانیة: یوم العیر حیث طردها ابوسفیان لیحرزها من رسول الله.

و الثالثة: یوم احد، قال رسول الله صلی الله علیه و

آله: الله مولانا و لامولی لکم، و قال ابوسفیان: لنا العزی و لا عزی لکم، فلعن الله و ملائکته و رسله و المؤمنون اجمعون.

و الرابعة: یوم حنین یوم جاء ابوسفیان یجمع قریش و هوازن و جاء عینیه بغطفان و الیهود، فردهم الله بغیظهم لم ینالو خیرا، هذا قول الله عزوجل انزل فی سورتین فی کلتهما، ینسب اباسفیان، و اصحابه کفارا، و انت یا معاویه یومئذ مشرک علی رأى ابیک بمکه، و علی یومئذ مع رسول الله صلی الله علیه و آله و علی رایه و دینه.

والخامسة: قول الله عزوجل: «و الهدی معکوفاً، ان ینلغ محله» [٤١]، و صددت انت و ابوک و مشرک کو قریش رسول الله، فلعن الله لعنه شملته و ذریته الى یوم القیامة.

و السادسة: یوم الاحزاب یوم جاء ابوسفیان بجمع قریش، و جاء عینیه بن حصین بن بدر بغطفان، فلعن رسول الله القاده و الاتباع و الساقه الى یوم القیامة، فقیل: یا رسول الله اما فی الاتباع مؤمن؟ قال: لا تصیب اللعنه مؤمنا ممن الاتباع، اما القاده فلیس فیهم مؤمن و لا مجیب و لا ناج.

و السابعة: یوم الثنیة، یوم شد علی رسول الله صلی الله علیه و آله اثنا عشر رجلا، سبعة منهم من بنی امیه، و خمسة من سائر قریش، فلعن الله تبارک و تعالی و رسول الله من حل الثنیة غیر النبی صلی الله علیه و آله و سائقه و قائده.

ثم انشدكم بالله هل تعلمون ان اباسفيان دخل على عثمان حين بويع في مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله فقال: يابن اخي هل علينا من عين؟ فقال: لا، فقال ابوسفيان: تداولوا الخلافه، يا فتیان بنی امیه، فوالذی نفس

ابی سفیان بیده، ما من جنه و لا نار؟

و انشدكم بالله اتعلمون ان اباسفيان اخذ بيد الحسين حين بويع عثمان، و قال: يابن اخي اخرج معي الى بقیع الغرقد، فخرج حتى اذا توسط القبور اجتره، فصاح باعلى صوته: يا اهل القبور الذی كنتم تقاتلوننا علیه صار بایدینا و انتم رمیم، فقال الحسين بن علی علیه السلام: قبح الله شیتک و قبح وجهک، ثم نتریده و ترکه، فلولا النعمان بن بشیر اخذ بیده و رده الى المدینة لهلک.

فهذا لك يا معاويه، فهل تستطيع ان ترد علينا شيئا من لعنتك يا معاويه، و ان اباك اباسفيان، كان يهم ان يسلم فبعث اليه بشعر معروف مروى فى قریش و غيرهم تنهاه عن الاسلام و تصده.

و منها: ان عمر بن الخطاب و لاک الشام فختت به، و ولاك عثمان فتربصت به ريب المنون، ثم اعظم من ذلك جرأتک على الله و رسوله انك قاتلت عليا عليه السلام، و قد عرفته و عرفت سوابقه، و فضله و علمه، على امر هو اولى به منك و من غيرك، عند الله و عند الناس، و لاذيته بل اوطأت الناس عشوه، و ارقت دماء خلق من خلق الله بخدعك و كيدك و تمويهك، فعل من لا يؤمن بالمعاد و لا يخشى العقاب.

فلما بلغ الكتاب اجله صرت الى شر مثوى و على الى خير منقلب، و الله لك بالمرصاد فهذا لك يا معاويه خاصه، و ما امسكت عنه من مساويك و عيوبك فقد كرهت به التطويل.

و اما انت يا عمرو بن عثمان، فلم تكن للجواب حقيقا بحمقك، ان تتبع هذه الامور، فانما مثلك مثل البعوضه اذ قالت للنخله: استمسكى فانى اريد ان انزل عنك،

فقات لها النخله: ما شعرت بوقوعك، فكيف يشق على نزولك، و انى والله ما شعرت انك تجسر ان تعادى لى فيشق على ذلك، و انى لمجيبك فى الذى قلت.

ان سبك عليا عليه السلام اينقض فى حسبه، او يباعد من رسول الله، او يسوء بلاءه فى الاسلام، او بجور فى حكم، او رغبه فى الدنيا، فان قلت واحده منها فقد كذبت.

و اما قولك: ان لكم فينا تسعه عشر دما بقتلى مشركى بنى اميه ببدر، فان الله و رسوله قتلهم، و لعمري ليقتلن فى بنى هاشم تسعه عشر، و ثلاثه بعد تسعه عشر، ثم يقتل من بنى اميه تسعه عشر و تسعه عشر فى موطن واحد، سوى ما قتل من بنى اميه لا يحصى عددهم الا الله.

و ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال: اذا بلغ ولد الوزغ ثلاثين رجلا، اخذوا مال الله بينهم دولا، و عباده خولا، و كتابه دغلا، فاذا بلغوا ثلاثمائه و عشرا حقت اللعنه عليهم و لهم، فاذا بلغوا اربعمائه و خمسه و سبعين كان هلاكهم اسرع من لو ك تمره، فاقبل الحكم ابن ابى العاص، و هم فى ذلك الذكر و الكلام، فقال رسول الله: اخفظوا اصواتكم فان الوزع يسمع، و ذلك حين راهم رسول الله صلى الله عليه و آله و من يملك بعده منهم امر هذه الامه - يعنى فى المنام - فساء ذلك و شق عليه.

فانزل الله عزوجل فى كتابه: «و ما جعلنا الرؤيا التى اريناك الا فتنة للناس و الشجره المعلنه فى القرآن» [٤٢] يعنى بنى اميه و انزل ايضا: «ليه القدر خير من الف شهر» [٤٣]، فاشهد

لكم و اشهد عليكم ما سلطانكم بعد قتل على

الا الف شهر التى اجلها الله عزوجل فى كتابه.

و اما انت يا عمرو بن العاص، الشانى اللعين الابتر، فانما انت كلب، اول امرک ان امک بغیه، و انک ولدت على فراش مشترک، فتحاكمت فيک رجال قريش، منهم ابوسفیان بن الحرب و الوليد بن المغیره، و عثمان بن الحارث، و النضر بن الحارث بن كلدہ، و العاص بن وائل، كلهم يزعم انک ابنه، فغلبهم عليك من بين قريش الامهم حسبا، و اخبثهم منصبا، و اعظمهم بغیه.

ثم قمت خطيبا و قلت: انا شانى محمد، و قال العاص بن وائل: ان محمدا رجل ابتر لا ولد له، فلو قد مات انقطع ذكره، فانزل الله تبارك و تعالى: «ان شانك هو الابتر» [٤٤].

و كانت امك تمشى الى عبد قيس تطلب البغیه، تأتيهم فى دورهم و رحالهم و بطون اوديتهم، ثم كنت فى كل مشهد يشهده رسول الله من عدوه، اشدهم له عداوه و اشدهم له تكذيبا.

ثم كنت فى اصحاب السفينه الذين اتوا النجاشى و المهجر الخارج الى الحبشه فى الاشاطه بدم جعفر بن ابى طالب و سائر المهاجرين الى النجاشى، فحاق المكر السىء بك، و جعل جدك الاسفل، و ابطل امنيتك، و خيب سعيك، و اكذب احدوثتك، و جعل كلمه الذين كفروا السفلى و كلمه الله هى العليا.

و اما قولك فى عثمان، فانت يا قليل الحياء و الدين، الهبت عليه نارا ثم هربت الى فلسطين تتربص به الدوائر، لما اتاك خبر قتله حبست نفسك على معاويه، فبعته دينك يا خبيث بدنيا غيرك، و لسنا نلومك على بغضنا، و لم نعاتبك على حبنا، و انت عدو لبنى هاشم، فى الجاهليه و الاسلام، و قد هجوت رسول الله صلى الله عليه

و آله بسبعين بيتا من شعر، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: اللهم انى لا احسن الشعر و لا ينبغى لى ان اقوله فالعن عمرو بن العاص بكل بيت الف لعنه.

ثم انت يا عمرو المؤثر دنیاك على دینك، اهدیت الى النجاشى الهدایا و رحلت الیه رحلتك الثانیه، و لم تنهك الاولى عن الثانیه، كل ذلك ترجع مغلوبا حسیرا، تريد بذلك هلاك جعفر و اصحابه، فلما اخطاك ما رجوت و املت، احلت على صاحبك عماره بن الولید.

و اما انت يا ولید بن عقبه، فوالله ما الومك ان تبغض علیا، و قد جلدك فى الخمر ثمانین جلده، و قتل اباك صبرا بیده يوم بدر، ام كيف تسبه و قد سماه الله مؤمنا فى عشره آیات من القران و سماك فاسقا، و هو قول الله عزوجل: «افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا یستوون» [۴۵]، و قوله: «ان جاءكم فاسق ببناء فبینوا ان تصیبوا قوما بجهاله فتصبحوا على ما فعلتم نادمین» [۴۶].

و ما انت و ذكر قریش، انما انت ابن علی من اهل صفوریه، اسمه: ذكوان، و اما زعمك انا قتلنا عثمان، فوالله ما استطاع طلحه و الزبیر و عائشه ان یقولوا ذلك لعلی بن ابی طالب، فكيف تقوله انت.

و لو سألت امك من ابوك اذ تركت ذكوان فالصقتك بعقبه من ابی معیط، اكتسبت بذلك عند نفسها سناء و رفعه، و مع ما اعد الله لك و لابیك و لامك من العار و الخزی فى الدنيا و الاخره، و ما الله بظلام للعبید.

ثم انت يا ولید، والله اكبر فى المیلاد ممن تدعى له، فكيف تسب علیا و لو اشتغلت بنفسك لتثبت نسبك الى ابیک لا الى

من تدعى له، و لقد قالت لك امك: يا بنى ابوك والله الام و اخبث من عقبه.

و اما انت يا عتبه بن ابی سفیان، فوالله ما انت بحصیف فاجاوبك، و لا عاقل فاعاتبك، و ما عندك خیر یرجى، و ما كنت و لو سببت علیا لاعیر به علیك، لانك عندى لست بكفو

لعبد علی بن ابی طالب فارد علیک و اعاتبک، ولكن الله عزوجل لك و لاییک و امك و اخیک لبالمرصاد، فانت ذریه ابائک، الذین ذکرهم الله فی القرآن، فقال: «عامله ناصبه - تصلى نارا حامیه - تسقى من عين انیه - الی قوله - من جوع» [۴۷].

و اما وعیدک ایای ان تقتلنی، فهلا قتلت الذی وجدته علی فراشک مع حلیتک، و قد غلبک علی فرجها و شرکک فی ولدها، حتی الصق بک ولدا لیس لک، ویلا لک، لو شغلت بنفسک بطلب ثأرك منه لکنت جدیرا و لذلك حریا، اذ تسومنی القتل و توعدنی به.

و لا الومک ان تسب علیا، و قد قتل اخاک مبارزه، و اشترک هو و حمزه بن عبدالمطلب فی قتل جدک، حتی اصلاهما الله علی ایدیهما نار جهنم، و اذاقهما العذاب الالیم، و نفی عمک بامر رسول الله صلی الله علیه و آله.

و اما رجائی الخلافه، فلعمر الله ان رجوتها فان لی فیها لملتسما، و ما انت بنظیر اخیک، و لا بخلیفه ابیک، لان اخاک اکثر تمردا علی الله و اشد طلبا لاهراقه دماء المسلمین، و طلب ما لیس له باهل یخادع الناس و یمکرهم، و یمکرالله و الله خیر الماکرین.

و اما قولک: ان علیا کان شر قریش لقریش، فوالله ما حقر مرحوما و لا قتل مظلوما.

و اما انت یا

مغیره بن شعبه، فانک لله عدو، و لکتابه نابذ، و لنبيه مکذب، و انت الزانی و قد وجب علیک الرجم، و شهد علیک العدول البرره الاتقیاء، فاخر رجمک، و دفع الحق بالباطیل و الصدق بالاغالیط، و ذلك لما اعد الله لك من العذاب الالیم و الخزی فی الحیاة الدنیا، و لعذاب الاخره اخزی.

و انت الذی ضربت فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله حتى ادميتها و القت ما فى بطنها، استدلالاً منك لرسول الله صلى الله عليه و آله و مخالفه منك لامره، و اتنها كما لحرمته، و قد قال لها رسول الله صلى الله عليه و آله: يا فاطمه انت سيده نساء اهل الجنة، و الله مصيرك الى النار و جاعل و بال ما نطقت به عليك.

فباى الثلاثه سببت عليا، انقضا فى نسبه، ام بعدا من رسول الله، ام سوء بلاء فى الاسلام، ام جورا فى حكم، ام رغبه فى الدنيا، ان قلت بها فقد كذبت و كذبت الناس.

اتزعم ان عليا عليه السلام قتل عثمان مظلوما، فعلى و الله اتقى و انقى من لائمه فى ذلك، و لعمرى لئن كان على قتل عثمان مظلوما، فوالله ما انت فى ذلك فى شىء، فما نصرته حيا و لا تعصبت له ميتا، و ما زالت الطائف دارك تتبع البغايا و تحبى امر الجاهليه، و تمت الاسلام حتى كان ما كان فى امس.

و اما اعتراضك فى بنى هاشم و بنى اميه، فهو ادعاوك الى معاويه، و اما قولك فى شأن الاماره و قول اصحابك فى الملك الذى ملكتموه فقد ملك فرعون مصر اربعمائه سنه، و موسى و هارون نبیان مرسلان يلقيان ما يلقيان من الاذى، و هو

ملك الله يعطيه البر و الفاجر، و قال الله: «و ان ادرى لعله فتنه لكم و متاع الى حين» [٤٨]، «و اذا اردنا ان نهلك قريه امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا» [٤٩].

ثم قام الحسن عليه السلام فنفض ثيابه و هو يقول:

«الخبثات للخبثين و الخبيثون للخبثات» [٥٠]، هم و الله يا معاويه انت و اصحابك هؤلاء و شيعتك، «و الطيبون للطيبات اولئك مبرون مما يقولون لهم مغفره و رزق كريم» [٥١]، هم على بن ابى طالب عليه السلام و اصحابه و شيعته.

ثم خرج و هو يقول لمعاويه:

دق و بال ما کسبت یداک و ما جنت و ما قد اعد الله لک و لهم من الخزی فی الحیاه
الدنیا و العذاب الالیم فی الاخره.

فقال: معاویه لاصحابه: و انتم فذوقوا و بال ما جنیتم، فقال الولید بن عقبه: والله ما ذقنا الا
كما ذقت، و لا اجترأ علیک.

فقال معاویه: ألم أقل لکم انکم لن تنتقصوا من الرجل، فهلا اطعتمونى اول مره فانتصرتم
من الرجل اذ فضحکم، فوالله ما قام حتى اظلم على البيت، و هممت ان اسطو به، فلیس
فیکم خیر الیوم، و لا بعد الیوم.

و سمع مروان بن الحکم بما لقی معاویه و اصحابه المذکورون من الحسن بن علی علیه
السلام، فاتاهم فقال: افلا احضرتمونى ذلك، فوالله لاسبنه و لاسبین اباه و اهل البيت سبا
تتغنى به الاماء و العبيد، فأرسل معاویه الى الحسن بن علی علیه السلام، فلما جاء الرسول
قال له الحسن علیه السلام.

ما یرید هذا الطاغیه منى، و الله ان اعاد الکلام لاوقرن مسامعه یرقى علیه عاره و شناره الى
یوم القیامه.

فاقبل الحسن علیه السلام، فقال مروان: والله لاسبینک و

اباک و اهل بیتک سبا تتغنى به الاماء و العبيد.

فقال الحسن علیه السلام:

اما انت یا مروان، فلست سبیتک و لا سبیت اباک، ولكن الله عزوجل لعنک و لعن اباک
و اهل بیتک و ذریعتک و ما خرج من صلب ابیک الى یوم القیامه على لسان نبیه محمد، و
الله یا مروان ما تنکر انت و لا احد ممن حضر هذه اللعنه من رسول الله صلى الله علیه و آله

لك و لا بيك من قبلك، و ما زادك الله يا مروان بما خوفك الا طغيانا كبيرا، و صدق الله و صدق رسوله، يقول الله تبارك و تعالى: «و الشجره الملعونه فى القرآن و نخوفهم فما يزيدهم الا طغيانهم كبيرا» [۵۲]، و انت يا مروان و ذريتك الشجره الملعونه فى القرآن، و ذلك عن رسول الله صلى الله عليه و آله، عن جبرئيل، عن الله عزوجل.

فوثب معاويه فوضع يده على فم الحسن عليه السلام و قال: يا ابا محمد ما كنت فحاشا، و لا طياشا، فنفض الحسن عليه السلام ثوبه و قام فخرج، فتفرق القوم عن المجلس بغیظ و حزن، و سواد الوجوه فى الدنيا و الاخره.

مناظره آن حضرت نزد معاویه در فضیلت پدرش

نزد معاویه، عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن عاص و عتبه بن ابی سفیان و ولید بن عقبه بن ابی معیط و مغیره بن ابی شعبه گرد آمده بودند، و همه یک هدف داشتند (و آن تضعیف آن حضرت بود).

عمرو بن عاص به معاویه گفت: چرا نزد حسن بن علی نمی فرستی زیرا او روش پدرش را زنده کرده و مردم زیادی گرد او جمع شده اند، دستور می دهد و اطاعت می شود، و سخن می گوید

و پذیرفته می گردد، و این دو امر او را به مقامات بالاتری می رساند، اگر نزد او بفرستی ما او و پدرش را تضعیف کرده و به او و پدرش ناسزا گوئیم، و از ارزش او و پدرش بکاهیم، تا آنجا که او گفتار ما را بپذیرد.

معاویه گفت: می ترسم بر شما اموری را بیاویزد که ننگ آن تا زمان مرگتان باقی بماند، سوگند به خدا هر گاه او را دیدم دیدارش را ناپسند شمردم و از او هراسیدم، و اگر نزد او بفرستم میان شما به انصاف رفتار می کنم.

آن گاه نزد آن حضرت فرستاد، هنگامی که فرستاده نزد ایشان آمد گفت: معاویه تو را می خواند، امام فرمود: نزد او چه کسانی هستند؟

فرستاده گفت: نزد او این افراد هستند - و نام آنان را برد -، امام فرمود: آنان را چه شده است، چرا سقف بر سرشان فرو نمی ریزد، و عذاب الهی از جایی که گمان نمی کنند بر سرشان وارد نمی شود.

هنگامی که نزد معاویه رسید او از امام بسیار استقبال کرده و با ایشان مصافحه نمود، معاویه گفت: این گروه گفتارم را عمل نکرده و نزد تو فرستادند، تا از تو اقرار گیرند که عثمان مظلوم کشته شده است، و اینکه پدرت او را کشته است، گفتارشان را بشنو آنگاه بمانند کلامشان پاسخشان را بگو، وجود من تو را از سخن گفتن باز ندارد.

امام فرمود: سبحان الله، خانه خانه تو و اجازه در آن از توست، سوگند به خدا اگر به آنان پاسخ دهم از ناسزا گوئی به تو حیا می کنم، و اگر آنان بر اراده تو غالب

گردیدند، از ضعف تو حیا و شرم دارم، به کدامیک اقرار داشته و از کدامیک معذرت می خواهی، و اگر گردهمائی آنان را می دانستم به عده آنان از بنی هاشم می آوردم، چه آنکه وجود من به تنهایی برای آنان ترسناکتر است از وجود همگی آنان برای من، خداوند امروز و روزهای دیگر سرپرست من خواهد بود، دستور ده تا بگویند، می شنوم، و نیرو و توانی جز به اراده خداوند نیست.

آنگاه همگی آنان سخن گفتند و تمامی کلامشان ناسزا گوئی به علی علیه السلام بود، آنگاه ساکت شدند، امام علیه السلام به سخن گفتن پرداخت و فرمود:

سپاس خدای را که پیشینیان شما را به پیشینیان ما و غیر آنان را به دیگران از ما هدایت فرمود، و درود خدا بر جد من محمد و خاندان او باد، سختم را بشنوید و در آن بیندیشید،

و ای معاویه به تو آغاز می کنم، ای معاویه سوگند به خدا آنان به من ناسزا نگفته بلکه تو ناسزا گفتی، و آنان مرا شماتت نمودند بلکه تو مرا شماتت کردی، و این عملها از تو انجام گرفت، و این به خاطر ناسزا گوئی و عقیده زشت و تجاوز گری و دشمنی و حسادت تو بر ما و دشمنی ات بر محمد صلی الله علیه و آله می باشد که در گذشته و حال وجود دارد.

و سوگند به خدا اگر من و ایشان در مسجد پیامبر حضور داشته باشیم و اطراف ما مهاجرین و انصار قرار داشتند، آنان قادر به بیان چنین مطالبی نبوده و جرأت ذکر این گفتارها را نداشتند.

ای گروهی که در اینجا جمع شده و

بر علیه من متحد گردیده اید بشنوید، و حقی که به آن آگاهید را کتمان نکنید، و اگر سخن باطلی را گفتم آن را تصدیق ننمائید، و ای معاویه از تو شروع می کنم، و کمتر از آن چه باید بگویم را در مورد تو بیان می دارم.

شما را به خدا سوگند آیا می دانید مردی را که به او دشنام دادید به دو قبله (بیت المقدس و کعبه) نماز گزارده و تو هر دوی آنها را دیده ای، در حالی که تو در گمراهی بوده و لات و عزی را می پرستیدی، و او دو بار بیعت کرد، یعنی بیعت رضوان و بیعت فتح، در حالی که تو ای معاویه به بیعت اولی کافر و بیعت دومی را شکستی.

آنگاه فرمود:

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید آنچه می گویم حق است، او شما را در حالی که با پیامبر بود در جنگ بدر ملاقات کرد، و با او پرچم پیامبر و مؤمنین بود، و با تو ای معاویه پرچم مشرکین، و تو لات و عزی را می پرستیدی و جنگ با پیامبر را امری واجب می

دانستی، و در جنگ احد با شما برخورد کرد، در حالی که پرچم پیامبر با او، و ای معاویه پرچم مشرکین در دست تو قرار داشت، و در جنگ احزاب با شما برخورد کرد، در حالی که پرچم پیامبر با او، و ای معاویه پرچم مشرکین در دست تو قرار داشت.

تا اینکه خداوند به دست پدرم مسلمانان را پیروز و حجتش را آشکار ساخت، و دینش را یاری نمود و سخنش را تصدیق کرد، و در تمامی

این موارد پیامبر از او راضی و بر تو خشمگین بود.

آنگاه شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر بنی قریظه و بنی نضیر را محاصره کرده بود، آنگاه در حالی که عمر بن خطاب پرچم مهاجرین و سعد بن معاذ پرچم انصار را به دست داشت آنان را به سوی جنگ فرستاد، سعد بن معاذ به سوی میدان جنگ رفت و مجروح برگردانده شد، و اما عمر فرار کرد و برگشت در حالی که اصحابش را می ترساند و اصحابش او را می ترسانند، پیامبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست داشته و خدا و رسول او را دوست دارند، حمله کننده بود و فرار نمی کند، آنگاه باز نمی گردد مگر آنکه خداوند پیروزی را به دستش محقق سازد.

ابوبکر و عمر و دیگر مهاجرین و انصار خودشان به پیامبر عرضه می کردند تا به آن عنوان انتخاب شوند، و علی علیه السلام آن روز بیمار بود و چشمانش درد می کرد، پیامبر او را نزد خود خواند و در چشمهایش آب دهان ریخت و آن حضرت سالم گردید، و پیامبر پرچم را به او داد، و باز نگشت تا اینکه به یاری الهی پیروزی را به دست آورد، و تو آن روز در مکه بودی و دشمن خدا و پیامبرش به شمار می رفتی، آیا مردی که خدا و رسولش را یاری می کرد با کسی که دشمن خدا و رسولش است مساوی می باشند؟ آنگاه به خدا سوگند می خورم که هنوز قلبت ایمان نیاورده، ولکن زبانت می ترسد و از

این رو به آن چه در قلب نیست سخن می گوید.

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر او را در جنگ تبوک به عنوان جانشین خود در مدینه قرار داد، در حالی که او را دشمن نداشته و از او خشمگین نبوده، منافقین در این مورد سخن گفتند و آن را عیبی بر آن حضرت تلقی کردند، علی علیه السلام گفت: ای پیامبر مرا در شهر مگذار چرا که تاکنون در غزوه ای تو را تنها نگذارده ام، پیامبر فرمود: تو وصی و خلیفه من در خاندانم هستی همانگونه که هارون نسبت به موسی علیه السلام چنین بود، آنگاه دستهای علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم هر که مرا دوست دارد خداوند را دوست داشته، و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا اطاعت کند خداوند را اطاعت کرده، و هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت نموده، و هر که مرا دوست بدارد خداوند را دوست داشته، و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است.

آنگاه فرمود:

شما را بخدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر در حجه الوداع گفت: ای مردم من در میان شما دو چیز را باقی می گذارم که بعد از آن هرگز گمراه نگردید، و آن کتاب خدا و خاندانم می باشند، حلال قرآن را حلال و حرامش را حرام بشمارید، و به محکم آن عمل و به متشابهش ایمان آورید، و بگوئید: به آن چه خداوند در کتابش فرستاده ایمان داریم، و خاندانم را دوست بدارید، و هر که آنان را دوست می دارد

مرا دوست داشته و آنان را در مقابل دشمنانشان یاری کنید، و این دو در میان شما باقی می مانند تا در روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

آنگاه در حالی که روی منبر بود علی علیه السلام را نزد خود خواند و او را به دست خود گرفت و فرمود: خداوند دوستدار او را دوست و دشمنانش را دشمن دار، خداوندا برای هر که با علی دشمنی کند جایگاهی در زمین و راه فراری در آسمان قرار مده، و او را در بدترین درجات آتش قرار بده.

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر به او فرمود: تو در روز قیامت مردم را از کنار حوضم دور می کنی، همچنان که شما شتر غریب را از میان شترانش دور می گردانید.

شما را بخدا سوگند، آیا می دانید که او در بیماری پیامبر که در آن رحلت فرمود بر ایشان وارد شد، پیامبر گریست، علی علیه السلام فرمود: ای پیامبر چرا می گریی؟ فرمود: برای آن می گریم که می دانم در قلوب گروهی از امتم کینه هایی است که آن را زمانی آشکار می کنند که از دنیا بروم.

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر در هنگام وفات در حالی که خاندانش کنارش جمع شده بودند فرمود: خداوندا اینان خاندان و اهل بیتم می باشند، خداوندا دوستداران شان را دوست داشته و دشمنانشان را دشمن دار، و فرمود: مثل اهل بیتم در میان شما مانند کشتی نوح است، هر که داخل آن گردد نجات یافته و هر که از آن کناره گیرد غرق می شود.

و شما

را به خدا سوگند، آیا می دانید که اصحاب پیامبر در عهد آن حضرت و در زمان زندگی او به ولایت و رهبری به علی علیه السلام سلام کردند.

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که علی علیه السلام اولین کسی است که در میان اصحاب پیامبر لذائد دنیوی را بر خود حرام کرد، و خداوند این آیه را نازل فرمود: «ای ایمان آوردندگان چیزهای پاکی که بر شما حلال شد را بر خود حرام نکنید و تجاوز ننمائید که خداوند تجاوزگران را دوست ندارد- و از آنچه خداوند بر شما نازل کرده و حلال و پاک است بخورید و نسبت به خداوند که به آن ایمان دارید راه تقوا پیشه خود سازید»، و نزد او دانش زمان مرگها و دانش احکام و کتاب خداوند، و علم راسخ و قرآن نازل شده می باشد.

و گروهی بودند که عدد آنها را نمی دانیم که به ده نفر می رسیدند و خداوند خبر داد که ایشان مؤمن هستند، و شما نیز در گروهی هستید که تنها به همان تعداد می باشید، آنان در زبان پیامبر لعنت شده اند، شما را شاهد گفته و بر شما گواهم که تمامی شما از طرف پیامبر لعنت شده اید.

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر نزد تو فرستاد تا نامه ای برای بنی خزیمه بنویسی - زمانی که خالد بن ولید با آنان برخورد کرد - فرستاده نزد پیامبر آمد و گفت: او در حال خوردن است، سه بار فرستاده نزد تو آمد و هر باز نزد پیامبر باز می گشت و می گفت او غذا می

خورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند شکمش را هرگز سیر مگردان، سوگند به خدا که آن تا روز قیامت در غذای تو تحقق می یابد.

سپس فرمود:

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که آنچه می گویم حق است، ای معاویه در روز احزاب که پدرت روی شتر سرخ موئی نشسته بود و تو آن را از عقب و برادرت آن را

از جلو حرکت می دادید، و پیامبر شخصی که سوار بر آن بود و کسی که از عقب و از جلو آن را حرکت می داد را لعنت کرده، و پدرت سوار آن، و تو ای معاویه از پشت سر و برادرت از جلو آن را هدایت می کردید.

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر ابوسفیان را در هفت جا لعنت کرد:

۱ - هنگامی که از مکه به مدینه حرکت کرد و ابوسفیان از شام سر رسید، و آن حضرت را ناسزا گفت و آن حضرت را ترسانید و خواست آن حضرت را دستگیر کند، و خداوند شر او را از پیامبر دور گرداند.

۲ - روزی که (کاروان مشرکین قریش از شام آمد و پیامبر می خواست آن را توقیف کند ولی) ابوسفیان کاروان را از بیراهه به مکه برد تا به دست پیامبر نیفتد (و جنگ بدر صورت گرفت).

۳ - در روز احد، پیامبر فرمود: خدا مولای ماست و شما مولا و سرپرست ندارید، و ابوسفیان گفت: ما عزیزی داریم و شما عزیزی ندارید، پس خداوند و فرشتگان و پیامبران و مؤمنان او را لعنت کردند.

۴ - روز حنین، روزی که ابوسفیان قریش و هوازن و

عینه غطفان و یهود را مجتمع و بر ضد پیامبر بسیج کرد، پس خداوند آنان را با ناراحتی بازگرداند در حالی که خیر و نیکی به ایشان نرسیده بود، این سخن خداوند است که نازل کرد، و ابوسفیان و اصحابش را کفار نامید، و تو ای معاویه در آن روز در مکه بوده و بر دین پدرت یعنی شرک قرار داشتی، و علی در آن روز با پیامبر و بر دین و عقیده او بود.

۵ - سخن خدای بزرگ است: «و قربانی را که نمی گذارند به جایگاهش برسد» و تو و پدرت و مشرکین قریش مانع رفتن پیامبر شدید، پس خداوند او را لعنت کرد، لعنتی که او و فرزندان او را تا روز قیامت شامل می گردد.

۶ - روز احزاب، روزی که ابوسفیان و قریش و عیینه بن حصین بن بدر غطفان را گرد آوردند، و پیامبر رهبر و تابعین و دنباله روندگانش را تا روز قیامت لعنت کرد، گفته شد: ای پیامبر آیا در دنباله روندگانش مؤمنی نیست؟ فرمود: در میان دنباله روندگانش لعنت شامل مؤمنان نمی گردد، اما در هر آن در بین آنان مؤمن و اجابت کننده و نجات یافته ای نیست.

۷ - روزی که دوازده نفر نسبت به پیامبر سوء قصد کرده بودند، هفت نفر آنان از بنی امیه و پنج نفر از دیگر افراد قریش بودند، پس خداوند و پیامبرش آنانکه از تنگه عبور کردند را لعنت کردند، غیر از پیامبر و کسانی که از عقب و جلو شتر ایشان را حرکت می دادند.

شما را به خدا سوگند، آیا میدانید که ابوسفیان بر عثمان وارد شد، زمانی که در مسجد پیامبر با او بیعت شده بود و گفت: ای پسر برادرم آیا کسی ما را می بیند؟ گفت: نه، ابوسفیان گفت: ای جوانان بنی امیه خلافت را بین خود بگردانید، سوگند به آنکه جان ابوسفیان به دست اوست بهشت و دوزخی وجود ندارد.

و شما را بخدا سوگند، آیا میدانید ابوسفیان دست حسین علیه السلام را گرفت، در زمانی که با عثمان بیعت شد، و گفت: ای پسر برادرم مرا به بقیع ببر، پس خارج شد تا زمانی که به وسط قبرستان رسیدند که دست خود را کشید و به صدای بلند فریاد زد: ای به گور رفته ها که دیروز در مورد (حکومت) با ما می جنگیدید امروز به دست ما رسیده و شما

خاک گردیده اید، حسین بن علی علیه السلام گفت: خداوند موهای سفیدت را زشت و چهره ات را کریه گرداند، آنگاه دستش را کشید و او را رها کرد، و اگر نعمان بن بشیر دست او را نمی گرفت و به مدینه نمی آورد هلاک می گردید.

این برای تو بود ای معاویه، پس آیا می توان یکی از این لعنت ها را به ما بازگردانی، و پدرت ابوسفیان قصد داشت مسلمان شود و تو شعر معروفی که در قریش و دیگر قبائل معروف است را نزد او فرستادی تا او را بازداري. و از آن جمله عمر بن خطاب تو را سرپرست شام نمود و خیانت ورزیدی و عثمان تو را حاکم نمود و تو در انتظار مرگش بودی، از آن بالاتر جرأت تو بر خدا و رسولش می باشد که با علی علیه السلام جنگ نمودی، در حالی که

او را شناخته و سوابق و فضل و علم او را نزد خدا و مردم در مورد امری که از تو و دیگران بر آن سزاوارتر است را می دانی، و بر مردم حاکم گردیدی و به کید و مکر و فریب، خون بسیاری از مردم را ریختی، و این کار کسی است که به جهان آخرت ایمان نداشته و از عقاب الهی نمی هراسد.

و هنگامی که زمان مرگ رسد تو به بدترین جایگاه رفته و علی در نیکوترین مکان قرار می گیرد و خدا در کمین توست، و ای معاویه این تنها برای تو بود، و بدیها و عیوبی که از آن ها سکوت اختیار کردم بخاطر طولانی شدن بوده است.

و اما تو ای عمرو بن عاص، به خاطر احمق بودن شایسته پاسخگوئی نیستی، پی جوئی این امور برای تو مانند مگسی است که به درخت می گوید: بایست که می خواهم روی شاخه هایت بنشینم، درخت به او می گوید: من اصلاً متوجه نشستن تو نشدم چگونه نشستن تو بر من دشوار باشد، و سوگند به خدا گمان نمی کنم که قدرت داشته باشی که با من دشمنی کنی تا بر من دشوار آید، اما من به گفتارت پاسخ می گویم.

ناسزا گوئیت به علی علیه السلام آیا از ارزشش می کاهد، یا او را از پیامبر دور می گرداند، یا عملکردش را در اسلام ناپسند می نماید، یا او را متهم به ظلم در حکم، یا رغبتی به دنیا می کند، اگر یکی از آنها را بگوئی دروغ گفته ای.

و اما سخن تو: برای شما در نزد ما نوزده خون است، به سبب

کشتن مشرکین بنی امیه در جنگ بدر، در حالی که خدا و رسولش آنان را کشتند، و به جان خودم سوگند شما از بنی هاشم نوزده نفر و سه نفر بعد از نوزده نفر را می کشید، آنگاه نوزده نفر و نوزده نفر در یک مکان از بنی امیه کشته می شوند، غیر از آنانکه از بنی امیه کشته می شوند و عددشان را تنها خدا می داند.

و پیامبر فرمود: هنگامی که فرزندان قورباغه سی نفر شدند مال خدا را غارت، و بندگانش را عبید و برده، و کتابش را راه فریب قرار می دهند، در این حال که پیامبر مشغول سخن بود حکم بن ابی العاص وارد شد، پیامبر فرمود: سختان را آهسته گوئید چرا که قورباغه می شنود، و این زمانی بود که پیامبر آنان و کسانی که بعد از او رهبری این امت را به دست می گیرند را در خواب دید، و این امر او را اندوهگین کرد و بر او سخت آمد.

و پس خداوند در کتابش این آیه را نازل کرد: «و خوابی را که به تو نمایاندم تنها برای آزمایش مردم و دیدن درختی که در قرآن مورد لعنت قرار گرفته دادیم» که مراد بنی امیه می باشد، و همچنین نازل فرمود: «شب قدر بهتر از هزار ماه است»، شما را شاهد گرفته و خود گواهی می دهم که بعد از شهادت علی علیه السلام قدرت شما بیش از هزار ماه که خداوند در کتابش مقرر داشته امتداد نمی یابد.

و اما تو ای عمرو بن عاص، استهزاء کننده ملعون، که نسلت منقطع گردیده، تو از آغاز پرخاشگر بودی، مادرت

زناکار بود و در بستری به دنیا آمدی که به چند نفر تعلق داشتی، و مردان قریش در مورد تو اختلاف کردند، از آن جمله ابوسفیان بن حرب و ولید بن مغیره و عثمان بن حارث و نضر بن حارث بن کلد و عاص بن وائل، همگی تو را بچه خود می دانستند، و از بین آنان کسی پیروز شد که از جهت نژاد پست تر و از جهت مقام پائین تر، و از جهت زناکاری بیشتر از همه بوده است.

آنگاه برخاسته و گفتی: این محمد را استهزاء می کنم، و عاص بن وائل گفت: محمد مردی است که فرزند نداشته و نسلش منقطع است، اگر بمیرد از بین می رود، خداوند این آیه را نازل کرد استهزاء کننده تو نسلش منقطع است.

و مادرت نزد قبیله عبد قیس می رفت تا زنا کند، در خانه ها و مجالس و دشتهای آنان به دنبال زنا کردن می گشت، آنگاه تو در هر مکانی که پیامبر با دشمنان برخورد داشت حاضر بودی، در حالی که از همه دشمنتر و تکذیب کننده تر نسبت به آن حضرت بشمار می رفتی.

آنگاه در میان افرادی که در کشتی حاضر بودند و نزد نجاشی می رفتند تا خون جعفر بن ابی طالب و یارانش را بریزند، قرار داشتی، اما فریب زشتت به خودت رجوع کرد، و آرزویت بر باد رفت، و امیدت نا امید گردید، و تلاشت زائل، و کوششت به نتیجه نرسید، و سخن خداوند برتر و سخن کافران پست گردید.

و اما سخن تو در مورد عثمان، ای کسی که کم حیا و بی دینی، آتشی را بر او افروختی،

آنگاه به فلسطین گریخته و در انتظار پیش آمدن بلاها بر او بودی، هنگامی که خبر قتل او به تو رسید، خود را در اختیار معاویه قرار دادی، ای خبیث دینت را به دنیای دیگری فروختی، و ما تو را بر دشمنی با خود ملامت نکرده و بر محبتتان سرزنش نمی کنیم، و

تو در جاهلیت و اسلام دشمن بنی هاشم بودی، و پیامبر را به هفتاد بیت شعر هجو کردی، پیامبر فرمود: خداوندا من شعر را به خوبی بلد نیستم، و سزاوار نیست که شعر بگویم، پس عمرو بن عاص را در مقابل هر بیت هزار لعنت بفرست.

آنگاه تو ای عمرو، دنیایت را بر دینت ترجیح می دهی، به نجاشی هدایایی را دادی و دومین بار نزد او کوچ کردی، و ماجرای مرحله اول تو را از دوباره رفتن نزد او باز نداشت، در هر مورد نا امید و شکست خورده باز می گشتی، مقصدت هلاک کردن جعفر و یارانش بود، هنگامی که امید و آرزویت زائل گردید به دوستت عماره بن ولید امرت را وا گذاردی.

و اما تو ای ولید بن عقبه، سوگند به خدا تو را در بغض علی ملامت نمی کنم، در حالی که تو را درباره شراب خواری هشتاد ضربه تازیانه زد، و پدرت را در روز بدر به قتل رسانید، یا چگونه او را ناسزا می گوئی در حالی که خداوند او را در ده آیه از قرآن مؤمن و تو را فاسق نامید، و سخن خداوند است که می فرماید: «آیا کسی که مؤمن است مانند کسی که فاسق است می باشد، آنان مساوی نیستند»، و سخن خداوند: «اگر

فاسقی نزد شما خبری آورد در مورد آن بررسی کنید تا جاهلانه با گروهی برخورد نکنید، و در مقابل کار خود پشیمان گردید».

و تو را چه به نام قریش را آوردن، و تو پسر شخصی سیاه پوست به نام ذکوان از اهل صفدریه هستی.

و اما اینکه گمان کردی که ما عثمان را کشتیم، سوگند به خدا که طلحه و زبیر و عایشه نتوانستند این نسبت را به علی بن ابی طالب علیه السلام بدهند، چگونه تو این نسبت را به او می دهی.

و اگر از مادرت در مورد پدرت سؤال کنی که ذکوان را ترک و تو را به عقبه بن ابی معیط منسوب ساخت، و به این وسیله در نزد خود مقام و جایگاهی یافت، و با آن چه خداوند برای تو و پدرت و مادرت از خواری و پستی در دنیا و آخرت آماده ساخته، و خداوند به بندگان ظلم نمی کند.

و تو ای ولید، الله اکبر در مورد ولادت از کسی که خود را به او منسوب ساخته ای، چگونه علی را ناسزا می گوئی، و ای کاش به خودت مشغول باشی تا نسبت خودت به پدرت را ثابت کنی نه به کسی که خود را به او منسوب کرده ای، و مادرت به تو گفت: ای پسر من سوگند به خدا که پدرت پست تر و خبیث تر از عقبه است.

و اما تو ای عتبه بن ابی سفیان، سوگند به خدا تو دانا نیستی تا پاسخت را بیان کنم، و عاقل نیستی تا تو را سرزنش نمایم، و نزد تو خیری که انتظار آن می رود نیست، و من نسبت به ناسزا

گوئیت به علی تو را ملامت نمی کنم، زیرا نزد من تو هم شأن بوده و بنده علی بن ابیطالب علیه السلام هم نیستی، تا پاسخت را گفته و ملامتت کنم، و لکن خدا نسبت به تو و پدر و مادر و برادرت در کمینگاه است، و تو فرزند پدرانت هستی که خداوند آنان را در قرآن یاد کرده و می فرماید: «کار کننده و رنج برنده - آتش سوزان را می چشد - از چشمه جوشان نوشانده شوند - تا آن جا که می فرماید: از گرسنگی».

و اما تهدیدت نسبت به من که مرا می کشی، چرا کسی که روی بسترت همراه با همسرت دیدی را به قتل نرساندی، در حالی که با او نزدیکی می کرد، و در فرزند او با تو شریک گردید، تا آنکه فرزند را به تو منسوب کرد، فرزندتی که برای تو نبود، وای بر تو، و اگر به خود مشغول بودی و انتقامت را از او می گرفتی شایسته تر بود، و تو برای آن سزاوارتری، تا اینکه مرا به قتل تهدید کرده و به آن می ترسانی.

و تو را از این که علی را ناسزا می گوئی ملامت نمی کنم، چرا که برادرت را در مبارزه به قتل رسانید، و او و حمزه در قتل پدرت شریک بودند، تا اینکه به دست آنان در جهنم سقوط نمودند، و عذاب دردناکی را به آنان چشانند، و عمویت به دستور پیامبر تبعید گردید.

و اما اینکه من آرزومند خلافتم، سوگند به خدا اگر بدان امیدوار باشم من لیاقت آن را دارم، و من مشابه برادرت (معاویه) نبوده و جانشین پدرت نیستم،

چرا که برادرت نسبت به خدا متمرّد و نسبت به ریختن خون مسلمانان و یافتن آنچه سزاوار آن نیست بسیار حریص است، مردم را مکر و فریب می دهد و خداوند نیز مکر می کند و او بهترین مکر کنندگان است.

و اما سخن تو که علی بدترین فرد قریش برای قبیله قریش بود، سوگند به خدا که شخص محترمی را تحقیر نکرد و مظلومی را نکشت.

و اما تو ای مغیره بن شعبه، تو دشمن خدا و رها کننده کتاب خدا و تکذیب کننده پیامبر خدا می باشی، و تو زناکار بوده، و سنگسار نمودنت واجب است، و انسانهای عادل و پاک و متقی بر زنایت گواهی دادند، اما سنگسار نمودنت را به تأخیر انداخت و حق را با باطل و سخن را با گفتارهای نادرست قبول نکرد، و اینها علاوه بر عذاب دردناک و پستی در دنیا که خداوند برایت مهیا ساخته است می باشد، و عذاب آخرت خوار کننده تر می باشد.

و تو کسی هستی که فاطمه دختر پیامبر را زدی، تا اینکه خونریزی نمود و فرزندش را سقط کرد، و این بخاطر آن بود که پیامبر را خوار گردانی و با دستورش مخالفت نموده

و احترامش را زائل سازی، در حالی که پیامبر فرموده بود: ای فاطمه تو برترین زن اهل بهشت هستی، و خداوند تو را در آتش افکنده و وبال گفتارت را دامنگیرت می کند

پس به کدامیک از این سه امر علی را ناسزا می گوئی: آیا نسبش ناقص است، یا از پیامبر دور می باشد، یا در اسلام کار بدی انجام داده است، یا در حکم و قضاوت ستم ورزید، یا در دنیا میل و رغبت دارد، اگر یکی از آنها را بیان نمائی دروغ گفته و مردم تو را تکذیب می کنند.

آیا گمان می کنی علی علیه السلام عثمان را مظلومانه کشته، سوگند به خدا که علی علیه السلام متقی تر و پاکتر از سرزنش کننده اش در این زمینه می باشد، سوگند به خدا اگر علی علیه السلام عثمان را مظلومانه می کشت به تو هیچ ارتباطی نداشت، تو او را در زمان زندگیش یاری نکرده و بعد از مرگ نیز از او یاری ننمودی، و همواره خانه ات در طائف زناکاران را می پرورانیدی، و امر جاهلیت را زنده و اسلام را می میراندی، تا آنکه آنچه تحقق یافت محقق شد.

و اما اعتراضت در بنی هاشم و بنی امیه، آن ادعای توست نزد معاویه، و اما سخنت در شأن امارت و رهبری و سخن یارانیت در خلافتی که تصاحب کرده اید، فرعون نیز چهار صد سال بر مصر حکومت کرد، در حالی که موسی و هارون دو پیامبر بودند و آزارهای بسیاری را تحمل کردند، و این ملک خداست که به نیکو کار و بدکار می دهد، و خداوند می فرماید: «و نمی دانی شاید آن آزمایشی برای شما و بهره مندی اندکی برای آنان باشد»، «و هنگامی که می خواهیم شهری را هلاک گردانیم دستور می دهیم که سرمایه دارانشان گناه کنند تا نزول عذاب بر آنان محقق گردد، آنگاه ایشان را نابود کنیم».

آنگاه امام حسن علیه السلام برخاست و پیراهنش را تکان داد در حالی که می گفت:

«زنان بد برای مردان و مردان بد برای زنان بد هستند»، سوگند به

خدا ای معاویه آنان تو و یاران تو هستند، «و مردان نیک برای زنان نیکند آنان از آنچه می گویند پاکیزه اند، برای آنان بخشش و روزی کریمانه می باشد»، آنان علی علیه السلام و یاران و پیروان او هستند.

آنگاه امام خارج شد در حالی که به معاویه می گفت:

بچش پیامد آنچه خود کسب کرده و به دست آوردی، و آن چه خداوند برای تو و آنان از خواری در دنیا و عذاب دردناک در آخرت آماده کرده است.

معاویه به اصحابش گفت: و شما نیز پیامد عمل خود را بچشید، ولید بن عقبه گفت: سوگند به خدا تو بسیار بیشتر از ما چشیدی، و تنها بر تو جسارت نمود.

معاویه گفت: آیا به شما نگفتم که نمی توانید، از مقام او بکاهید، چرا از آغاز فرمانم را اطاعت نکردید و خواستید از او یاری بخواهید، ولی شما را مسخره نمود، سوگند به خدا برنخاست تا آنکه خانه بر من تاریک گردید، و خواستم او را دستگیر کنم، امروز بعد از آن برای شما خیر و نیکی وجود ندارد.

مروان بن حکم این ماجرا را شنید، نزد آنان آمد و گفت: چرا مرا حاضر نکردید، سوگند به خدا او و پدر و خاندانش را به گونه ای ناسزا می گویم که کنیزان و بنده ها آن را در رقصهای خود بخوانند، معاویه نزد امام حسن علیه السلام فرستاد، هنگامی که فرستاده نزد ایشان آمد امام فرمود:

این طغیانگر از من چه می خواهد، سوگند به خدا اگر سخنش را تکرار کند گوشه‌هایش از مطالبی پر کنم که عیب و ننگ آن تا روز قیامت بر آنان باقی بماند.

هنگامی که

امام حسن علیه السلام نزد آنان رسید مروان گفت: سوگند به خدا تو و پدر و خاندانت را به گونه ای ناسزا گویم که کنیزان و بنده ها آن را در رقصهای خود بخوانند.

امام فرمود:

اما تو مروان من تو و پدرت را ناسزا نمی گویم، اما خدا تو و پدر و خاندان و فرزندان، هر که از صلب پدرت تا روز قیامت خارج شود، را بر زبان پیامبرش لعنت کرد، سوگند به خدا ای مروان تو و هیچکس از آنان که هنگام لعنت نمودن پیامبر حاضر بودند این امر را در مورد تو و پدرت انکار نمی کنند، در مقابل تهدید خداوند تجاوزگری تو زیادتر شد، و خدا و پیامبرش راست می گویند، خداوند می فرماید: «و شجره ملعونه در قرآن و آنان را می ترسانیم اما تنها طغیانگری و تجاوزگری آنان بیشتر می شود»، و تو ای مروان و فرزندان درخت ملعون در قرآن می باشید، و این امر از طرف پیامبر از جبرئیل از خداوند رسیده است.

معاویه برخاست و دست بر دهان امام حسن علیه السلام نهاد و گفت: ابا محمد تو ناسزاگو و پرخاشگر نبودی، امام حسن علیه السلام لباسهایش را جمع کرد و برخاست و خارج شد، گروه با ناراحتی و حزن و چهره های سیاه در دنیا و آخرت پراکنده شوند.

مناظرته فی تعریف نفسه و مساوی معاندیه

اشاره

روی ان الحسن بن علی علیه السلام وفد علی معاویه، فحضر مجلسه، و اذا عنده هولاء القوم، ففخر کل رجل منهم علی بنی هاشم، و وضعوا منهم، و ذکروا اشیاء ساءت الحسن بن علی علیه السلام و بلغت منه، فقال الحسن بن علی علیه السلام:

انا شعبه من خير الشعب،

و ابائی اکرم العرب، لنا الفخر و النسب و السماحه عند الحسب، و نحن من خير شجره
انبتت فروعاً نامیه، و اثماراً زاکیه، و ابداناً قائمه، فیها اصل الاسلام، و علم النبوه، فعلونا
حين شمع بنا الفخر، و استطلنا حين امتنع بنا العز، و نحن بحور زاخره لا تنزف، و جبال
شامخه لا تقهر.

فتکلم مروان بن الحکم و المغیره بن شعبه و وضعوه و ابيه، فتکلم الحسن علیه السلام فقال:

يا مروان اجبنا و خورا و ضعفا و عجزاً، زعمت انی مدحت نفسی و انا ابن رسول الله، و
شمخت بانفی و انا سید شباب اهل الجنه، و انما يبذخ و يتکبر و يلك من يريد رفع نفسه،
و يتبجح من يريد الاستطاله، فاما نحن فاهل بيت الرحمه، و معدن الكرامه، و موضع الخيره،
و كنز الايمان، و رمح الاسلام، و سيف الدين.

الا تصمت ثکلتک امک قبل ان ارمیک بالهوائل، و اسمک بمیسم تستغنی به عن اسمک،
فاما اياک بالنهاب و الملوک افی اليوم الذی ولیت فيه مهزوما، و انحجرت مذعورا،
فکانت غنیمتک هزیمتک، و غدرك بطلحه حين غدرت به فقتلته قبحا لک، ما اغلظ
جلده و جهک.

فنکس مروان رأسه و بقى المغیره مبهوراً، فالتفت الیه، الحسن علیه السلام فقال:

اعور ثقیف ما انت من قریش فافاخرک، اجهلتنی یا و يحک، انا ابن خیره الاماء، و سیده
النساء، غداناً رسول الله صلی الله علیه و آله بعلم الله تبارک و تعالی، فعلمنا تأویل القرآن
و مشکلات الاحکام، لنا العزه العلیا و الفخر و السناء.

و انت من قوم لم یثبت لهم فی الجاهلیه نسب، و لا لهم فی الاسلام نصیب عبد ابق ما له
و الافتخار عن مصادمه اللیث و مجاحشه الاقران،

نحن الساده و نحن المذاوید القاده، نحمى الذمار، و ننفى عن ساحتنا العار، و انا ابن نجیبات الابكار.

ثم اشرت زعمت الى وصى خير الانبياء، و كان هو بعجزك ابصر، و بخورك اعلم، و كنت للرد عليك منه اهلا، لو غرك فى صدرك و بدو الغدر فى عينك، هيهات لم يكن ليتخذ المضلين عضدا.

و زعمك انك لو كنت بصفين بزعاره قيس و حلم ثقيف، فبماذا ثكلتك امك، ابعجزك عند المقامات و فرارك عند المجاحشات؟ اما و الله لو التفت عليك من امير المؤمنين الاشاجع، لعلمت انه لا يمنعه منك الموانع، و لقامت عليك المرنات الهوالع.

و اما زعاره قيس، فما انت و قيسا، انما انت عبد ابق فثقف، فسمى ثقيفا فاحتل لنفسك من غيرها، فلست من رجالها، انت بمعالجه الشرك و موالج الزرائب اعرف منك بالحروف.

فاما الحلم، فای الحلم عند العبيد القيون، ثم تمنيت لقاء امير المؤمنين، فذاك من قد عرفت: اسد باسل، و سم قاتل، لا تقاومه الا بالسسه عند الطعن و المخالسه، فكيف ترومه الضبعان، و تناله الجعلان بمشيتها القهقرى.

و اما وصلتك فمكوره، و قرابتك مجهوله، و ما رحمك منه الا كينات الماء من خشفان الظباء، بل انت ابعد منه نسيا.

فوثب المغيره و السحن يقول لمعاويه:

اعذرنا من بنى اميه ان تجاوزنا بعد مناطقه القيون و مفاخره العبيد.

فقال معاويه: ارجع يا مغيره، هولاء بنو عبد مناف لا تقاومهم الصناديد و لا تفاخرهم المذاوید، ثم اقسم على الحسن عليه السلام بالسكوت، فسكت.

مناظره آن حضرت در شناسایی خود و عیوب مخالفین

روایت شده که امام حسن علیه السلام بر معاویه وارد شد و در مجلس او حضور یافت، در آنجا گروهی از یارانش حاضر بودند، هر یک از آنان افتخارات خود را بر بنی هاشم ذکر کرد و

از ارزش آنان کاستند، و مطالبی را ذکر کردند که بر امام حسن علیه السلام دشوار آمد و ایشان را ناراحت کرد، آنگاه ایشان به سخن پرداخت و فرمود:

من از بهترین قبائل، و پدرانم ارزشمندترین خاندان در عرب می باشم، در هنگام محاسبه افتخار و نسب برتر و جوانمردی برای ماست، و ما از بهترین درختی هستیم که شاخه های بارور و میوه های پاکیزه و بدنهای برجا مانده ای را رویانید، در آن اصل اسلام و علم نبوت است، آنگاه که جای افتخار رسید برتر گردیده، و آنگاه که از برتر شدن ما جلوگیری شد ما طلب برتری نمودیم، و ما دریاهاى عمیقی هستیم که تهی از آن نگرديده، و کوههای محکمی هستیم که مغلوب نمی گردیم.

در این هنگام مروان بن حکم و مغیره بن شعبه سخن گفتند و او و پدرش را کم ارزش جلوه دادند، امام حسن علیه السلام سخن گفت و فرمود:

ای مروان! آیا از ترس و خواری و ضعف و عجز سخن می گویی، گمان کردی که خود را ستودم در حالی که پسر پیامبر خدایم، و مقامم را بالا بردم در حالی که سرور جوانان اهل بهشتم، وای بر کسی که فخر می فروشد و تکبر می کند تا خود را برتر جلوه دهد، و کسی که خود را بزرگ می نمایاند، و قصد گردن فرازی دارد، اما ما خاندان رحمت و جایگاه کرامت و بزرگواری، و موضع خیر و نیکی، و معدن ایمان، و نیزه اسلام، و شمشیر دین هستیم.

مادرت به عزایت بنشیند چرا سکوت نمی کنی قبل از آن که امور هولناک را به سویت بفرستم و بیان

دارم، و تو را به نشانه ای بنمایانم که از نامت بی نیاز شوی، اما باز گشتت با غارت آیا در روزی بود که ناداری را سرپرستی کرده، و ترسوئی را پناه دادی، بهره و غنیمت فرارت بود و نیرنگت به طلحه، در زمانی که به او مکر زده و او را به قتل رساندی [۵۳] زشت باد چهره ات که چقدر کریه و ناپسند است.

مروان سر به زیر انداخت و مغیره مبهوت ایستاد، امام علیه السلام رو به مغیره کرد و فرمود:

ای کور قبیله ثقیف، تو را چه به قریش که نسبت به تو افتخار کنم، وای بر تو آیا مرا نمی شناسی، من پسر بهترین زنان و سرور زنان هستم، پیامبر ما را به علم الهی تغذیه کرده، و تأویل قرآن و مشکلات احکام را آموخته ایم، عزت برتر و افتخار و برتری از ماست.

و تو از گروهی هستی که در جاهلیت نسبی نداشته و در اسلام بهره ای ندارند، بنده فراری را چه شده که با شیران برخورد کرده و مزاحم قهرمانان گردد و دم از افتخار زند، ما سروران، و ما مدافعان برتر هستیم، از پیمانمان حمایت کرده و عیب و ننگ را از خود دور می کنیم، و من پسر زنان پاک هستم.

تو اشاره کردی - بر اساس گمانت - به وصی برترین پیامبران، و او به ناتوانیت داناتر و به ضعف آگاهتر بود، و تو برای رد کردن خودت نسبت به او شایسته تر هستی، به خاطر آن که غیظی که در دل داری و فریبی که از چشمهایت پیدا است، هیئات او گمراهان را یاور انتخاب نمی کرد [۵۴].

و گمان

تو که اگر در صفین بودی از نیرومندی قیس و مهارت ثقیف از همه سزاوارتر بودی، مادرت به عزایت بنشیند آیا این امور با ناتوانیت در میدانهای نبرد و فرارت در زمانهای سخت تحقق می پذیرد، سوگند به خدا اگر امیرالمومنین پرچم شجاعان را به تو می سپرد، می دیدی که سختیها او را از پای در نیاورده، و فریادهای هول انگیز می کشیدی.

و اما دلیری قیس، تو را چه کار به قیس، تو بنده فراری هستی که علوم می را آموختی، و از این رو ثقیف نامیده شدی، و بدین وسیله به حیل خود را از قبیله ثقیف برشمردی، تو از مردان آن قبیله نیستی، و تو به تعمیر وسایل صید و داخل شدن در آغل گوسفندان داناتری از جنگ نمودن و اما مهارت چه مهارتی نزد بردگان و بندگان می باشد.

خواستی با امیر المؤمنین ملاقات کنی، و او آنچنانکه تو او را شناختی: شیر بیشه و سمی کشنده بود، قهرمانان در هنگام نبرد در برابرش قدرت ایستادگی نداشتند، تا چه رسد که گرگها او را قصد کنند، و سوسک (مرد سیاه چهره) از عقب سر او را طلب نماید.

و اما نسبت مجهول و نزدیکانت ناشناخته اند، خویشاوندی تو به آن قبیله مانند نسبت حیوانات دریایی به آهوان صحرائی است، بلکه خویشاوندی تو از این نسبت دورتر است.

مغیره برخاست و امام حسن علیه السلام به معاویه می فرمود:

ما را از بنی امیه معذور بدار، بعد از سخن بردگان و افتخار نمودن بندگان.

معاویه گفت: ای مغیره باز گرد، اینان فرزندان عبد منافند، قهرمانان در مقابلشان قدرت ایستادگی نداشته، و بزرگان در مقابلشان قدرت فخر فروشی ندارند،

آنگاه امام حسن علیه السلام را سوگند داد که ساکت شود، و امام ساکت شد.

مناظرته فی فضلهم و ان الخلافة لا تصلح الا فیهم

اشاره

روی سلیم بن قیس قال: سمعت عبدالله بن جعفر ابی طالب قال: قال لی معاویه: ما اشد تعظیمک للحسن و الحسین، ما هما بخیر منک و لا ابوهما بخیر من ابیک، لولا ان فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله لقلت ما امک اسماء بنت عمیس بدونها، قال:

فغضبت من مقالته و اخذنی ما لا املك - ثم ذکر قول عبدالله ابن جعفر و ابن عباس فی فضل الحسن و الحسین علیهما السلام، و ما همه سمعا عن النبی صلی الله علیه و آله فی فضلهم، الی ان قال:

قال معاویه: ما تقول یا حسن علیه السلام قال:

یا معاویه! قد سمعت ما قلت و قال ابن عباس، العجب منک یا معاویه و من قله حیائک و من جرأتک علی الله حین قلت: قد قتل الله طاغیتکم و رد الامر الی معدنه، فانت یا معاویه معدن الخلافه دوننا؟!

ویل لک یا معاویه و للثلاثه قبلک، الذین اجلسوک هذا المجلس و سنوا لک هذه السنه، لا قولن کلاما ما انت اهلہ، و لکنی اقول لتسمعه بنو ابی هؤلاء حولی.

ان الناس قد اجتمعوا علی امور کثیره، لیس بینهم اختلاف فیها و لا تنازع و لا فرقه: علی شهاده ان لا اله الا الله، و ان محمدا رسول الله و عبده، و الصلوات الخمس، و الزکاه المفروضه، و صوم شهر رمضان و حج البيت، ثم اشياء کثیره من طاعه الله التي لا تحصی و لا یعدها الا الله.

و اجتمعوا علی تحريم الزنا و السرقة و الکذب و القطیعه و الخیانه، و اشياء کثیره من معاصی الله

التى لا تحصى و لا يعدها الا الله.

و اختلفوا فى سنن اقتتلوا فيها، و صاروا فرقا يلعن بعضهم بعضا، و هى الولايه، و يبرأ بعضهم من بعض، و يقتل بعضهم بعضا ايهم احق و اولى بها، الا فرقه تتبع كتاب الله و سنه نبيه صلى الله عليه و آله، فمن اخذ بما عليه اهل القبلة الذى ليس فيه اختلاف، و رد علم ما اختلفوا فيه الى الله، سلم و نجا به من النار و دخل الجنه.

و من وفقه الله و من عليه و احتج عليه بان نور قلبه بمعرفه و لاه الامر من ائمتهم و معدن العلم اين هو، فهو عند الله سعيد و لله ولى، و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله: رحم الله امرىء علم حقا فقال فغتم او سكت فسلم.

نحن نقول اهل البيت: ان الائمه منا، و ان الخلافه لا تصلح الا فينا، و ان الله جعلنا اهلها فى كتابه و سنه نبيه صلى الله عليه و آله، و ان العلم فينا و نحن اهله، و هو عندنا مجموع كله بحذافيره، و انه لا يحدث شىء الى يوم القيامه حتى ارش الخدش الا وهو عندنا مكتوب باملاء رسول الله صلى الله عليه و آله و خط على عليه السلام بيده.

و زعم قوم انهم اولى بذلك منا، حتى انت يا ابن هند تدعى ذلك، و تزعم ان عمر ارسل الى ابى انى اريد ان اكتب القرآن فى مصحف فابعث الى بما كتبت من القرآن، فاتاه فقال: تضرب و الله عنقى قبل ان يصل اليك، قال: و لم؟ قال: لان الله تعالى قال: «و الراسخون فى العلم» [٥٥] قال: اياى عنى و لم

يعنك و لا اصحابك، فغضب عمر ثم قال: ان ابن ابى طالب يحسب ان احدا ليس عنده علم غيره، من كان يقرأ من القرآن شيئا فليأتنى، فاذا جاء رجل فقراء شيئا معه فيه اخر كتبه و الا لم يكتبه، ثم قالوا: قد ضاع منه قرآن كثير، بل كذبوا والله بل هو مجموع محفوظ عند اهله.

ثم امر قضاته و ولاته: اجهدوا ارائكم و اقضوا بما ترون انه الحق، فلا يزال هو و بعض ولاته قد وقعوا في عظيمه فيخرجهم منها ابى، ليحتج عليهم بها، فتجتمع القضاة عند خليفتهم و قد حكموا في شيء واحد بقضايا مختلفه فاجازها لهم، لان الله لم يؤتة الحكمه و فصل الخطاب.

و زعم كل صنف من مخالفينا من اهل هذه القبله ان معدن الخلافه و العلم دوننا، فنستعين بالله على من ظلمنا و جحدنا حقنا، و ركب رقابنا، و سن للناس علينا ما يحتج به مثلك و حسبنا الله و نعم الوكيل.

انما الناس ثلاثه: مؤمن يعرف حقنا و يسلم لنا، و ياتم بنا، فذلك ناج محب لله ولى، و ناصب لنا العداوه يتبرأ منا و يلعننا، و يستحل دمائنا، و يجحد حقنا، و يدين الله بالبرائه منا، فهذا كافر مشرك فاسق، و انما كفر و اشرك من حيث لا يعلم، كما سبوا الله عدوا بغير علم، كذلك يشرك بالله بغير علم.

و رجل اخذ بما لا يختلف فيه و رد علم ما اشكل عليه الى الله مع ولايتنا، و لا ياتم بنا، و لا يعادينا و لا يعرف حقنا، فنحن نرجو ان يغفر الله له و يدخله الجنه، فهذا مسلم ضعيف.

مناظره آن حضرت در فضیلت اهل بیت و اینکه خلافت تنها شایسته آنانست

سلیم بن قیس گوید: از عبدالله بن جعفر بن ابی طالب شنیدم

که گفت: معاویه به من گفت: چرا حسن و حسین را زیاد احترام می کنی، آنان بهتر از تو و پدرشان بهتر از پدر تو نبود، و اگر مادرشان فاطمه دختر پیامبر نبود می گفتم اسماء بنت عمیس کمتر از او بشمار نمی رفت، گوید: از گفتارش بسیار ناراحت شده و نمی توانستم خود را کنترل کنم - تا آن که سخن عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس را در

فضیلت امام حسن و حسین علیهما السلام و آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت ایشان شنیده بودند را نقل می کند، و تا آنجا که گوید:

معاویه گفت: ای حسن علیه السلام تو چه می گویی؟ فرمود:

ای معاویه! سخن من و گفتار ابن عباس را شنیدی، ای معاویه تعجب از تو و از کم حیائی تو و جرأتت بر خداوند است، آنجا که گفتی: خداوند طاغوت شما را کشت و خلافت را به جایگاه او (معاویه) رسانید، ای معاویه آیا تو معدن خلافتی نه ما؟

وای بر تو ای معاویه و به سه نفری که قبل از تو بودند و تو را در این جایگاه نشانند، و این سنت را برایت مهیا نمودند، سخنی می گویم که تو شایسته آن نیستی، اما می گویم تا فرزندان پدرم که در اینجا حاضرند بشنوند:

مردم در امور بسیاری با هم اتفاق نظر دارند و در آن مسائل بین ایشان اختلاف و کشمکش و جدائی نیست: بر گواهی به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر و نمازهای پنجگانه و زکات واجب، و روزه ماه رمضان، و حج خانه خدا و موارد بسیاری از واجبات الهی که قابل

شمارش نیست و شماره آنها را تنها خدا می داند.

و نیز بر موارد دیگری اجتماع کرده اند، بر حرمت زنا و دزدی و دروغ، و قطع رحم، و خیانت، و موارد بسیاری از محرمات الهی که قابل شمارش نیست، و شماره آنها را تنها خدا می داند.

اما در مورد سنتهایی اختلاف کرده و با هم در آنها می جنگند، و به گروههایی تقسیم شده اند که گروهی دیگر را لعنت می کنند، و همان ولایت و سرپرستی است، و گروهی از گروه دیگر بیزاری می جوید، گروهی دیگر را به قتل می رساند که

کدامیک شایسته تر به آن است، جز گروهی که از کتاب الهی و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله پیروی می کنند، هر که آنچه مسلمانان در آن اختلاف ندارند را بگیرد و امور اختلافی را به خداوند واگذارد، سالم مانده و از آتش نجات می یابد و داخل بهشت می گردد.

و هر که خداوند او را موفق گردانده، و بر او منت گذارده و بر او احتجاج نماید، به اینکه قلبش را به شناخت والیان امرش از پیشوایانش روشن گرداند و بشناسد که معدن علم کجاست، پس او نزد خداوند سعادت مند بوده و دوستدار خداست، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند رحمت کند شخصی را که حق ما را دانست و آن را بیان کرد پس سعادت مند گردید، یا ساکت شد پس سالم ماند.

ما اهل بیت می گوئیم، امامان و پیشوایان از ما هستند، و خلافت و پیشوائی تنها سزاوار و شایسته ماست، و خداوند در کتابش و سنت پیامبرش را شایسته آن دانسته

است، علم در ما و ما اهل آنیم و تمامی آن با تمام جوانبش نزد من می باشد، و تا روز قیامت امری محقق نمی گردد حتی زدن بر چهره کسی، جز آن که آن به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله دیکته شده و علی علیه السلام با دست خود نوشته و در دست ما قرار داد.

و گروهی گمان می کنند که به خلافت از ما سزاوارترند، حتی تو ای پسر هند این ادعا را ذکر می کنی، و گمانی می کنی (عمر) نزد پدرم فرستاد که می خواهم قرآن را در یک مجموعه ای جمع آوری کنم پس آن چه از قرآن نوشته ای را نزد من بفرست، فرستاده آمد، امام فرمود: سوگند به خدا قبل از اینکه به تو برسد گردنم را می زنی، عمر گفت: چرا؟ فرمود: چون خداوند می فرماید: «آنانکه در علم راسخند» فرمود: آیه مرا قصد کرده و تو و یارانت مقصود آیه نیستید، عمر خشمگین شد، سپس گفت: پسر ابی

طالب گمان می کند آنچه در نزد اوست پیش فرد دیگری وجود ندارد، هر که آیه ای از قرآن را خوانده، آن را نزد من بیاورد، هر گاه کسی آیه ای را می آورد و شاهی بر آن اقامه می کرد آن آیه را می نوشت و اگر شاهی نداشت آنرا نمی نوشت، آنگاه گفتند: از قرآن آیات بسیاری گم شده است، بلکه دروغ می گویند، سوگند به خدا بلکه آن نزد اهلش جمع شده و حفظ گردیده است.

آنگاه عمر به قضات و والیان امرش دستور داد: فکر کنید و عقایدتان را بیان دارید که حق چیست،

او و بعضی از والیان امرش در مشکل بزرگی افتادند و پدرم آنان را از مشکل خارج ساخت، تا به آن بر آنها احتجاج جوید، اما گاه قضات نزد خلیفه خود می آمدند، در حالی که در یک امر مشترک احکام متعددی را بیان می نمودند، اما همه را امضا می کرد، چرا که خداوند به او حکمت و روش قضاوت نداده بود.

و هر گروه از مخالفین ما از مسلمانان گمان می کنند که جایگاه خلافت و علم در غیر ماست، از خداوند بر کسانی که به ما ظلم کرده و حق ما را انکار کرده، و مردم را بر ما مسلط نموده، و برای مردم راهی را بر علیه ما گشودند که به وسیله تو بدان احتجاج و دلیل آورده شود، و خداوند ما را کافی بوده و بهترین سرپرست است.

مردم بر سه دسته اند: مؤمنی که حق ما را می شناسد و تسلیم ما بوده، و از ما پیروی می کند، او نجات یافته و دوستدار ماست و از امر خداوند تبعیت می کند، و دشمن ما که از ما بیزار است و ما را لعن می کند و ریختن خونهایمان را حلال می داند، و حق ما را انکار می کند، و خداوند را با براهت و بیزاری از ما می پرستد، این کافر و مشرک و فاسق است، و از جایی که گمان نمی کند، کافر و مشرک گردیده، همچنان که خداوند را ناآگاهانه دشنام می دهند، همچنان بدون آگاهی به خداوند شرک می ورزند.

و شخصی آنچه امت بر آن اتفاق دارند را گرفته، و علم آنچه بر او مشتبه شده

و نیز ولایت ما را به خدا وامی گذارد، و از ما پیروی نکرده و با ما نیز دشمنی نمی کند، و حق ما را نمی شناسد، ما امیدواریم که خداوند او را بیامرزد و او را داخل بهشت گرداند، این مسلمان ناتوان است.

مناظرته مع عمرو بن عاص و مروان بن حکم و ابن زیاد

اشاره

روی انه اجتمع معاويه مع بطانته، فجعل بعضهم يفخر على بعض، فاراد معاويه ان يضحك على ذقونهم، فقال لهم: اكثرتم الفخر، فلو حضركم الحسن بن علي عليهما السلام، و عبد الله بن عباس لقصرا من اعنتكم ما طال، فبعث الى الامام عليه السلام - الى ان ذكر قولهم، ثم قال عليه السلام:

ليس من العجز ان يصمت الرجل عند ايراد الحجج، ولكن من الافك ان ينطق الرجل بالخنا، و يصور الباطل بصورة الحق.

يا عمرو و افتخار بالكذب و جرأه على الافك، ما زلت اعرف مثالبك الخبيثة، ابديها مره و امسك عنها اخرى، فتأبى الا انهما كما فى الضلاله، اتذكر مصابيح الدجى و اعلام الهدى و فرسان الطراد، و حتوف الاقران، و ابناء الطعان، و ربيع الضيفان، و معدن النبوه، و مهبط العلم.

و زعمتم انكم احمى لما وراء ظهوركم، و قد تبين ذلك يوم بدر، حين نكصت الابطال و تساورت الاقران و اقتحمت الليوث، و اعتركت المنيه، و قامت رحاها على قطبها، و افترت عن نابها، و طار شرار الحرب، فقتلنا رجالكم، و من النبى على ذراريكم، فكنتم لعمرى، فى ذلك اليوم غير مانعين لما وراء ظهوركم من بنى عبدالمطلب.

و اما انت یا مروان فما انت و الاکثار فی قریش، و انت طلیق و ابوک طرید، یتقلب من خزیه الی سواءه، و لقد جیء بک الی امیر المؤمنین، فلما رأیت الضرغام قد دمیت برائنه، و اشتکبت انیابه، کنت

کما قال القائل:

لیث اذا سمع اللویث زئیره

بصبصن ثم قذفن بالابعار

فلما من علیک بالعمو و ارخی خناقک بعد ما ضاق علیک، و غصصت بریقک، لم تقعد معنا مقعد اهل الشکر، و لکن کیف تساوینا و تجارینا، و نحن مما لا یدرکنا عار و لا تلحقنا خزیه.

و اما انت یا زیاد و قریشا، لا اعرف لک فیها ادیما صحیحا، و لا فرعا نابتا، و لا قدیما ثابتا، و لا منبتا کریما، بل کانت امک بغیا تداولها رجال من قریش و فجار العرب، فلما ولدت لم تعرف لک العرب والدا فادعاک هذا - و اشار الی معاویة - بعد ممات ایه.

مالک افتخار، تکفیک سمیه و یکفینا رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی علی بن ابی طالب علیه السلام سید المؤمنین، الذی لم یرتد علی عقبیه، و عمی حمزه سید الشهداء، و جعفر الطیار، و انا و اخی سید اشباب اهل الجنة.

ثم التفت الی ابن عباس فقال: یا ابن العم انما هی بغاث الطیر انقض علیها اجل.

مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص و مروان و ابن زیاد

روایت شده: روزی معاویة همراه با اطرافیان رازدارش نشسته بود، و به یکدیگر فخر می فروختند، معاویة خواست آنان را بخنداند، از این رو گفت: بسیار فخر فروختید، اگر

حسن بن علی علیه السلام و عبدالله بن عباس در اینجا بودند از این بالندگی ها کمتر می نمودید، معاویه نزد امام فرستاد - آنگاه گفتار آنان را ذکر می کند - سپس امام در جواب ایشان فرمود:

اگر کسی در مباحثه خاموش ماند، این امر دلیل بر ناتوانی او نمی باشد، بلکه کسی که به دروغ سخن گوید و بخواهد باطل را به صورت حق جلوه دهد خیانتکار است.

ای عمرو به

دروغ افتخار ورزیده و در خیانت گستاخی می کنی، من از تبه کاریت همیشه آگاه بوده و برخی از آنها را بر شمرده و از برخی دیگر چشم می پوشیده ام، زیرا در گمراهی فرو رفته ای، درباره ما که چراغهای روشن در تاریکی، و پرچمهای هدایت و راهنمایی، و سواران، دلاور و حمله ور به دشمنان، و پرورده شده در دامان چنگ می باشیم، برای دوستان همچون نو بهاران خرم هستیم، ما جایگاه نبوت و محل فرو آمدن علم هستیم.

و گمان می کنید که نژادتان از ما نیرومندتر است، ولی در نبرد بدر نیرومندی ما آشکار گردید، در روزی که دلاوران بر زمین خوردند، و هماوران به سختی افتادند، و شیر مردان از پای درآمدند، و مرگ معرکه دار میدان شد، و بر پاشنه آن چرخید و دندان نشان داد، و آتش جنگ زبانه کشید، در چنان هنگامه ای بود که مردان شما را کشتیم و پیامبر بر فرزندانمان منت گذارد، و به جان خودم سوگند در آن روز شما هرگز از بنی عبدالمطلب برتر و قوی تر نبودید.

و اما تو ای مروان، تو را چه می شود که از قریش زیاده گفته و به آن افتخار کنی، تو رها شده ای و پدرت طرد شده پیامبر است، و تو هر روز از پستی به بدی می گرائی و در این دو گرفتاری، آیا فراموش کردی آن روز که دست بسته ترا به حضور امیرالمومنین علیه

السلام آوردند، و با چشم خود شیری را دیدی که از چنگالش خون می چکید، و دندانهایش را به هم می فشرد، و مفهوم این شعر را می نگرستی:

شیری که چون شیران فریادش را بشنوند، سراسیمه فرار کنند و سرگین اندازند.

ولی امیرالمومنین علیه السلام تو را بخشید و از خفقان مرگ رها شدی، و نفس تنگت که نمی گذاشت آب دهانت را فرو ببری، باز شد و به حال آمدی، اما به جای آنکه سپاس ما را بگذاری به بدگوئی ما پرداختی و جسارت ورزیدی، در صورتی که می دانی ما هرگز ننگی بر دامانمان ننشسته و خوار و خسران به سراغمان نیامده است.

و اما تو ای زیاد، به قریش چه کار داری، کسی برای تو نسب درست و شاخه برومند، و پیشینه استوار، و جایگاه رشد ارزشمندی نمی شناسد، مادرت زنی زناکار بود که مردهای قریش و بدکاران عرب با او رابطه داشتند، و وقتی که به دنیا آمدی پدرت معلوم نبود تا اینکه این مرد - و به معاویه اشاره کرد - پس از مرگ پدرش تو را برادر خود خواند.

در این صورت به چه چیزی افتخار می کنی، تو را همان رسوایی مادرت بس است، و در افتخار ما همین کافی است که جد ما رسول خداست و پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام پیشوای مسلمانان است، که هرگز به جاهلیت باز نگشت، و عموهایم یکی حمزه سیدالشهداء و دیگری جعفر طیار است، و من و برادرم هر دو پیشوای جوانان اهل بهشتیم.

آنگاه امام رو به به ابن عباس کرد و فرمود: پسر عمویم، اینان مرغهای ناتوانی هستند که می توان با بحث پرهایشان را در هم شکست.

مناظرته مع عبدالله بن الزبیر

اشاره

روی انه غاب علیه السلام عن دمشق ایاما، ثم رجع اليها، فدخل على معاويه، و كان فى مجلسه عبدالله بن الزبير، فلما

رأى معاويه الامام قام اليه فاستقبله، و بعد ما استقر به المجلس التفت اليه قائلاً: يا ابا محمد! انى اظنك تعباً نصباً، فأت المنزل فارح نفسك فيه.

و خرج الامام عليه السلام من عنده والتفت معاويه الى عبدالله ابن الزبير: لو افتخرت على الحسن، فانك ابن حوارى رسول الله صلى الله عليه و آله و ابن عمته، و لا بيك فى الاسلام نصيب وافر - الى ان ذكر قول ابن الزبير فى مجلس عند الامام عليه السلام - ثم قال عليه السلام:

اما و الله لولا ان بنى اميه تنسبني الى العجز عن المقال لكففت عنك تهاونا، ولكن ساين لك ذلك لتعلم انى لست بالعى ولا الكليل اللسان، اياى تعير و على تفتخر، و لم يكن لجدك بيت فى الجاهليه و لا مكرمه، فزوجته جدتى صفيه بنت عبدالمطلب، فبذخ على جميع العرب بها و شرف مكانها، فيكف تفاخر من هو من القلاده واسطتها، و من الاشراف سادتها، نحن اكرم اهل الارض زندا، لنا الشرف الثاقب و الكرم الغالب.

ثم تزعم انى سلمت الامر، فكيف يكون ذلك، ويحك كذلك، و انا ابن اشجع العرب، وقد ولدتنى فاطمه سيده نساء العالمين و خيرهم الاماء، لم افعل ذلك ويحك جبنا و لا ضعفا، ولكنه بايعنى مثلك و هو يطلبنى بتره، و يداجينى الموده و لم اثق بنصرته، لانكم اهل بيت غدر، و كيف لا يكون كما اقول.

و قد بايع ابوك امير المؤمنين ثم نكث بيعته، و نكص على عقبه، و اختدع حشيه من حشايا رسول الله، ليضل بها الناس، فلما دلف نحو الاعنه و رأى بريق الاسنه قتل مضيعه لا ناصر له و اتى بك اسيرا، قد وطأتك الكماه باظلافها، و الخيل

بسنابكها، و اعتلاك الاشر فغصصت بريقك، و اقعيت على عقبك كالكلب اذا احتوشته الليوث.

فنحن ويحك نور البلاد و املاكها، و بنا تفخر الامه و الينا تلقى مقاليد الازمه، اتصول و انت تخدع النساء، ثم تفتخر على بنى الانبياء، لم تزل الاقاويل منا مقبوله، و عليك و على ابيك مردوده.

دخل الناس فى دين جدى طائعين و كارهين، ثم بايعوا امير المؤمنين عليه السلام، فسار الى ابيك و طلحه حين نكثا البيعه و خدعا عرس رسول الله صلى الله عليه و آله، فقتل ابوك و طلحه و اتى بك اسيرا، فبصبصت بذنبك و ناشدته الرحم ان لا يقتلك، فعفا عنك، فانت عتاقه ابي، و انا سيد ابيك، فذق وبال امرك.

و خجل ابن الزبير، فتقدم الى الامام عليه السلام فقال: اعذر يا ابا محمد، فانما حملنى على محاورتك هذا - و اشعار الى معاويه - فهلا اذ جهلت امسكت عنى، فانكم اهل بيت سجيتمكم الحلم و العفو.

و التفت الامام عليه السلام الى معاويه، فقال له:

انظر هل اكيع عن محاوره احد، ويحك اتدرى من اى شجره انا، و الى من انتمى، انته قبل ان اسمك، بميسم تتحدث به الركبان فى الافاق و البلدان.

مناظره آن حضرت با عبدالله بن زبير

روایت شده: امام چند روزی از دمشق خارج شد، آنگاه به دمشق بازگشت، و نزد معاویه آمد، در مجلس معاویه عبدالله بن زبیر حضور داشت، هنگامی که معاویه امام را دید از او استقبال کرد و بعد از آنکه مجلس آماده شد به امام گفت: ای ابا محمد گمان می کنم خسته اید به منزل رفته و استراحت کنید.

امام از نزد او خارج شد، و معاویه رو به عبدالله بن زبیر کرد و گفت: بهتر است

که بر حسن فخر بورزی، چرا که تو پسر یکی از نزدیکان پیامبر و پسر عموی او می باشی، و پدرت در اسلام کارهای بسیاری انجام داده است - تا آن جا که سخن عبدالله زبیر در حضور امام را در مجلس دیگری نقل می کند - آنگاه امام فرمود:

سوگند به خدا اگر بنی امیه مرا در سخن گفتن ناتوان نمی شمردند برای پست شمردن تو زبان از گفتارت باز می داشتم، ولی اکنون برایت آشکار می کنم که من کم عقل و بی زبان نیستم، آیا تو بر من عیب می گیری و بر من فخر می فروشی، جدت در جاهلیت خانواده و معرفیتی نداشت تا اینکه با جده ام صفیه دختر عبدالمطلب ازدواج کرد، و در میان عرب سرافراز شد و به شرف او افتخار ورزید، پس چگونه فخر کنی بر کسی که حلقه رابط گردنبند است، بزرگان و گرامی ترین مردم روی زمین، این مائیم که شرفی پر نفوذ و کرامتی برتر و پیروز داریم.

گمان می کنی که من تسلیم معاویه شدم، چگونه چنین کاری ممکن است، وای بر تو من پسر دلاورترین مردان عربم، و در دامان فاطمه علیها السلام چشم گشوده ام که پیشوای زنان جهان و بهترین کنیزان خداست، وای بر تو من این کار را از روی ترس و ناتوانی انجام ندادم، علت آن بود که طرفدارانی چون تو داشتم که به بیهودگی طرفدار من بودند، و به دروغ ادعای دوستی می کردند، و من به آن ها اعتماد نداشتم، چون شما خاندانی فریبکارند.

و چرا چنین نباشد که پدرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرد، و به زودی

پیمانش را شکست و به جاهلیت بازگشت، و علی علیه السلام که پاره پیکر پیامبر بود را فریب داد و مردم را گمراه کرد، و چون در معرکه جنگ با یورش پیشتازان لشکر روبرو شد، و دندان تیز جنگاوران پیکرش را در هم فشرد، جانش را بی جهت از دست داد، و بدون هیچ یآوری به خاک افتاد، و تو به اسیری گرفتار شدی، خسته و مجروح و کوفته، پایمال سم ستوران و ناتوان از یورش سواران؛ و چون مالک اشتر تو را به حضور امام آورد، آب دهانت خشکیده بود و بر پاشنه می چرخیدی، همچون سگی که از شیران هراسیده و فراری باشد.

وای بر تو، این مائیم که روشنی بخش جهانیم و امت مسلمان به ما فخر می کند و کلیدهای اراده و ایمان به دست ماست، اکنون تو به ما حمله می کنی؟ تو هستی که زنان را فریب می دهی بر فرزندان پیامبران فخر می فروشی؟ سخنان ما را که مردم می پذیرفتند، تو و پدرت رد می کنید.

مردم با اشتیاق و اجبارا دین جدم را پذیرفتند، و بعد که با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردند طلحه و زبیر از بین آنها پیمان را شکستند، و همسر پیامبر را فریب دادند و به جنگ با پدرم برخاستند، و کشته شدند، و تو را به اسارت نزد علی علیه السلام آوردند، و او از گناهت درگذشت و خویشاوندیت را رعایت کرد و تو را نکشت و بخشید، بنابراین تو آزاد شده پدر من هستی، و من آقای تو و پدرت هستم، اکنون سنگینی گناهت را احساس کن.

عبدالله بن زبیر شرمگین شد،

به حضور امام آمد و گفت: ای ابامحمد معذرت می خواهم، این مرد - و به معاویه اشاره کرد - مرا به جدال با تو برانگیخت، حال مرا بر نادانیم ببخش، چون شما از خاندانی هستید که گذشت و بردباری به سرشت شما آمیخته است.

و امام به معاویه نگریست، و فرمود:

می بینی که از پاسخگوئی هیچکس باز نمی مانم، وای بر تو آیا می دانی که من از کدام درخت باروری جوانه زده ام، دست از این کارها بردار و گرنه داغی بر چهره ات بزنم که همه رهروان شهرها و سرزمینها از آن سخن بگویند.

مناظرته مع مروان بن حکم

اشاره

دخل الامام عليه السلام على معاوية، فلما راه عليه السلام قال اليه و احتفى به، فساء ذلك مروان و ذكر كلاما في تنقيصه، فقال عليه السلام:

ويحك يا مروان، لقد تقلدت مقاليد العار، في الحروب عند مشاهدتها، و المخاذله عند مخالطتها، نحن هبلتك الهوابل، لنا الحجج البوالغ، و لنا ان شكرتم عليكم النعم السوابغ، ندعوكم الى النجاه و تدعوننا الى النار، فستان ما بين المنزلتين.

تفخر بنى اميه، و تزعم انهم صبر في الحروب، اسد عند اللقاء، ثكلتك امك، اولئك البهاليل الساده و الحماه الذاده و الكرام القاده، بنو عبدالمطلب.

اما والله لقد رأيتهم و جميع من في هذا البيت ما هالتهم الاهوال و لم يحدوا عن الابطال، كالليوث الضاريه الباسله الحنقه، فعندها وليت هاربا و اخذت اسيرا، فقلدت قومك العار، لانك في الحروب خوار.

ایراق دمی، زعمت افلا ارقت دم من وثب علی عثمان فی الدار، فذبحه كما یذبح الجمل، و انت تشغو ثغاء النعجه، و تنادی بالویل و الثبور، کالامه اللکعاء، الا دفعت عنه ید او ناضلت عنه بسهم، لقد ارتعدت فرائصک

و غشی بصرک، فاستغثت بی كما یتغیث العبد بربه، فانجیتک من القتل و منعتک منه، ثم تحت معاویه علی قتلی، و لو رام ذلك معک لذبح كما ذبح ابن عفان، انت معه اقصر یداً، و اضیق باعاً، و اجبن قلباً من ان تجسر علی ذلك.

ثم تزعم انی ابتليت بحکم معاویه، اما والله لهو اعرف بشأنه، و اشکر لما ولیناه هذا الامر، فمتی بدا له فلا یغضین جفنه علی القذی معک، فوالله لاعقبن اهل الشام بجیش یضیق عنه فضاؤها و یتأصل فرسانها، ثم لا ینفعک عند ذلك الهرب والروغان، و لا یرد عنک الطلب تدریجک الکلام.

فنحن ممن لا یجهل، اباؤنا القدماء الاکابر، و فروعنا الساده الاخیار، انطق ان كنت صادقاً. و صاح معاویه بمروان: قد كنت نهیتک عن هذا الرجل، و انت تأبی الا انهماکا فیما لا یعینک، اربع علی نفسک، فلیس ابوک کایه و لا انت مثله، انت ابن الطرید الشرید، و هو ابن رسول الله صلی الله علیه و آله الکریم، ولكن رب باحث عن حتفه و حافر عن مدیته.

مناظره آن حضرت با مروان بن حکم

امام بر معاویه داخل شد، هنگامی که آن حضرت را دید برخاست و احترام بسیار به ایشان گذاشت، این امر بر مروان سخت آمد و کلامی در بدی ایشان بیان کرد، امام فرمود:

وای بر تو ای مروان، تو همیشه در میدانهای جنگ و به هنگام رویارویی با دشمن ریسمان خواری و ننگ به گردن داشتی، زنان بر تو بگریند، این مائیم که برهانهای روشن را به

همراه داریم، و اگر سپاسگزار باشید ما بر شما هدایت را باریدیم، ما شما را به نجات می خوانیم و شما ما را به آتش دعوت می کنید، و

چقدر این دو مقام از یکدیگر دور است.

تو به بنی امیه افتخار می کنی و می پنداری که آنان در جنگ پایدارند و همچون شیر دلاور، مادرت به عزایت بنشیند مگر نمی دانی که خاندان عبدالمطلب پهلوانان بزرگوار و یاران و نگهبان و بزرگ مردانند.

بخدا قسم که تو آنان و هر کس که از این خاندان است را دیده ای که هرگز سختی ها و خطرها به هراسشان نینداخته و از میدان دلیران نگریخته اند، و آنان همچون شیران خشمگین و حمله ورنند، و این تو بودی که از میدانشان گریختی و تو را به اسارت گرفتند، و به همراه خویشانت به خواری و ننگ افتادی.

گمان می بری که می توانی خون مرا بریزی، اگر خیلی دلاوری چرا نتوانستی خون آن کس که بر عثمان حمله برد را بریزی، که عثمان را همچون شتری سر برید، و تو در آن وقت همچون گوسفندان صیحه می زدی و مثل زنان فرومایه آه و ناله سر می دادی، چرا از او دفاع نکردی و تیری به جانب قاتلش پرتاب ننمودی، بلکه بندهای بدنت می لرزید و چشمانت را از شدت وحشت فرو می بستی و از ترس جانت از من پناه می خواستی، چون بنده ای که به دامان آقایش درآویزد، و من ترا از مرگ رهانیدم، و اکنون معاویه را به قتل من بر می انگیزی، و اگر آن روز معاویه با تو بود او هم با عثمان کشته می شد، حال هم تو و معاویه کمتر و ناتوان تر از آنید که بتوانید به من گستاخی کنید.

و اکنون گمان می بری که من بر بردباری

معاویه زنده مانده ام، به خدا قسم که معاویه خودش را بهتر از هر کس می شناسد، و از اینکه حکومت را به او واگذار کرده ایم سپاسگزارتر است، و اکنون وجود تو همچون خاری در چشمش خلیده که نمی تواند دیده بر هم نهد، و اگر بخواهم می توانم سپاهی بر اهل شام برانگیزم که جهان بر او تنگ شود و از حمله سواران به ستوه آید، و در آن وقت فرار کردن و نیرنگ و پرگوئی ترا سودی نخواهد بخشید.

و ما کسی نیستیم که پدران بزرگوار و فرزندان نیکوکارمان ناشناخته باشند، حال اگر راست می گویی آزادی.

معاویه به مروان فریاد زد و گفت: من گفتم که به این مرد گستاخی نکن و تو نپذیرفتی و به چنین خواری و تحقیری گرفتار شدی، آخر تو مانند او نیستی، و پدرت به مقام پدر او نمی رسد، تو پسر مردی رانده شده و دور افتاده ای، اما پدر او پیامبر بزرگوار خداست، و چه بسا کسانی که با پای خود به قبرستان رفته و گور خود را می کنند.

مناظرته مع عمرو بن العاص

اشاره

لقی عمرو بن العاص الحسن علیه السلام فی الطواف فقال له: یا حسن زعمت ان الدین لا یقوم الا بک و بأبیک، فقد رأیت الله اقام معاویه فجعله راسیا بعد میله و بینا بعد خفائه، افیرضی الله بقتل عثمان؟ او من الحق ان تطوف بالبیت کما یدور الجمل بالطحین علیک ثیاب کعرقی البیض، و انت قاتل عثمان؟ والله انه لالم للشعث و اسهل للوعث ان یوردک معاویه حیاض ابیک.

فقال الحسن علیه السلام:

ان لاهل النار علامات یعرفون بها، الحادا لاولیاء الله و موالاه لاعداء الله، والله انک لتعلم

ان علیا لم یرتب فی الدین، و لم یشک فی الله ساعه و لا طرفه عین قط، و والله لتنتهین یا ابن ام عمر و او لانفذن حزنیک بنوافذ اشد من الاقضبه.

فایاک والهجم علی، فانی من قد عرفت، لیس بضعیف الغمزه و لا هش المشاشه، و لا مرء المأکله، و انی من قریش کواسطه القلاده، یعرف حسبی و لا ادعی لغير ابی، و انت من تعلم و یعلم الناس، تحاکمت فیک رجال قریش، فغلب علیک جزارها، الامهم حسبا و اعظمهم لوما، فایاک عنی، فانک رجس و نحن اهل بیت الطهاره اذهب الله عنا الرجس و طهرنا تطهیرا.

فافحم عمرو و انصرف کئیبا.

مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص

روزی عمرو بن عاص امام حسن علیه السلام را در حال طواف دید و گفت: ای حسن گمان کردی که دین تنها به تو و پدرت برپا می ماند، دیدی خداوند معاویه را بعد از ضعف قوی، و بعد از خفا آشکار نمود، آیا خداوند به کشتن عثمان راضی و خشنود است؟! آیا سزاوار است که دور خانه خدا طواف کنی همچنان که شتر دور آسیاب می چرخد، و لباس زیبا در برداری در حالی که تو قاتل عثمان هستی؟ سوگند به خدا برای عدم پراکندگی امت و عدم اختلاف آنان شایسته است که معاویه تو را همانند پدرت به قتل رساند.

امام فرمود:

اهل آتش نشانه هایی دارند که بدان شناخته می شوند: انکار اولیاء الهی و دوستی با دشمنان خدا، سوگند به خدا تو می دانی که علی علیه السلام یک لحظه و یک چشم بر هم زدن در دین شک نکرده و در خداوند تردید ننموده است، و سوگند به خدا ای پسر

ام عمرو دور می شوی یا تو را با کلماتی تیزتر از شمشیر دور کنم.

بر حذر باش از هجوم و حمله بر من چرا که می دانی من کیستم، ناتوان نبوده، کم ارزش نیستم و پر خور هم نبوده ام، من در میان قریش مانند نخ وسط گردنبند هستم، خاندانم شناخته شد و جز به پدرم منسوب نمی گردم، و تو کسی هستی که خود می دانی و مردم نیز بدان آگاهند، مردان قریش در مورد فرزند بودن تو برای آنان اختلاف کردند (به خاطر زنا کردن مادرش با چند نفر)، و بدترین آنان، یعنی کسی که نسبتش پست تر و ملامت شونده تر از بقیه بود پیروز شد، و تو فرزند او نامیده شدی، پس از من بر حذر باش چرا که تو پلید و ما خاندان پاک و پاکیزه ای هستیم که خداوند پلیدی را از ما دور ساخت و پاکیزه مان گردانید.

عمرو که این پاسخها را شنید قادر به پاسخگوئی نشد و ناراحت و خشمگین بازگشت.

مناظرته مع عمرو بن العاص

اشاره

روی انه لما دخل الامام عليه السلام على معاوية، راي ابن العاص ما في الامام من عظيم الهيبه و الوقار ساءه ذلك، و تمیز من الغيظ و الحسد، فقال: قد جائكم الافه العبي الذي كان بين لحييه عقله، و كان عبدالله بن جعفر حاضرا فلذعه قوله فصاح به - الي ان قال: - و سمع الامام الحديث قال:

يا معاويه! لا يزال عندك عبد راتعا في لحوم الناس، اما والله لو شئت ليكونن بيننا ما تتفاقم فيه الامور، و تخرج منه الصدور.

ثم انشاء يقول:

اتأمر یا معاوی عبد سہم

بشتمی و الملا منا شہود

اذا اخذت مجالسہا قریش

فقد علمت

قریش ما ترید

انت تظل تشتمنی سفاہا

لضغن ما یزول و ما یبید

فہل لک من اب کابی تسامی

به من قد تسامی او تکید

و لا جد کجدی یا ابن حرب

رسول اللہ ان ذکر الجدود

و لا ام کامی من قریش

اذا حصل الحسب التلید

فما مثلی تهکم یا ابن حرب

و لا مثلی ینہنہ الوعید

فمہلا لا تہج منا امورا

یشیب لهولها الطفل الولید

مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص

روایت شده: هنگامی که امام علیه السلام بر معاویه وارد شد عمرو بن عاص هیبت و وقار آن حضرت را دید و خشمگین شد، و از کینه و حسد لبریز گردید، و گفت: نادان و ناتوانی که عقلش بین ریشهایش می باشد نزد شما آمد، عبدالله بن جعفر حاضر بود و از این سخن برآشفت و به او فریاد زد - تا آنکه سخن عبدالله بن جعفر را نقل کرده - و امام سخن آنان را می شنود و می فرماید:

ای معاویه! همواره نزد تو بندگان هستند که دندان به گوشت مردم فرو می برند، بخدا قسم اگر بخواهم کاری می کنم که ناگواریهایی شدید برایت پیش آید و نفسهایتان به تنگی گراید.

سپس این اشعار را خواند:

ای معاویه آیا عبد سهم را فرمان می دهی که مرا در حضور مردم ناسزا بگوید.
هنگامی که قریش مجالس فراهم می آورند و تو می دانی که آن ها چه منظوری دارند.
تو از روی نادانی به من ناسزا می گوئی با کینه ای که همیشه از ما به دل داری.
آیا تو هم به مانند من پدری داری، که به آن افتخار کنی یا نیرنگ می بازی.
ای پسر حرب تو جدی مانند جد من نداری، که فرستاده خداست اگر بخواهی جداها را به یاد آوری.

مانند

مادر من مادری در قریش نیست که فرزندان با حسبی از آن زاده شود.

ای پسر حرب کیست که مثل من بسراید و فردی همچون من شایسته سرزنش نیست.

خاموش باش و دست به کاری مزن که از ترس آن کودکان پیر شوند.

مناظره مع عمرو بن العاص

اشاره

حضر علیه السلام فی مجلس معاویه قال:

قد علمت قریش باسرها انی منها فی عزارومتها، لم اطبع علی ضعف، و لم اعکس علی خسف، اعرف بشبهی و ادعی لابی.

و ساء ذلک ابن العاص و ذکر کلاما فی تنقیصه، ثم قال علیه السلام:

اما والله لو كنت تسمو بحسبك و تعمل برأیک، ما سلکت فج قصد، و لا حللت رابیه مجد، و ایم الله لو اطاعنی معاویه لجعلک بمنزله العدو الکاشح، فانه طال ما طویت علی هذا کشحک، و اخفیته فی صدرک، و طمع بک الرجاء الی الغایه القصوی التي لا یورق لها غصنک، و لا یخضر لها مرعاک.

اما والله لیوشکن یا ابن العاص ان تقع بین لحيی ضرغام من قریش، قوی ممتنع، فروس ذی لبد، یضغطک ضغط الریح للحب، لا ینجیک منه الروغان اذا التقت حلقتا البطان.

مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص

امام در مجلس معاویه حاضر شد و فرمود:

قریش همگان می دانند که من عزیز و بزرگووارم و هرگز به ناتوانی نگرائیده ام و به تیرگی نیفتاده ام که شناختی روشن و پدری بزرگووار دارم.

این سخنان عمرو بن عاص را اندوهگین کرد و سخنانی در کم ارزش قلمداد کردن امام بیان داشت، امام علیه السلام فرمود:

سوگند به خدا، اگر نسب خودت را به یاد آوری و به رأی ناصوابت عمل کنی هرگز به مقصدی نیکو نمی رسی، و به عزت و پیروزی دست نمی یابی، بخدا قسم اگر معاویه سخن مرا پذیرد، تو را دشمن فریبکار خود می شمارد، زیرا روزگار درازی است که بخل می ورزی و کینه خود را پنهان می داری و طمع به آرزوی بلندی می بندی، که شاخه تو شایستگی چنان برگ و باری ندارد،

و چراگاه وجودت چنان سبزی و خرمی را سزاوار نیست.

اما به خدا قسم خیلی نزدیک است که در بین دندانهای تیز شیران قریش جا بگیری، آنها که دلاورانی نیرومند و سوارانی توانایند، و تو را همچون دانه ای در آسیاب خرد می کنند، و چون با تو رویاروی شوند، فریبکاریت سودی نمی بخشد.

مناظرته مع معاویه بن ابی سفیان

اشاره

روی ان معاویه فخر یوما فقال: انا ابن بطحاء و مکة، و انا ابن اغزرها جودا، و اکرمها جدودا، انا ابن من ساد قریشا فضلا ناشئا و کهلا، فقال الحسن علیه السلام:

اعلی تفتخر یا معاویه، انا ابن عروق الثری، انا ابن مأوی التقی، انا ابن من جاء بالهدی، انا ابن من ساد اهل دنیا بالفضل السابق و الحسب الفائق، انا ابن من طاعته طاعه الله و معصيته معصیه الله، فهل لك اب کابی تباهینی به، و قدیم کقدیمی تسامینی به، قل نعم او لا:

قال معاویه: بل اقول: لا، و هی لك تصدیق، فقال الحسن علیه السلام:

الحق ابلج ما یحیل سیله

و الحق يعرفه ذوو الالباب

مناظره آن حضرت با معاویه بن ابی سفیان

روایت شده: روزی معاویه نسبت به امام افتخار نمود و گفت: من پسر بطحا و مکه هستم، من پسر کسی هستم که از همه بخشنده تر و گرامیتر است، من پسر کسی هستم که در جوانی و پیری قریش را به آقایی و برتری رسانید، امام حسن علیه السلام فرمود:

ای معاویه بر من افتخار می کنی، من پسر کسی هستم که در ریشه های زمین جای دارد، من پسر جایگاه تقوی هستم، من پسر کسی هستم که هدایت آورد، من پسر کسی هستم که به وسیله فضیلت بسیار و جاه و منزلت برترش مردم دنیا را به سروری رسانید، من پسر کسی هستم که اطاعت از او اطاعت خدا و نافرمانیش نافرمانی اوست، آیا پدری چون پدر من داری تا به آن افتخار کنی؟ و جدی همانند جد من داری که بر من فخر نمائی، بگو آری یا نه.

معاویه گفت: بلکه می گویم نه، و این تصدیق سخن توست، امام فرمود:

حق

درخشان است و تغییر پذیر نیست، و حق را دانایان می شناسند.

مناظره مع معاویه بن ابی سفیان

اشاره

روی ان معاویه قال للحسن بن علی علیه السلام: انا خیر منک یا حسن، قال علیه السلام: و کیف ذلک یا ابن هند؟ قال: لان الناس قد اجمعوا علی و لم یجمعوا علیک، قال علیه السلام:

هیئات هیئات لشر ما علوت یابن اكله الاکباد، المجتمعون علیک رجلا، بین مطیع و مکره، فالطاع لک عاص لله، و المکره معذور بکتاب الله.

و حاش لله ان اقول: انا خیر منک فلا خیر فیک، ولكن الله برأنی، من الرذائل، كما برأک من الفضائل.

مناظره آن حضرت با معاویه بن ابی سفیان

روایت شده: روزی معاویه نسبت به امام افتخار نمود و گفت: ای حسن: من از تو بهترم، فرمود: ای پسر هند چگونه چنین چیزی ممکن است؟ گفت: زیرا مردم زمامداری مرا پذیرفتند و تو را کنار زدند، فرمود:

هیئات هیئات، ای پسر هند جگر خوار، از بد راهی برای خود مقام و ارزش کسب کردی، کسانی که حکومت ترا پذیرفته اند دو گروهند، یا آزادانه یا به اجبار، آن کس که مطیع توست خدا را نافرمانی نموده، و آنکه اجبار گردیده بنا بر کتاب خداوند معذور است.

و من هرگز نمی گویم که من از تو بهترم چرا که در تو خیری وجود ندارد، و لکن همچنان که خداوند مرا از پستی ها دور ساخت، تو را هم از فضیلتها بر کنار نمود.

مناظرته مع وليد بن عقبه

اشاره

فقال له عليه السلام:

لا الومك ان تسب عليا، و قد جلدك في الخمر ثمانين سوطا، و قتل اباك صبرا بامر رسول الله في يوم بدر، و قوم سماه الله عزوجل في غير آيه مؤمنا و سماك فاسقا، و قد قال الشاعر فيك و في علي عليه السلام:

انزل الله في الكتاب علينا

في علي و في الوليد قرانا

فتبوا الوليد منزل كفر

و علي تبوا الايمانا

ليس من كان مؤمنا يعبد الله

كمن كان فاسقا خوانا

سوف يدع الوليد بعد قليل

و علي الى الجزاء عيانا

فعلى يجزى هناك جنانا

و هناك الوليد يجزى هوانا

مناظره آن حضرت با وليد بن عقبه

امام به او فرمود:

تو را در ناسزا گوئی به علی علیه السلام ملامت نمی کنم، چرا که آن حضرت به خاطر شراب خواری هشتاد ضربه تازیانه بر تو نواخت، و پدرت را در جنگ بدر به دستور پیامبر به قتل رساند، و خداوند علی علیه السلام را در چندین آیه مؤمن و تو را فاسق نامید، شاعر در مورد تو و در مورد علی علیه السلام گفته است:

خداوند در کتاب خود در مورد علی علیه السلام و ولید آیه نازل کرده است.

ولید در جایگاه کفر قرار گرفته و علی علیه السلام در جایگاه ایمان به خدا قرار گرفته است.

کسی که خداوند را عبادت و بندگی می کند مانند فاسق و دروغگو نمی باشد.

بزودی ولید و علی علیه السلام در روز قیامت برای اخذ پاداش یا کیفر خوانده می شوند.

علی علیه السلام در آنجا بهشت را کسب کرده، و ولید خواری و پستی را به دست می آورد.

مناظرته مع یزید بن معاویه

اشاره

جلس الحسن بن علی علیهما السلام، و یزید بن معاویه بن ابی سفیان یا کلان الرطب، فقال یزید: یا حسن انی قد کنت ابغضک.

قال الحسن علیه السلام:

اعلم یا یزید ان ابلیس شارک اباک فی جماعه، فاختلط الماء ان فاورثک ذلک عداوتی، لان الله تعالی يقول: «و شارکهم فی الاموال و الاولاد»، [۵۶] و شارک الشیطان حربا عند جماعه، فولد له صخر، فلذلک کان یبغض جدی رسول الله صلی الله علیه و آله.

مناظره آن حضرت با یزید بن معاویه

امام حسن علیه السلام و یزید بن معاویه نشسته و در حال خوردن خرما بودند، یزید گفت: ای حسن من تو را دشمن می دارم.

امام علیه السلام فرمود:

ای یزید! بدان شیطان پدرت را در ایجاد نطفه ات مشارکت نمود، از این رو عداوت من در توبه وجود آمد، زیرا خداوند می فرماید: «و در اموال و اولاد با آنها مشارکت می کند»، و شیطان در ایجاد نطفه صخر با جدت حرب مشارکت کرد، از این رو با جدم پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی می کرد.

مناظره مع حبیب بن مسلمه الفهری

اشاره

قال علیه السلام لحبیب بن مسلمه الفهری: رب مسیر لک فی غیر طاعه، قال اما مسیری الی ابیک فلا، قال علیه السلام:

بلی، ولکنک اطعت معاویه علی دنیا قلیله، فلئن کان قام بک فی دنیاک لقد قعد بک فی اخرتک، فلو کنت اذا فعلت شرا قلت خیرا کنت کما قال الله عزوجل: «خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا» [۵۷] ولکنک کما قال: «بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون» [۵۸].

مناظره آن حضرت با حبیب بن مسلمه فهری

امام علیه السلام به حبیب بن مسلمه فهری فرمود: چه بسیار حرکت‌هایی از تو که در غیر مسیر خداوند بوده است، او گفت: اما حرکتی به سوی پدرت اینگونه نبوده است، فرمود: آری، ولكن معاویه را در خصوص دنیای کم ارزش اطاعت کردی، اگر کارهای دنیایت را انجام دهد در آخرت تو را رها می‌کند، اگر کار زشتی انجام می‌دهی بگویی کار خوبی نیز انجام داده ام، همچنان که خداوند می‌فرماید: «عمل صالح و کار ناصالح را با هم مخلوط نموده اند»، اما کار تو بر طبق این آیه است که می‌فرماید: «بلکه عملهای زشت آنان بر قلبهایشان زنگار قرار داده است».

کلامه للحسن البصری فی التوحید

اشاره

کتب الحسن البصری الی الحسن بن علی علیهما السلام: اما بعد فانتم اهل بیت النبوه و معدن الحکمه، و ان الله جعلکم الفلک الجاریه فی اللجج الغامرہ، یلجأ الیکم اللاجیء، و یتعصم بحبلکم الغالی، من اقتدی بکم اهتدی و نجا و من تخلف عنکم هلك و غوی، و انی کتبت الیک عند الحیره و اختلاف الامه فی القدر، فتفضی الینا ما افضاه الله الیکم اهل البیت، فناخذ به.

فکتب الیه الحسن بن علی علیهما السلام:

اما بعد، فانا اهل بیت کما ذکرک عند الله و عند اولیائه، فاما عندک و عند اصحابک فلو کنا کما ذکرک ما تقدمتمونا، و لا استبدلتم بنا غیرنا.

و لعمری لقد ضرب الله مثلکم فی کتابه حیث یقول: «استبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر» [۵۹]، هذا لا ولیائک فیما سألوا و لکم فیما استبدلتم.

و لولا ما ارید من الاحتجاج علیک و علی اصحابک ما کتبت الیک بشیء مما نحن علیه،
و لئن وصل کتابی الیک لتجدن الحجه علیک و

علی اصحابک مؤکده، حیث یقول الله عزوجل: «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن
لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون.» [۶۰].

فاتبع ما کتبت الیک فی القدر، فانه من لم یؤمن بالقدر خیره و شره فقد کفر، و من حمل
المعاصی علی الله فقد فجر.

ان الله عزوجل لا یطاع باکراه، و لا یعصى بغلبه، و لا یهمل العباد من الملكه، ولكنه المالك
لما ملکهم، والقادر علی ما اقدرهم، فان ائتمروا بالطاعه لن یكون عنها صادًا مشبطًا، و ان
ائتمروا بالمعصیه فشاء ان یحول بینهم و بین ما ائتمروا به فعل، و ان لم یفعل فلیس هو
حملهم علیها، و لا کلفهم اياها جبرًا، بل تمکینه اياهم و اعذاره الیهم طرقهم و مکنهم.

فجعل لهم السبیل الی اخذ ما امرهم به و ترک ما نهامهم عنه، و وضع التکلیف عن اهل
النقصان و الزمانه، و السلام.

کلام آن حضرت با حسن بصری در توحید

حسن بصری به امام علیه السلام نامه نوشت: اما بعد شما خاندان نبوت و جایگاه حکمت
هستید، و خداوند شما را کشتی های حرکت کننده در موجهای سهمگین قرار داد،
پناهنده به شما پناه گرفته و غلو کننده به ریسمان شما چنگ می زند، هر که از شما پیروی
کند هدایت یافته و نجات می یابد، و هر که تخلف ورزد هلاک گردیده و گمراه می
شود، و در زمان سرگردانی امت در مورد قضا و قدر به تو نامه می نویسم، آنچه خداوند
به شما اهل بیت نازل فرموده را نزد ما بفرست تا آنرا برگزینیم.

امام علیه السلام در جواب نوشت:

اما بعد، ما همچنان که گفتی در بین خدا و اولیائش اهل بیت هستیم، اما نزد تو و یارانت اگر ما همچنان که گفتی، بودیم بر ما کسی را مقدم نداشته و کسی را با ما عوض نمی کردید.

سوگند به جانم مثل شما را خداوند در قرآن کریم زده و می فرماید:

«آیا کسی که در نیکی برتر است را تبدیل می کنید»، این برای یارانت می باشد در آنچه سؤال کردید و تبدیلتان نیز برای خودتان.

و اگر به خاطر احتجاج نزد تو و یارانت نبود جواب نامه را نمی نوشتم و از آن چه نزد ماست تو را آگاه نمی کردم، و اگر نوشته ام به دست تو رسید می یابی که دلیل بر علیه تو و یارانت مؤکد می گردد، چرا که خداوند می فرماید: «آیا کسی که به سوی حق دعوت می کند شایسته تر است برای پیروی یا کسی که هدایت نیافته جز آنکه هدایت شود و شما را چه شده است و چگونه حکم می کنید».

آنچه در مورد قضا و قدر برایت می نویسم را پیروی کن، چرا که هر که به خیر و شر قضا و قدر ایمان نیاورد کافر شده است، و هر که گناهان را به خداوند نسبت دهد به خطا رفته است.

خداوند با اجبار نشده و کسی که گناه می کند بر او غالب نگردیده است، و بندگانش را نیز مهمل و بیهوده رها ننموده، بلکه او مالک آنچه به آنان داده می باشد، و بر آنچه آنان را توانا ساخته تواناست، اگر اطاعت او را بنمایند مانع و جلوگیری آنان نشده، و اگر نافرمانی او را نمایند اگر خواست مانع انجام گناه شود این کار را می کند و اگر چنین نکرد او

باعث انجام گناه نیست و آنان را به انجام آن وادار و اجبار ننموده، بلکه متمکن کردن آنان به انجامش و بر حذر داشتندشان راه را برای انجام دادن گناه برای ایشان باز نموده است.

پس راه را برای پیروی از آنچه بدان امر فرموده و ترک آن چه از آن نهی کرده آماده نموده، و تکلیف و وظیفه را از آنانکه از جهت عقلی ناقصند یا بیماری دارند برداشته است.

گزیده ای از گفتار آن حضرت علیه السلام

قوله فی فضل التقوی

اشاره

من یتق الله يجعل له مخرجا من الفتن، و یسده فی امره، و یهیی له رشده، و یفلجه بحجته، و بیض وجهه، و یعطیه رغبتہ، مع الذین انعم الله علیهم، من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین، و حسن اولئک رفیقا.

سخن آن حضرت در فضیلت تقوی

هر که تقوای الهی پیشه سازد، خداوند راه رهایی از فتنه ها را برای او گشوده، و در کارها او را تأیید می نماید، و راه هدایت را برای او آماده، ساخته، و حجت و دلیلش را غالب می گرداند، و چهره اش را نورانی، و آرزویش را بر می آورد، با کسانی که خداوند بر آنان نعمت خود را ارزانی داشته، با پیامبران و راستگویان و شهیدان و صالحان، و اینان دوستان نیکوئی هستند.

قوله فی وصف التقوی

اشاره

التقوی باب کل توبه، و رأس کل حکمه، و شرف کل عمل.

سخن آن حضرت در توصیف تقوی

تقوی درگاه هر توبه، و آغاز هر حکمت، و شرافت هر عمل است.

قوله فی التوکل علی الله

اشاره

من اتکل علی حسن الاختیار من الله، لم یتمن انه فی غیر الحال التی اختارها الله له.

سخن آن حضرت در توکل بر خداوند

هر که بر نیکویی اختیار خداوند توکل نماید، هرگز آرزو نمی کند که در حالتی غیر از آنچه خداوند برای او اختیار کرده، قرار داشته باشد.

قوله فی وصف العقل

اشاره

رأس العقل معاشره الناس بالجميل، و بالعقل تدرك الداران جميعا، و من حرم من العقل حرمهما جميعا.

سخن آن حضرت در توصیف عقل

معاشرت نیکو با مردم ابتدای عقل و دور اندیشی است، و با عقل دنیا و آخرت به دست می آید، و هر که از عقل محروم گردید از این دو جهان بی بهره است.

قوله فی معنی المروه

اشاره

المروه حفظ الدین، و اعزاز النفس، ولین الکنف، و تعهد الصنیعه و اداء الحقوق.

سخن آن حضرت در معنی جوانمردی

(جوانمردی) حفظ دین، و گرامی داشتن خود، و مهربان بودن، و انجام درست امور، و اداء حقوق می باشد.

قوله فی معنی المروه

اشاره

شح الرجل علی دینه، و اصلاحه ماله، و قیامه بالحقوق.

سخن آن حضرت در معنی جوانمردی

(جوانمردی) حرص انسان در دینش، و اصلاح کردن مالش، و اداء حقوقش می باشد.

قوله فی الصمت

اشاره

ستر العمی، و زین العرض، و فاعله فی راحه، و جلیسه امن.

سخن آن حضرت در مورد سکوت

(سکوت) پوششی برای مجهولات، و زینتی برای آبرو می باشد، و انسانی که سکوت می کند همواره در راحتی بوده و همنشینش از او در آسایش است.

قوله فی الرضا بقضاء الله

اشاره

كيف يكون المؤمن مؤمنا و هو يسخط قسمه، و يحقر منزلته، و الحاكم عليه الله، و انا الضامن لمن لم يهجس في قلبه الا الرضا، ان يدعو الله فيستجاب له.

سخن آن حضرت در خشنودی به قضای الهی

چگونه مؤمن مؤمن است در حالی که به قسمت الهی ناخشنود می باشد، و ارزشش را پست می شمرد، با اینکه خداوند بر او حکم می راند، و من ضامن هستم هر که در قلبش جز خشنودی از قسمت الهی را نگذرانند، دعاهایش را خداوند اجابت کند.

قوله فی الادب و الحياء و المروه

اشاره

لا ادب لمن لا عقل له، و لامروه لمن لا همه له، و لا حياء لمن لا دين له.

سخن آن حضرت در مورد ادب و حياء و جوانمردی

هر که عقل ندارد ادب ندارد، و هر که همت ندارد جوانمردی ندارد، و هر که دین ندارد حیا ندارد.

قوله فی فضل العفاف و القناعه

اشاره

يابن ادم عف عن محارم الله تكن عابدا، و ارض بما قسم الله سبحانه تكن غنيا، و احسن جوار من جاورك تكن مسلما.

سخن آن حضرت در مورد عفت و قناعت

ای پسر آدم، از محرمات الهی پرهیز کن، تا عابد گردی، و به آن چه خداوند داده است راضی باش تا بی نیاز شوی، با همسایگان به نیکی رفتار کن تا مسلمان باشی.

قوله فی فضل قبول المعذره

اشاره

لا تعجل الذنب بالعقوبه، و اجعل بينهما للاعتذار طريقا.

سخن آن حضرت در فضیلت پذیرش معذرت

در عقوبت گناه عجله نکن، و بین این دو راهی را برای معذرت خواهی قرار ده.

قوله فی العفو

اشاره

اوسع ما يكون الكريم بالمغفره، اذا ضاقت بالمدنّب المعذره.

سخن آن حضرت در عفو و بخشش

آنگاه بخشش یک شخص بزرگوار از موارد دیگر بیشتر است، که معذرت خواهی برای گناهکار سخت و دشوار باشد.

قوله فی فضل الخلق الحسن

اشاره

ان احسن الحسن الخلق الحسن.

سخن آن حضرت در فضیلت اخلاق خوب

بهترین زیبایی، اخلاق نیکوست.

قوله فی الغنی و الفقر

اشاره

خیر الغنی القنوع، و شر الفقر الخضوع.

سخن آن حضرت در غنا و فقر

برترین بی نیازی، قناعت، و بدترین فقر، خضوع است.

قوله فی الحلم

اشاره

الحلم، کظم الغیظ و ملک النفس.

سخن آن حضرت در مورد حلم و بردباری

حلم و بردباری، فرو بردن خشم و تسلط بر نفس می باشد.

قوله فی السماح

اشاره

السماح، البذل فی السراء والضراء.

سخن آن حضرت در بخشش

بخشش، اعطاء در حالت گشایش و سختی است.

قوله فی ذم الکبر و الحرص و الحسد

اشاره

هلاک الناس فی ثلاث: الکبر و الحرص و الحسد، فالکبر هلاک الدین و به لعن ابلیس، و الحرص عدو النفس، و به اخرج ادم من الجنه، و الحسد رائد السوء و منه قتل قاییل هابیل.

سخن آن حضرت در مذمت تکبر و حرص و حسد

هلاکت مردم در سه امر است: تکبر و حرص و حسد، تکبر نابودی دین را در برداشته و به سبب آن ابلیس از درگاه رحمت الهی دور شد، و حرص دشمن انسان بوده و به سبب آن آدم از بهشت اخراج گردید، و حسد پیشوای بدی بوده و به سبب آن قاییل هابیل را کشت.

قوله فی وصف البخل

اشاره

البخل، ان یری الرجل ما انفقہ تلفا، و ما امسکه شرفا.

سخن آن حضرت در توصیف بخل

بخل آن است که انسان آن چه انفاق کرده است را تلف شده، و آنچه ذخیره ساخته را برای خود شرافت بداند.

قوله فی ذم الحسد

اشاره

ما رأیت ظالما اشبه بمظلوم من حاسد.

سخن آن حضرت در مذمت حسد

جز شخص حسود، ظالمی را شبیه به مظلوم ندیدم.

قوله فی ذم الحرص و الطمع

اشاره

اجعل ما طلبت من الدنيا فلن تظفر به، بمنزله ما لم یخطر ببالک.

سخن آن حضرت در مذمت حرص و طمع

آنچه از امور دنیا که خواستار آن بوده و بدان دست نمی یابی را همانند چیزی قرار ده که به فکرت خطور نکرده است.

گزیده ای از گفتار آن حضرت علیه السلام

قوله فی فضل التعلیم و التعلیم

اشاره

علم الناس علمک، و تعلم علم غیرک، فتکون قد اتقنت علمک، و علمت ما لم تعلم.

سخن آن حضرت در فضیلت تعلیم و تعلم

علمت را به مردم بیاموز، و از دانش دیگران بهره گیر، تا علمت را استحکام بخشی و آن چه نمی دانی را بیاموزی.

قوله لصغار قومه فی فضل تعلم العلم

اشاره

انکم صغار قوم، و یوشک ان تکونوا کبار قوم اخرین، فتعلموا العلم، فمن لم یستطیع منکم ان یحفظه فلیکتبه ولیضعه فی بینه.

سخن آن حضرت برای کودکان خاندانش، در مورد ارزش دانش اندوزی

به درستی که شما کودکان این خاندان هستید، و به زودی بزرگان خاندان دیگری می گردید، دانش بیاموزید، هر کدام از شما که قادر به حفظ مطالب نیست آن ها را بنویسد و در خانه اش قرار دهد.

قوله فی فضل المشوره

اشاره

ما تشاور قوم الا هدوا الی رشدهم.

سخن آن حضرت در فضیلت مشورت

هیچ گروهی مشورت نکرد، جز آن که به راه هدایت خود راهنمایی شدند.

قوله فی التفکر فیما یودع الصدر

اشاره

عجت لمن یتفکر فی مأکوله، کیف لا یتفکر فی معقوله، فیجنب بطنه ما یؤذیه، و یودع صدره ما یردیه.

سخن آن حضرت در مورد تفکر در منبع اخذ علم

تعجب می کنم از کسی که در مورد غذاهای خود می اندیشد، چگونه در علوم می که فرا می گیرد، تفکر نمی نماید، تا شکم خود را از غذاهای آزار دهنده دور دارد، و سینه اش را از آن چه او را هلاک می گرداند باز دارد.

قوله فی فضل التفکر

اشاره

علیکم بالفکر، فانه حیاة قلب البصیر، و مفایتح ابواب الحکمه.

سخن آن حضرت در فضیلت تفکر

بر شما باد به فکر کردن، چرا که آن زندگی قلب انسان دانا، و کلیدهای درهای حکمت است.

قوله فی وصف اخ صالح کان له

اشاره

کان من اعظم الناس فی عینی، صغر الدنیا فی عینه، کان خارجا من سلطان الجهاله، فلا یمد یدا الا علی ثقه لمنفعه، کان لا یشکی و لا یتسخط و لا یتبرم، کان اکثر دهره صامتا، فاذا قال بذ القائلین.

کان ضعیفا مستضعفا، فاذا جاء الجد فهو اللیث عادیا، کان اذا جامع العلماء علی ان یستمع احرص منه علی ان یقول، کان اذا غلب علی الکلام لم یغلب علی السکوت.

کان لا یقول ما لا یفعل، و یفعل ما لا یقول، کان اذا عرض له امران لا یدری ایهما اقرب الی ربه، نظر اقربهما من هواه فخالفه، کان له یلوم احدا علی ما قد یقع العذر فی مثله.

سخن آن حضرت در توصیف برادر صالحی که داشت

او در دید من از ارزشمندترین مردم بود، دنیا در چشمش بی ارزش، و از فرمانروایی جهل و نادانی خارج شده بود، و دستش را به سوی چیزی جز با اعتماد به ارزشمندی آن دراز نمی کرد، از وقایع روزگار شکایت نکرده و خشمگین و ملول نمی گردید، اکثر ایام ساکت بود، و چون لب به سخن می گشود بر گویندگان غالب می گردید.

انسانی ضعیف و ناتوان شمرده می شد، و چون زمان کوشش فرا می رسید، همانند شیر ژیان می گردید، آنگاه که در جمع دانشمندان قرار می گرفت حرص او در شنیدن از گفتن بیشتر بود، مغلوب کلام و سخن می گشت، اما مغلوب سکوت نمی گردید.

و در مورد آنچه انجام نمی داد سخنی نمی گفت، در مقابل آنچه نمی گفت را انجام می داد، اگر دو امر بر او عرضه می شد که نمی دانست کدامیک مورد خشنودی خداست، آنچه بر هوای نفس خود نزدیک بود را

یافته و ترک می کرد، کسی را بر امری که مورد اعتذار واقع می گردد ملامت نمی کرد.

قوله فی التزود لیوم القیامه

اشاره

یابن ادم! انک لم تزل فی هدم عمرک منذ سقطت من بطن امک، فخذ مما فی یدیک لما بین یدیک، فان المؤمن یتزود و الکافر یتمتع.

سخن آن حضرت در توشه گرفتن برای روز قیامت

ای پسر آدم تو از زمانی که از مادر زاده شدی همواره در حال نابودی عمرت می باشی، از آنچه در دست داری برای آینده ات توشه گیر، مؤمن توشه گرفته، و کافر بهره مند می گردد.

قوله فی بعض المواعظ

اشاره

ما فتح الله عزوجل علی احد باب مسأله، فخرن عنه باب الاجابه، و لا فتح الرجل باب عمل فخرن عنه باب القبول، و لا فتح لعبد باب شکر فخرن عنه باب المزید.

سخن آن حضرت در بعضی از مواعظ

خداوند درگاه سؤال و خواهش را بر کسی نگشود تا درگاه اجابت بسته شود، و بنده درگاه عمل را نگشود تا درگاه قبول از او بسته شود، و درگاه شکر بر بنده گشوده نشد تا درگاه افزایش نعمت بر او بسته شود.

قوله فی افضل البصائر و الاسماع و القلوب

اشاره

ان ابصر الابصار ما نفذ فی الخیر مذهبه، و اسمع الاسماع ما وعی التذکیر و انتفع به، و اسلم القلوب ما طهر من الشبهات.

سخن آن حضرت در برترین دیدگان و گوش و قلب

تیزترین دیدگان آنست که در خیر و نیکی باز شود، و شنواترین گوشها آنست که پند را بشنود و از آن بهره جوید، و سالم ترین قلبها آنست که از موارد شبهه پاک باشد.

قوله فی کیفیه مصاحبه الناس

اشاره

صاحب الناس مثل ما تحب ان يصاحبوك به.

سخن آن حضرت در کیفیت مصاحبت با مردم

با مردم آنگونه مصاحبت و همنشینی کن که دوست داری با تو آنگونه رفتار کنند.

قوله فی وصف الاخاء

اشاره

الاخاء، الوفاء فی الشده و الرخاء.

سخن آن حضرت در توصیف برادری

برادری، وفاداری، در سختی و راحتی است.

قوله فی اهمیه الفرائض

اشاره

اذا اضررت النوافل بالفريضة فارفضوها.

سخن آن حضرت در اهمیت واجبات

آنگاه که نوافل به واجبات ضرر می زنند آنها را ترک کنید.

قوله لمن وقف بين يدي الله

اشاره

حق على كل من وقف بين يدي رب العرش ان يصفر لونه و ترتعد مفاصله.

سخن آن حضرت برای آنکه در پیشگاه خدا می ایستد

بر کسی که در پیشگاه خداوند می ایستد سزاوار است که چهره اش زرد گردد و اندامش بلرزد.

قوله فی فضل نعم الله تعالی

اشاره

تجهل النعم ما اقامت، فاذا ولت عرفت.

سخن آن حضرت در فضیلت نعمتهای الهی

نعمتهای الهی تا هنگامی که وجود دارند شناخته نمی شوند، و آنگاه که روی گردانند شناخته می شوند.

قوله فی الاجمال فی طلب الرزق

اشاره

لا تجاهد الطلب جهاد الغالب، و لا تتکل علی القدر اتکال المستسلم، فان ابتغاء الفضل من السنه، و الاجمال فی الطلب من العفه، و لیست العفه بدافعه رزقا، و لا الحرص بجالب فضلا، فان الرزق مقسوم، و استعمال الحرص استعمال الماء ثم.

سخن آن حضرت در مورد اجمال در طلب روزی

در طلب روزی مانند افراد بسیار تلاشگر کوشش نکن، و بر قضا و قدر الهی همانند افراد ناتوان متکی نباش، بدنبال روزی رفتن از سنتهای الهی، و اجمال در طلب آن از عفت است، عفت هرگز مانع از روزی نشده، و حرص و طمع جلب کننده روزی نیست، روزی تقسیم شده و حریص بودن موجب گناه است.

قوله فی الفرصه

اشاره

الفرصه، سریعہ الفوت، بطیئہ العود.

سخن آن حضرت در مورد ارزش فرصت

فرصت زود از دست می رود، و کند باز می گردد.

قوله فی ذم المزاح

اشاره

المزاح یا کل الهیبه، و قد اکثر من الهیبه الصامت.

سخن آن حضرت در مذمت خنده

خنده هیبت انسان را برده، کسی که سکوت می کند از همه با هیبت تر است.

قوله فی القریب و البعید

اشاره

القریب من قربته الموده، و ان بعد نسبه، و البعید من باعدته الموده، و ان قرب نسبه.

سخن آن حضرت در نزدیک و دور انسان

شخصی نزدیک کسی است که دوستی او را نزدیک گرداند، و اگر چه خویشاوندیش دور باشد، و شخص غریب کسی است که دوستی او را دور ساخته باشد و اگر چه خویشاوندیش نزدیک باشد.

قوله فی الخیر الذی لا شر فیہ

اشاره

الخیر الذی لا شر فیہ: الشکر مع النعمه، و الصبر علی النازلہ.

سخن آن حضرت در مورد خیری که شر در آن نیست

خیری که شر در آن نیست، شکر همراه با نعمت و صبر بر ناراحتی هاست.

قوله فی شکر النعمه و کفرانہ

اشاره

النعمه محنه، فان شکر ت کانت نعمه، فان کفرت صارت نقمه.

سخن آن حضرت در شکر گزاری نعمتهای الهی و کفران آن ها

نعمتهای الهی وسیله امتحانند، اگر آنها را شکرگزاری، نعمتند، و هنگامی که کفران کردی، نقت می گردند.

اشعاری در مدح آن حضرت علیه السلام

تو عین فاتحه ای، بلکه سر بسمله ای

صبا ز لطف چو عنقا برو بقله قاف

که آشیانه قدس است و شرفه اشراف

چو خضر در ظلمات غیوب زن قدمی

که کوی عین حیاتست و منبع الطاف

بطوف کعبه روحانیان به بند احرام

که مستجار نفوس است و للعقول مطاف

بطرف قبله اهل قبول کن اقبال

بگیر کام ز تقبیل خاک آن اطراف

بزن به قائمه عرش معدلت دستی

بگو که ای ز تو بر پا قواعد انصاف

به درد خویش چرا درد من دوا نکنی

به محفلی که بنوشند عارفان می صاف

به جام ما همه خون ریختند جای مدام

نصیب ما همه جور و جفا شد از اجلاف

منم گرفته بکف نقد جان، توئی نقاد

منم اسیر صروف زمان، توئی صراف

شها بمصر حقیقت تو یوسف حسنی

من و بضاعت مزجاه و این کلافه لاف

رخ مبین تو، آئینه تجلی ذات

مه جبین تو نور معالی اوصاف

تو معنی قلمی، لوح عشق را رقمی
تو فائق عدمی، آن وجود غیب شکاف
تو عین فاتحه ای، بلکه سر بسمله ای
تو باء و نقطه بائی و ربط نونی و کاف
اساس ملک سعادت بذات تو منسوب
وجود غیب و شهادت به حضرت تو مضاف
طفیل بود تو فیض وجود نامحدود
جهانیان همه برخوان نعمت اضیاف
برند فیض تو لاهوتیان بحد کمال
خورند رزق تو ناسوتیان بقدر کفاف
علوم مصطفوی را لسان تو تبیان
معارف علوی را بیان تو کشف
لب شکر شکنت روح بخش گاه سخن
حسام سرفکنت دل شکاف گاه مصاف
محیط بحر مکارم ز شعبه هاشم
مدار و فخر اکارم ز آل عبد مناف

ابو محمد امام دوم باستحقاق

یگانه وارث جد و پدر باستخلاف

تو را قلمرو حلم و رضا بزیر قلم

به لوح نفس تو نقش صیانت است و عفاف

سپهر

مهر دو فرمانبرند در شب و روز

یکی غلام مرصع نشان، یکی زرباف

ز کهکشان سپهر و خط شعاعی مهر

سپهر غاشیه کش، مهر خاوری سیاف

غبار خاک درت نوربخش مردم چشم

نسیم رهگذرت رشک مشک نافه ناف

در تو قبله حاجات و کعبه محتاج

ملاذ عالمیان در جوانب و اکناف

یکی بطی مراحل برای استظهار

یکی به عرض مشاکل برای استکشاف

به سوی روی تو چشم امید دشمن و دوست

بگرد کوی تو اهل وفاق و اهل خلاف

بر آستان ملک پاسبانت از دل و جان

ملوک را سر ذلت بدون استنکاف

نه نعت شأن رفیع تو کار هر منطق

نه وصف قدر منیع تو حد هر وصف

شهود ذات نباشد نصیب هر عارف

نه آفتاب حقیقت مجال هر خشاف

نه در شریعت عقلست بی ادب معذور

نه در طریقت عشقست از مدیحه معاف

کمپانی

ای رمضان از تو شرف یافته

ای علوی ذات و خدائی صفات

صدر نشین همه کائنات

سید و سالار شباب بهشت

دست قضا و قلم سرنوشت

زاده طوبی و بهشت برین

نور خدا در ظلمات زمین
نور دل و دیده ختمی ماب
سایه یی از پرتو تو آفتاب
علت غائی همه ممکنات
عمر ابد داد به آب حیات
پاکترین گوهر نسل بشر
جن و ملک بر قدمش سوده سر
صاحب عنوان بشیر و نذیر
بر فلک وحی سراج منیر
آینه پاک که نور خدا
تابد از این آینه بر ماسوی
باب تو سر سلسله اولیاست
چشم پر از نور خدا مرتضی است
مادر تو دخت پیمبر بود
آیه ای از سوره کوثر بود
پرده نشین حرم کبریا

فاطمه آن زهره زهرای ما

عاشق کل حضرت سلطان عشق

خون خدا شاه شهیدان عشق

با تو ز یک گوهر و یک مادر است

ظل خدائی تو اش بر سر است

آیه تطهیر به شأن شماست

حکم شما امر اولوالامر ماست

سینه سینای شما طور وحی

نور شما شاخه ای از نور وحی

در رمضان ماه نشاط و سرور

ماه

دعا، ماه خدا، ماه نور

نورفشان شد ز دو سو آسمان

در دو افق تافت دو خورشید جان

وحی خدا از افق ایزدی

نور حسن از افق احمدی

مشک و گلاب بهم آمیختند

در قدح اهل ولا ریختند

ای رمضان از تو شرف یافته

نور تو بر جبهه او تافته

نیمه ماه رمضان عزیز

گیسوی مشکین تو شد مشک ریز

نور خدا تافت از آن روی ماه

خاصه از آن چشم درشت سیاه

سرخی گل عکس گل روی توست

ظلمت شب سایه گیسوی توست

روز که خورشید درخشان صبح

سر زند از چاک گریبان صبح

سرخی آن نور و پگاه سپید

روی افق نقش تو آید پدید

ای رخ تو در رمضان بدر ما

هر سر موی تو شب قدر ما

دیده که بی نور تو شد کور به
سر که نه در پای تو، در گور به
بعد علی شاخص عترت توئی
وارث میراث نبوت توئی
مصلحت ملت اسلام و دین
کرد تو را گوشه عزلت نشین
هیچ گذشتی چو گذشت تو نیست
آنکه ز شاهی بکشد، دست کیست
صبر هم از صبر تو بی تاب شد
کوزه شد و زهر شد و آب شد
بعد شهادت نکشید از تو دست
تیر شد و بر تن پاکت نشست
سبزه بر آمد ز گلستان دین
تا رخ سبز شد از زهر کین
ریشه دین گشت همایون درخت
تا ز تو خورد آن جگر لخت لخت

ملت اسلام که پاینده باد

مشعل توحید که تابنده باد

هر دو رهین خدمات تواند

شکر گزارنده ذات تواند

تا ابد ای خسرو والا مقام

بر تو و بر دین محمد (ص) سلام

کلک «ریاضی» که گهر ریز شد

زان نظر مرحمت آمیز شد

ریاضی یزدی

مجتبی لؤلؤ پاک مرج البحرين است

رمضان آمد و دارم خبری بهتر از این

مژده ای دیگر و لطف دگری بهتر از این

گر چه باشد سپر آتش دوزخ صومش

لیک با اینهمه دارد سپری بهتر از این

شب

قدر رمضان اگر چه بسی پر قدر است

دارد این ماه ولیکن سحری بهتر از این
چون که در نیمه این مه پسری زاد بتول
کس نزاده ست و نزاید پسری بهتر از این
رمضان، ای که دهی مژده میلاد حسن
به خدا نیست به عالم خبری بهتر از این
مجتبی لؤلؤ پاک مرج البحرین است
نیست در رشته خلقت گهری بهتر از این
رست پیغمبر از آن تهمت ابتر بودن
نیست بر شاخه طوبی ثمری بهتر از این
گفت خالق «فتبارک» به خود از خلقت او
کلک ایجاد ندارد اثری بهتر از این
بگذر آهسته تر ای ماه حسن، ای رمضان
عمر ما را نبود چون گذری بهتر از این
اثر صلح حسن نهضت عاشورا بود
امتی را نبود راهبری بهتر از این
زنده شد باز از این صلح موقت اسلام

نیست در حسن سیاست هنری بهتر از این

گرچه مشمول عنایات تو بوده ست «حسان»

یا حسن کن به محبان نظری بهتر از این

لطف کن اذن زیارت که خدا می داند

بهر عشاق نباشد سفری بهتر از این

«حبیب چایچیان (حسان)»

نام نیکویش، حسن، خلقش حسن، خویش حسن

ماه ما در نیمه ماه خدا پیدا شده

بنگرش ماه خدا روشن ز ماه ما شده

گشته در این ماه یک ماه مبارک تابناک

زین سبب ماه مبارک ماه بی همتا شده

آفتاب و ماه از نور جمالش مستنیر

قامت چرخ از قیام قامت او تا شده

روح و ریحان محمد سرو بستان علی

زینت آغوش ناز زهره زهرا شده

سبط اکبر، سرور جمع جوانان بهشت

کز ازل فرمان فرمانداری اش امضاء شده

خسرو شیرین زبان و شهد لب شکر سخن

نوبر و نوشین روان و نوگل و زیبا شده

نام نیکویش حسن، خلقش حسن، خویش حسن

حسن سر تا سر، ز پا تا سر، ز سر تا پا شده

آن چه خوبان جهان دارند از حسن

و جمال

جمله در وجه حسن بر وجه احسن جا شده

شه شده شهزاد گشته، ره شده رهبر شده

سر شده سردار گشته، مه شده، مولی شده

مجمع اسماء حسنی را که «فادعوه بها» ست

مظهر نص «له الاسماء والحسنی» شده

لمعه ای از پرتو روی نکویش «والضحی»

تار مویش لام «و اللیل اذا یغشی» شده

از نگاه چشم مستش حور حیران در قصور

قهрман «یعمل الجهر و ما یخفی» شده

بر دم عیسی دمیده تا مسیحا دم شده
دست موسی را گرفته تا ید بیضا شده
همچو جدش مصطفی پیشانی نورانی اش
نقش نور «سبح اسم ربك الاعلی» شده
همچو بابش مرتضی چون ماه در شبهای تار
نور بخش بی چراغان شب یلدا شده
خوان جودش «ربنا انزل علینا مائده»
نان بی من و اذایش «من والسلوی» شده
طاق ابروی خمش، بر آن خم ابر و قسم
در ره معراج ما چون «مسجد الاقصی» شده
نسل پاک احمد و حیدر حسین است و حسن
این دو دریا بار دیگر باز یک دریا شده
جای پیغمبر حسن، جای علی باشد حسین
زین دو نور انوار نیکان جهان انشا شده
هر که در حُسن حُسن حُسن خداوندی ندید
روز دید از دیدن دادار نابینا شده

«فکرت خراسانی»

پاورقی

[۱] وصیتنامه سیاسی - الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی رحمه الله ص ۲۵ (چاپ اول).

[۲] وصیتنامه سیاسی - الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی رحمه الله ص ۲۵ (چاپ اول).

[۳] در بعضی از مصادر مانند شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی و مناقب آل ابی طالب این سخن به امام حسن علیه السلام و در اصابه آمده که این سخن را امام حسین علیه السلام به عمر بن خطاب گفت.

[۴] عبیدالله بن عمر در زمان پیامبر به

دنیا آمد ولی از آن حضرت حدیثی نقل ننموده، و فقط به پدرش عمر فخر می کرد، او در جنگ صفین به معاویه ملحق شد، روزی با جامه خز و آرایش کرده بیرون آمد و گفت: فردا که علی با ما روبرو شود خواهد فهمید که چه بر سرش می آید، امام فرمود: رهایش کنید، خونش خون پشه است، او در صفین کشته شد.

[۵] در استیعاب آمده که امام حسن علیه السلام با پدرش از خانه بیرون رفت و از او جدا نشد.

[۶] ارشاد مفید: ۱۷.

[۷] تاریخ الامم و الملوک ۶: ۱۳۲.

[۸] گرچه تاریخ جز همین یک مورد برای ابوهریره اقدام شایسته ای را به یاد ندارد، چرا که او به جعل احادیث در بین خاص و عام مشهور است.

[۹] یا غوثی (خ ل).

[۱۰] اشاره الی قعود اهل الکوفه.

[۱۱] اهل المشایعه: المراد به شیعتهم علیهم السلام.

[۱۲] رجما (خ ل).

[۱۳] اعدائی (خ ل).

[۱۴] انا فتحنا لك فتحا مبينا - لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر و يتم نعمته عليك و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا - هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم والله جنود السماوات و الارض و كان الله علیما حکیما - لیدخل المؤمنین و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و یکفر عنهم سیئاتهم و كان ذلك عند فوزا عظیما - و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم دائره السوء و غضب الله علیهم و لعنهم و اعد لهم و سأت مصیرا - و لله جنود السماوات و الارض و كان الله عزیزا

حکیما - الفتح ۱ - ۷.

[۱۵] به درستی که گشایش و پیروزی آشکاری را برای تو فراهم آوردیم، تا خداوند از گناهان گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو کامل کرده و تو را به راه راست هدایت نماید.

و تو را با نصرتی و عزت یاری کند، اوست پروردگاری که آرامش و وقار را بر دل‌های مؤمنان نازل کرد تا بر یقین، و ایمانشان بیفزاید، و ایمانشان را کامل گرداند و لشکریان آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند آگاه و حکیم است، برای آنکه خدا می‌خواست مردان و زنان مؤمن را تا ابد در بهشت‌هایی که زیر درختانش نهرها جاری است داخل گرداند، و گناهانشان را ببخشد، در حقیقت این پیروزی بزرگی است و نیز خداوند خواست، تا همه منافقان و مشرکان و آنانکه بخدا بدگمان بودند را عذاب کند، و خداوند بر آنان خشم نمود، و مورد لعنتشان قرار داده و جهنم را بر ایشان آماده ساخت که بد جایگاهی است و لشکریان آسمانها و زمین برای خداست و خداوند پابرجا و حکیم است

سوره فتح ۱ - ۷.

[۱۶] القلم: ۵۲ - ۵۳.

[۱۷] جبهه الانصار، و سنام العرب (خ ل).

[۱۸] و هی من النساء (خ ل).

[۱۹] النساء: ۳۴.

[۲۰] یوسف: ۳۸.

[۲۱] الشوری: ۲۲.

[۲۲] الاحزاب: ۳۳.

[۲۳] النساء: ۵۸.

[۲۴] النساء: ۸۳.

[۲۵] الانفال: ۴۸.

[۲۶] الانفال: ۴۶.

[۲۷] الانبیاء: ۱۱۱.

[۲۸] هود: ۱۷.

[۲۹] الواقعة: ۱۰-۱۱.

[۳۰] الحديد: ۱۰.

[۳۱] الحشر: ۱۰.

[۳۲] التوبه: ۱۰۰.

[۳۳] التوبه: ۱۹.

[۳۴] آل عمران: ۶۱.

[۳۵] الاحزاب: ۳۳.

[۳۶] النساء: ۱۸.

[۳۷] الانبیاء: ۱۱۱.

[۳۸] الشعراء: ۲۰۵.

[۳۹] الشعراء: ۲۰۷.

[۴۰] آل عمران: ۱۴۴.

[۴۱] فتح: ۲۵.

[۴۲] الاسراء: آیه ۶۰.

[۴۳] القدر: ۳.

[۴۴] الکوثر: ۳.

[۴۵] السجده: ۱۸.

[۴۶] الحجرات: ۶.

[۴۷] الغاشیه:

۲ - ۶.

[۴۸] الانبیاء: ۱۱۱.

[۴۹] الاسراء: ۱۶.

[۵۰] النور: ۲۶.

[۵۱] النور: ۲۶.

[۵۲] الاسراء: ۶۰.

[۵۳] ابن اثیر در اسد الغابه گوید که سبب قتل طلحه آن بود که مروان به سوی طلحه - که در میدان جنگ ایستاده بود - تیری پرتاب کرد، اگر آن را می بستند پاهایش ورم می کرد و اگر باز می گذاردند خون جاری می شد، مروان گفت: او را رها کنید آن تیری

بود که خداوند فرستاد، و طلحه از آن تیر مرد، و رو به سوی ابان بن عثمان کرد و گفت: بعضی از قاتلان پدرت را کشتم.

[۵۴] بعد از مرگ عثمان مغیره نزد امام آمد و گفت: نصیحتی به تو دارم اگر می خواهی کارهایت سامان یابد طلحه را بر کوفه و زبیر را بر بصره و معاویه را بر شام بگمار، و بعد از آن که خلافت سامان یافت با آنان هرگونه که خواهی عمل کن، که امام فرمود: «من از گمراهان یاور انتخاب نمی کنم»، استیعاب ج ۳ ص ۳۷۱ (حاشیه اصابه).

[۵۵] آل عمران: ۷.

[۵۶] الاسراء: آیه ۶۴.

[۵۷] التوبه: ۱۰۲.

[۵۸] المطففین: ۱۴.

[۵۹] البقره: ۶۱.

[۶۰] یونس: ۳۵.